

۵۵۵ کتابخانه آصفیه کمالی حیدرآباد دکن
رقع ۲۶ (*)

بر واخذ

اینج و اخذ
مکتب مطبوعات شاه عبدالعزیز دیوبند

ن کتاب

Call No. الف ۱۱۹/۲۶

Author عبدالعزیز دین دیوبند

Title مطبوعات شاه عبدالعزیز دین دیوبند

بر کتاب در فن مذکور

دیوبند

Acc. No.

۱۵

CHECKED - 1962 ٩٠٩١

Check
بسم الله الرحمن الرحيم

ملفوظات

زبدة المفسرين خلاصة المحققين قدوة الكالمين جامع
علوم ظاهري و منبع فيوض باطنی مولانا و مقتدا حاضر

شاه عبدالعزیز صاحب

حدیث دہلوی قدس سرہ

مب فریشتہ منی محمد بشیر الدین بریلوی مدظلہ العالی

در جمع رویا بنو دین احمد علی گویہ تالیف

در طبع مجتبائی میٹر طبع گویہ

حضرت مضامین محفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ سید عبدالعزیز صاحب مدظلہ العالی قدس سرہ

مضامین کتاب	صفحہ	مضامین کتاب	صفحہ	مضامین کتاب	صفحہ
ذکر جاذب شدن جامع کتاب ہدایت	۱	سوال زحانی نسبت مصطلح حضور	۴	سوال میراج علی شاہ کثرت شروع کرد	۴
شاہ جہاں ۱۰ اجازت خواست بر سر تخت	۱	سوال لکھنوی شقیہ بانبست کہسار	۴	بھارت ختم چہ راہ است و حمل مالہ را بھ	۴
ذکر تہمتا خیریت پیغام سلام علیہ السلام	۱	خدا است یا جامع میتوا اندشد	۴	چہ کہ بھاد قرآن حدیث ہم میشود	۴
و اشیان قدوس و حیات یونوی شکاری	۱	سوال کتہ اولاد و اوفایان کہ تسبیح یا	۴	سوال ان پوئیدن حیر زربہر کہ گردان	۴
و غلام انبیا خاصہ و غیر ہم	۱	غریزہ برائے حصول مطامع باوجود متنازع	۴	سوال متعلق دیران اکثریت علی اللہ علیہ السلام	۴
ذکر نزول سورہ اذکار و ذکر و تہذیب	۱	تبارین کہ عورت عدوت است بخوانند	۴	بیت و دیگر عالم نام میان افتلا علیہ	۴
اجل اکثریت درد	۲	سوال آنکہ بعضہ مردان پاران بچہن	۴	سوال آنکہ قرآن شہان و شہان ہرست	۴
سوال بابکات قرآن حدیث و اقوال بزرگان	۲	کلمات گویند کہ کفر تیرسم مگر تو الہی	۵	سوال از توحیح جااست و چاہے بھاد	۴
ذکر فصاحتی سادہ گوئی حدیثی و اسلامی	۲	ذکر برج سیاہ کہ غلام شعی بود و و عادیون	۵	سوال از وضیت عقیقہ حکیم خود گردان بر	۴
با خبر و بریری و پارہ ذکر حال حافظ	۲	او برائے طلب باران	۵	ماور و پندر	۴
آنکہ قمر سعدی از نثر شیرین و خوش طبع	۲	ذکر قصہ شخصیکہ یا بودر بیابان بر چارہ	۵	عمل مجرب بر توحش خلق شدن کودک	۴
قصہ کہ طبع عجیب غریب	۲	کرده بود و از محبت و دشان اولیائی	۵	بیان معنی اللہ	۹
ذکر محبت خود پنج خود و قصہ جون سماع	۲	کلمات بے ادبانه می گفت	۵	ذکر حسن و قوسہ و جوگان کسر شان	۹
بودن جن و جن جناب و خود و حرکت گشتن	۲	سوال حضرت میراج علی و انجمنی اللہ	۵	و در جہر حضرت عمر نہ صہال برآمدہ بود	۹
جنازہ آن پند آنکہ درون ہم مستند گردید	۳	ذکر اسم عظم	۴	ذکر کبریا تہذیب علی ہوانی باوگی و دفعی مہربا	۹
ذکر قہ عظم و قدرت و اوشین بابی نہوا	۳	سوال زمخنی اطمینان	۴	ذکر آنکہ شیطان انتم اجنہ است	۹
و ضیاع و سار و توحیف و اجازت خردی	۳	ذکر کواب و بخودن خارجک از راہ	۴	سوال آنکہ در آنکہ گویند از دل حقیقتی نیست	۹
ذکر علہ حامی نظامی نجوی خاتانی لاری	۳	قصہ شکار عبد اللہ	۴	سوال آنکہ اگر کسی مسلم شود پس کلام	۹
و بیرون آنکہ لکھنوی و سیدی و نغزل	۳	ذکر لطیفہ ملا و دیارہ با شاہ عباس	۴	مذہب از اسلام اختیار کند	۱۰
فردوسی و شہر شمش پھیم بودہ اند	۳	سوال ذوق عادات کلمات و تمثال از	۴	ذکر خط نوشتن قرآن شیعان را	۱۰
قصہ طلبیدن شہر شمش بابی شہر لاری	۳	کردن غشت شی علی الام و غیرہ	۴	غزل صوفیہ از شاہ ولی اللہ شاہ و شاہ صاحب	۱۰
غزلینا جیسا او یکم طبعی نقل و نقل	۳	ذکر آنکہ او لیار الد کہ چہا تہم میباشند	۴	شیرت مخصوص محمود بزرگان مورہ خم	۱۱
کل سرگزشت و از لاری و از لاری و از لاری	۳	سوال از عدم تاثیر در ادعیاہ ماثورہ	۴	تبادلہ لکھنوی	۱۱

مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر
ذکر مولوی امام الدین جاساکر گرا	۱۱	برهان الدین تاثیر عظیم دارد	۱۴	ذکر انکه طبابت هم در فاضلان محمول بود	۲۲
کره جاساکر یوسف علیه السلام از پدر	۱۱	رعایت احوال خمره درین واجب است	۱۴	بیان انکه علم از احصای خلق مخل	۲۲
ذکر قوت حافظه و ادراک و قصه حافظه زید	۱۱	تعلیم و تظن باند بر رسیدن از انچه حق تعالی	۱۴	بنیامند قصه رکن الدین شیوه	۲۲
توپر مولوی از انچه کمال در کمال بنچید که مقصود	۱۲	نظام الدین فاضل سرها	۱۴	ذکر انکه در حدیث بدست بنده سلمان	۲۲
سوال انکه در حکما کرا میگوشید	۱۲	ذکر وقت نظام الدین اولیاسه فیما بود	۱۴	شده بیکسختی خالی چند	۲۲
حکایت زنی پوریه تارک الصلواته	۱۲	اتقار بکامیون اکثر در احقا و میباشند	۱۴	سوال انکه در فوج مردمان بهایان که	۲۲
قصه نرسکه که وقت موت گفتن از	۱۲	بیان عقیدت مندی عورات و تفسیر	۱۴	کلمه را هم دست نمس دانند	۲۲
بطور سحر گردان میگردانید	۱۲	علیکم حدیث العجایز	۱۴	در حدیث یازده قصه نیکو کلام حایضه	۲۳
ذکر تنه چو بشدن بدو طرف در یک آن واحد	۱۳	سوال از انکه از راجع در طریق تخطئه	۱۴	آنرا که بیت پرستی میکنند و کلمه هم	۲۳
ذکر چهار اقسام توجیه	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	میخوانند چه حکم است	۲۳
قصه عجیب و غریب جوادان قی با ناله زار و ناله	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	ذکر کبریا قصه ناسخ و بنای علی و فاطمه	۲۳
طریق مذاصحه که اکثر اهل کلمات با جری است	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	سوال از انکه در نقش قدم و فاطمه	۲۳
بیان معنی شریک صاحب که در هر چند الم	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	خواندن بوسه دادن و چنین جا	۲۳
بیان قصه بر صیصا راهب	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	سوال از بوسه دادن بر قبر بزرگان	۲۳
بیان انکه درین روز قیامت	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	و مادر و پدر و گل انداختن بر قبر	۲۳
بیان اقسام بزرگان چهار گانه	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	ذکر نه افتادن نقش قدم و نخرت	۲۳
بیان معنی جذب و ملوک و درجات جذب	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	در یک پوشش و در یک پوشش	۲۳
بیان انکه در کلمات شرح سوره اسکوکن	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	بیان انکه است ادا و خدمت بزرگان است	۲۳
بیان انکه در قصه از انچه در حدیث آمده	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	بیان حدیث قبل آدم و آدم هم جرا	۲۳
بیان انکه در حدیث قبل آدم و آدم هم جرا	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	بیان انکه در حدیث از اولاد	۲۳
قصه زید و بنی مرید که در کتب کبریا	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	بزرگان و فائز میخوانند	۲۳
نامی بزرگ	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	بیان انکه در زمان سابق آدم و	۲۳
ذکر حرم و غیر حرم نان پا و	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴	چنانچه در خط میمانند	۲۳
برای بنی نوری و حافظه و در انکه در بزرگان	۱۳	تعلیم و تفسیر برای فائده ظاهر و باطن	۱۴		

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۲۴ ذکر کنیزان فاضل و راجه	۲۴ مردم باعتبار ملاقات چار قسم می شوند	۲۴ ذکر فرزند من علاج او و صاحب صاحب
سوال آنکه چه بگوید روح بر آب می آید	سوال آنکه چه بگوید روح بر آب می آید	۲۵ بیان روح خلق مجریه سنا صاحب
و معروض در آب نشیند و برش چسبند	۲۵ ذکر علم کیمیا و کیمیا و کیمیا	۲۵ بیان روایت امام ابو حنیفه
و ذکر چند اموات و حیات و علامات عالم بخت	۲۵ کیفیت اجل او و ایام دنیا	۲۵ بیان آنکه اگر کسی گوید من مرد غلامم آن
بیان حدیث شریف که هر نفسی از زمین بر می آید	۲۵ سوال از زاری روزه	۲۵ بیان آنکه بیعت ینا در دست است
و مرشدان برخی هم خالی از فائده نیست	۲۴ بیان سکه امامت نهار	۲۴ بیان آنکه شاه نجم الحق ذکر حقیقه قصیده
بیان معنی قول شیخ اکبر الصوفی لایب له	۲۴ قصه عجیب و غریب شیخ	۲۴ سبب که آب او گرم می باشد
و ذکر علم صورت و نحوه پیدا شدن او و صرا	۲۴ بیان آنکه در ملک گرم می فیض می رسد	۲۴ بیان معنی حدیث آنکه خلق عالم را منی رحمت
و نحوه پیوسته است	۲۴ چند حار و فانی	۲۴ بیان آنکه او یکی برنجی و غیره
تعلیم و تدریس با حفظ و تمرین	۲۴ بیان آنکه در قفسه آن کشتن اوس قمری غلط است	۲۴ ذکر یک و دو و شینان تصانیف طلال الحق علی
بیان قصه دوران آنکه کتب اینها علم السلام	۲۴ ذکر سلطنت و غیره بیعت و بیان آنکه	۲۴ ذکر و کجی رساله غریبه و عینی و غیره
بیان آنکه نون و غزالی هم مجرب است	۲۴ تسلط خارجی آن که گاهی در ملک نشسته	۲۴ بیان آنکه در دست شاه صاحب یکصد نهج و علم
بیان آنکه سده طیفه احکام قبول می آید	۲۴ دانستن خاریج شاه صاحب را شنیده	۲۴ خواندن خطبه در نظم مکرر و هست
تولید نکات علمی حضرت میرا و صاحب	۲۴ بسبب بیان نمودن فضائل حضرت امیر	۲۴ بیان حکم مال کاسب حرام
پیشوی و صاحب این موقوفات	۲۴ قصه شاه عباس و ملا و پاره و بر آب تکان	۲۴ حکم نمودن طعام خانه شیده و پیچیدن ایشان
تحقیق نمودن شاه صاحب ریت بلسان	۲۴ بیان آنکه مورخ و گاهی و نوک و گس شهید	۲۴ ذکر تقویم کتاب نواد الفوائد و بیان
عربی و بیان چند آیات آنکه در کتب سودی	۲۴ و دیگر در نایب کشت	۲۴ سماع و فرامیر
گفتن نوسان را پیش مولوی مرم گشتن او	۲۴ بیان آنکه در کتب و نایب باری صحت	۲۴ تذکره آنکه گان مبارک و وجه امامت
کارگردان کن	۲۴ سوال از گنج و سر و شطرنج	۲۴ بیان فاقه و دنیا راجه
بیان وجه چار خان و او	۲۴ سوال نواب نواز در پیش خان و دیاب و نایب	۲۴ بیان آنکه حضرت توفیق الهی و رقیه حلاست
و چه برین نمودن بعضی بزرگانی رضا	۲۴ ذکر جنگا نیدن مرغ و غیره جانداران	۲۴ و اجرت تعلیم قرآن و آذان و نماز و حرام
و طوایف از نرینه و هند و را	۲۴ بیان آنکه حضرت یاحقار و پیش کلام جانور کوفه	۲۴ بیان نبوت مبلغانی که شری و دکامست
بیان طالع نمودن جن و طبلیدن لیلی از ایشان	۲۴ بیان خواص و بدویش کبوتر	۲۴ ذکر توجیه قصه که شاه شاه عبد الرحیم صاحب
سوال آنکه کل صلی جن چیست	۲۴	۲۴

مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر
ذکر تجربہ بولی رفیع الدین در علم ریاضی	۴۰	بیان وقت عصر	۴۷	بیان وجہ اکل بودن شیرعت مجری	۵۷
تاریخ تولد وفات شاہ ولی اللہ صاحب	۴۱	سوار شدن بر خرچین کہ در و کلام	۴۸	ذکر سپردن مرده بر زمین	۵۸
ذکر مسلمان شدن نیر و ملا کوئیچان با کلمہ بدم	۴۲	باشد جایز است	۴۹	تعلیم دعا برائے حصول تقوی	۵۹
ذکر شمول عرش پسین قبر و فاختہ خوانی وغیرہ	۴۳	قصہ حقین فقیر از بالائے منارہ قطب	۵۰	تعوذ برائے بند نمودن حق بنو امیر	۵۹
بیان آنکہ موفہ و کرامت ہر داری زدی صلوات	۴۴	صاحبہ ملی بر زمین	۵۱	تعوذ برائے تپ لرزہ	۵۹
بیان حق جویت مشکہ شغوی بچو بنو با با بچ	۴۵	ذکر دیوانگان	۵۲	ذکر سبب نمودن یونین بکفرت فاطمہ	۵۹
و کد کو اثر زور کرد ملا	۴۶	بیان قول امیر الہدیہ جلیلہ لہ رمضان	۵۳	تعوذ برائے بند نمودن حق بنو امیر	۵۹
ذکر خضاب سرخ	۴۷	مسائل متعلق کھاح	۵۴	ذکر دو ادعا و قصہ سیار شدن	۵۹
ثبوت پوشیدن آنحضرت سر ابریل را حکم	۴۸	قصہ عجیب غریب در ذکر شاہ ہیکم	۵۵	در حق علیہ السلام	۶۰
نمودن برائے نسا	۴۹	ذکر لیلی بخون و سلم بودن ایشان	۵۶	امام القمہ دادن در الفین جانیت	۶۰
بیان فرق معنی گشتان و دیوتان	۵۰	ذکر ہرام حبیبہ اصلیت ہر مثل	۵۷	قصہ سیف الدین و اشعار خسرو	۶۰
بیان آنکہ حق جنت مجنون ایکہ اشتق اند	۵۱	ذکر سہ عرس کلان	۵۸	ذکر فرق میان محصوم و مخفوط	۶۱
دیدن ہنگی جدا جنتیہا صاحب را جواب	۵۲	ذکر واقعہ کالامحل دہلی	۵۹	بیان حال فیضائیل شہب برات	۶۱
قصہ کرامت شاہ ولی اللہ صاحب	۵۳	بیان آنکہ از کم خوردن آب آدم	۶۰	تعلیم و ولوی رفیع الدین صاحب	۶۱
آوردن ششہ شیرینی بنا بر نام نہادون قصہ	۵۴	زمان آوردن یا شد	۶۱	در حق ریاضی	۶۲
توجہ دادن ملک نجم الدین	۵۵	تعلیم مولانا روم	۶۲	بیان مسائل نیت روز بار	۶۳
ذکر کرامت شاہ ولی علی قلندر و ہد دفع	۵۶	ذکر کرامت و قیاسات	۶۳	تذکرہ سید حسن رسول نما	۶۳
گمان از دہلی	۵۷	ذکر حیرت مند بودن بن جوری از	۶۴	وجہ سرعت تاثیر علی نفلی رنوق	۶۴
ذکر کتابیہ تعداد زربانی ہندی	۵۸	حضرت غوث الاعظم	۶۵	خط و فغانی و شیطانی	۶۵
ذکر کتب رام بدون رش و کشن اچھل	۵۹	بطلب علم ہجرت نمودن مادر و پدر	۶۶	قصہ آمدن بھتان نزد حضرت علی علیہ السلام	۶۶
بیان انواع سحر و اصلاح آن	۶۰	رانا راض ساختہ جایز است	۶۷	تذکرہ سرایتین تواسے	۶۷
روشن کردن چراغ بر قبر حبیب جانیت	۶۱	ذکر وجہ حال کنندگان و منکرین آن	۶۸	بیان تعلیم سونی آن	۶۸
و علی ہذا در شب برات وغیرہ	۶۲	قصہ عجیب غریب مردن زنی باز	۶۹	ذکر عرس عبدالعزیز شکر بار و خلفار	۶۹
		زہد مصلحت او	۷۰	اجل شان شل شیخ امر وہی و	۷۰

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
شیخ الغیش گنج بخش گدہ مکیشی شیخ	فرزند مولوی رفیع الدین صاحب	تعاریف ہجے عبادشاہ غلام علیہ السلام
عبد الرزاق جتھانوی وغیرہ	بعد وفات عثمان دو کرسیوں	دشہ نعمت احمد صاحب پبلو اردی
چند اشعار صوفیانہ	مخزول شدن مدد نمودن	ذکر دیدن اجا پوچ سچوہ شش الخ و ستر
بیان مخالفت جماعت ثانیہ	مولوی از سرخ اصیاء	قاصد خود بخت انحضرت علیہ السلام
ذکر قول امیر اربع العجلان بموم ہنر	ذکر نگاہ در تجلی دلہ نہ صد عالم بود	حکم دعوت ولیمہ و مسائل آن
مولکم ذکر نیرنگان ملاستی	ہند آمدن مولوی فضل اللہ رادہ ملک	حکم دعوت کامیان حرام
قصہ مولوی روم دشمن تبریز	العلما در عهد شایعہاں میباشند	حکم شستن دست ز آرد بعد از طعام
قصہ عجیب و غریب	نمودن از ملا علی حکیم سبالکونی	بیان ہند ر سامات شب زنجیر
ذکر حقہ نوشیدن قاضی قصبہ سوزہ	اقسام تحریر و تعریف تقریر و تحریر	ملک بیان ملکی کہ در شب روش
بیان نجاتن سورہ الغاشم غیر در شب	شاہ ولی احمد صاحب	بیان فضل عالم بر حافظ
سبت موم مضامین ناخول جنت	عطا نمودن امام حسن علیہ السلام	بیان العقاد و کجاء در تاریخ تان
کشف گوئی پیش از حصول نیابت	بشاہ طالع صد صاحب عالم خواب	ذکر تاریخ و تسبیح در حدیث و ذکر
مخالفت کہ موثق کتاب بر نان	ذکر مرض الموت شاہ رفیع الدین صاحب	مذہب فقہاء و محدثین
کہ است قبر حضرت عیسیٰ و شرف کرجی	ذکر تحریر و تکلیف شاہ رفیع الدین صاحب	فضیلت سورہ یسین
ذکر خوش الحانی حبیبی کہ از دم آمد	ذکر اذان بر قبر بعد دفن	تعبیر ہائے خواب
قصہ نیکو و اجن ازیت میداد	اقسام شراب و حکم کے	طول نمودن قرارت بر اکثر متذکرین
سارخ کجاء حضرت خاتون جنت	بیان اخذ مسئلہ از قرآن و	تاریخ وفات ابراہیم کوروی و ولادت
سود گرقن دادن در دار کجاء	حدیث مسئلہ تصویر	وقایع امام ملک تاریخ رفیقہ المسجلہ
نوشادہ بر اجلین نعمت جلیز است	ذکر تصحیف و حل معام	ذکر سند حدیث شاہ ولی احمد صاحب
بیان طعام عید و شب برات	بیان فرق معنی عصمت و حفظ	ذکر درجہ ہائے خلافت
قصہ شخصیکہ عاشق فتنن بود	طلوع شدن آفتاب بعد غروب	ذکر خالین غیرہ و فتوحات ملک
قصہ اسکان راہ ملی در ہند صاحب	بیاس خاطر حضرت علی رض	ذکر ملا جامی
ملکی را طراح اقرباء بعزیز ہم میشود	بیان کفیات نروزی و ہی و ہما	مسائل متعلقہ ریش و بیان
ذکر دستار بندی نمودن	ذکر جمال غلطی و کشف و ہما و ہما	قد ریش مبارک انحضرت خلتا

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
بیان سبزه و کرامت اراضی استخر	بیان تدمیمی فرار اولیاء و بحث در حق	ذکر قصه زبیری و فطانت فیلی
ذکر فقر رسول شاهی	بیان تعلیمات الهی	بیان آنکه خادم حدیث را احضار نمیشود
ذکر قصه جل غزل میر علی همدانی	عل بر ک دفع بیماری صعب	الکرمین و اضرار تجاوز کنند
بیان کیفیت قبض روح حضرت عزرائیل	بسیات ملاجلالی الیدین شاه ولی الله	ذکر تعمیر خانه خواب قسام و بیان
تفصیل نمودن چهار دفتر ملائک مقرب	حکم فتح نمودن بر و غیره نام بزرگ	چند روایات عجیب
در شب برات	ذکر فتوح اسلام و لباس عرب	ذکر تاثیر علم نجوم
سایح تولد غوث الاعظم دام بخاری و حفظ	سوالان جهت حدیث من عرفت نصر الح	ذکر آمدن حضرت بهار الدین ذکر یاد دلی
قرآن الکریم و تاریخ وفات خواجہ صاحب	در حدیث انا احمد بلائیم	ذکر امتحان شان حضرت نظام الدین اولیا
توزیع تراجم خوانیدن شاہ صاحب	سوال از معنی سخن ازرب	ذکر محکم تقسیم و شمار مضامین آن
کرامت صاحب لیل الخیرات	قصه شاه مدار و سراج الدین سوخته	ذکر حیا جانوران و حیوانات و کمالک اند
ذکر آنکه بدن حافظ محفوظ و مصون	بیان سخن چندایات کن اقریب علی العرش	ذکر عدم فتن در سلطین تیموری و غلبه ایران
سیماء و قصه مطلقه آن	استوی و بسط علی الله	بیان معانی روح و صیفت و غیره
ذکر شربت خاص شیخ پوره بیان حال غیر	بیان مایات و معولات بھرام گور	چند آیات ملا تشفی و غیره
ذکر استخراج نمودن شخصه نام تاریخی	بیان آنکه در عهد محمد شاه دست دو وزیر	ذکر سنت مذکورہ بودن تراجم و کلام الله
انساب صاحب از آیت قرآن	از هر خانواده در دلی بودند	ذکر تعمیر خرابیها افضل حضرت عایشه رض
بیان سلسله امامت نسار	قصه پید شدن شاه دوست محمد قادی خدا	ثبوت گذاردن نماز یا پوشش نو به تیره
ذکر قصیده غوثیه و قصه زبیری	را بیک خر مهره	تعلیم نمودن امام شافعی شخصی را
ذکر تعین تاریخ برای سفر حکم نازیل غنی	ذکر مظهر جانجان و در جسته نشان	ذکر توصیف ذاباب ابو نور محمد امام عظیم
بیان کرامت قبریات و رسوم فاتحه	قصه درون بنجر ازبزم دریا فضل و	ذکر انوار مجتبیین و خطای امام بخاری اجناس
بیان چند عادات و اوقات شایسته	بیان آنکه در مکتب کاتبین احمد و خوشه	ذکر بنابرین شاه علی محمد و دیگر بزرگان آنجا
بیان خاک آلوده نمودن حصار انجیر	ذکر حالت رفتنی قبر و مجله و ذکر پیر شاه	بیان مسایل اعتکاف
حکم جلد الطعان و هموزان	ذکر شمس علی خیرین	ذکر سفر فرید و مسکن کنگر و کنگر
بیان اقسام خطوط و دست خط لونی	گفتن بعض جوان فحاشه و مسکنه و بیان	سوال سکن آنکه در سبب نور شدن چاه
حضرت علی	و بهر ستمه آن	بازی و بعضی عاقلین شدن بعض جا

نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب
۱۱۷	ذکر حفاظ نور الدین عثمانی	۱۱۶	ذکر اثرات چوب سنگ و دود فصد	۱۱۹	پدر از نقل صحابی
۱۱۸	ذکر تفسیر در سالہ کشف العطا	۱۱۸	باسعجیب غریب تعلقات آن	۱۱۹	ذکر خدمت شدن سرکار مولف
۱۱۸	بیان نخست نزلن جوئی و سبب و تمام سبب	۱۱۸	بیان حجر مرمر که از زندان اویر آسمان	۱۱۹	کتاب ہذا از خدمت شاہ
۱۱۹	بیان کشف و توجہ فی لی شریف خانم	۱۱۹	بارش میخیزد	۱۱۹	صاحب و عطا نمودن لیلی مبارک
			بیان نبوت پور و آردن بر قبر مادر و	۱۲۰	تبر کا باد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد والہ واصحابہ اجمعین ۔ اما بعد خاکپایے
 بزرگان دین کترین محمد بشیر الدین طبعی ابن قاضی مولوی حافظ محمد عبد البہادی میرٹھی غفر اللہ عنہما و تلامذہ و تلامذہ
 بنحوستہ بابرکت ناظرین باطلکین نسخہ طلیبات ہذا عرض پردازست کہ چون اتقرآنین طابعلی مشوق حصول کلام
 اولیاء کہ ام خود ملفوظات اصفیاء عظام در سر داشت خصوصاً برقصانیت تہذبات علماء اعلام و پیشوا سائے
 اولیاء کرام حضرت مرشدنا و مقتدانا مولانا مولوی شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی قدس
 اللہ اسرار ہم دین دیگر بزرگان و الاثان کہ این تلمیل البصاعت و اتقر خدام و نیز اکابر این
 گشت نام از قدیم الایام طوق ارادت و تلمذ آن خاندان عالی شان در گردن داشتہ و سواراہین
 نسبت را موجب فخر الحاشیہ بناؤ علیہ چنان شوقستہ و روادہ بود کہ و انما ہمین جستجو مے بودم
 و اگر جائے نشانی ازان مے یافتیم نہیکہ مے توانستیم خواہ بسی کثیر و خواہ بصرف خطیر بہت
 مے اوردم چنانچہ بسیارے از کتب رسالہ ہائے مختلفہ بدست آوردیم کہ و تفاوتاً المثار
 اللہ العزیز اشاعت ان خواہم نمود لیکن از مدت مدید و عرصہ بعید پیرامون خاطر نیاز ناشران بود کہ اگر
 کسی از تلامذہ را ارادت جناب شاہ صاحب رحم ملفوظات طلیبات راجع کردہ باشد حاصل غایم
 الحمد للہ کہ بموجب مکتبہ و جید بعد مدتی آرزو مے دلی و جہاش قلبی حاصل گردید یعنی این
 نسخہ ملفوظات طلیبات بحصول انجامید مگر افسوس صد افسوس کہ بوجہ بوسیدگی و کرم خوردگی کتاب
 مذکور نام نامی و اسسم گرامی جامع ملفوظات ہذا دریافت نتوانست گردید البتہ او طالعہ
 این کتاب فیض مستطاب اینقدر مستطاب میشود کہ جامع این ملفوظات از مریدان ارشد و اخلاص
 آنحضرت قدس سہ بودند کہ جناب را بمفارقت شان بغایت رنج و الم گردید و گماھو مذکور

بنایت بخ و الم گردید کما هُوَ مَذْكُورٌ فِي آخِرِ الْكِتَابِ - الغرض چون احقر را این دولت به
 بها و نعمت عظمی بجمول پیوست گویی که روح به تن آمد و نعمت غیر مترقبه رود نمود - نصیحت
 کافه مسلمین بحکم الدّین النّقیحة تفاضاء آن کرد که این گوهر به بها را مخفی نباید داشت
 - و نیز بعضی اخوان واجباً اصرار فرمودند که از این چنین فیض عام خلق اسد را محروم
 داشتن کار دانش نیست - بناؤ علیه بنظر افاده عام مسلمین بر این طبع کمر همت
 بسته معرض طبع در آورد و در طبع نسخه موصوفت محنت شاقه کشیدم مگر تا هم بسبب
 در بدگی و بوسیدگی اصل کتاب بعضی بعضی جاسکوک باقی ماندند - برائے کوری آن
 تسلیم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سودا بی پنداشتم مجبور بحال
 خود گذاشتم علاوه برین بعضی بعضی اغلاط از اهلایان مطبع هم روداده -

از بیجهت غلط نامه باخر کتاب متضمن ساختن ضروری اوفتاد - اکنون

از ناظرین توقع آن دارم که اگر جائے غلطی یا بیهوده احقر یا جامع را

بدست سهم لامت نشانند بلکه موجود را عنایت داشته جناب

شاه صاحب و مؤلف را وینست بطیفیل این هر دو بزرگوار

احقر را هم که باعث اشاعت نسخه گردیده بدعا و حمد

با و فرمایند و بگویند - اَللّٰهُمَّ اَعِزَّهُ لَوْ لَقَهُ

وَلَمْ يَسُدَّهُ وَلَمْ يَحْصُرْهُ سَعَةً وَلَقَدْ

بَطَعَهُ وَلَوْ اَلَدِيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ -

بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحْمِيْنَ

ۛ ۛ ۛ

ۛ ۛ ۛ

ۛ ۛ ۛ

ۛ



۱۲۵۵
الف ۲۶



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله وآله وصحبه أجمعين -
اما بعد فقیر چون بار دیگر ستمه هجری سیزدهم ماه ربیع روز دوشنبه بشارت ملاذمت قریبه انجمن
خلاصه المحققین جامع علوم ظاهری واقف فنون باطنی سینا و مرشدان و دنیا حضرت مولانا
مولوی شاه عبدالغفر صاحب دہلوی قدس الله اسرارہم مشرف گشت و بعد چار روز استیجاز
کتابت بعضی از فوائد قوی و نفعی آنحضرت که احصائے جمیع آن دشوار است کردیانت و از روز
جمعه شروع نمود و بالله التوفیق روز دوشنبه بعد عصر در اثناے بخشی که معمول حضرت است شرف
قدبوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اہلی و مالی از کسب شغال غنیہ
پرسیدند عرض داشتم کہ انشاء الله الغفریر عرض خواہم داشت و دوروز علی الاکثر پیغام و سلام علماء و
نبشایج و اشراف قدبوس و معیت احباء خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خالصا حب غیرہ محبت
و جان نثاری اکثر عقیدت مندان صوبجات اسنت بھفرت و مریدان خصوصاً منشی نعیم الدین خان
صاحب محبتی و عزیز شیخ لطف علی شیخ مبارک مد و غیرہ انجمن بیاد می آمد مجلداً و مفصلاً گذارش ساختم

و در تجويز مكان سكوت و آوردن اسباب صاف نمودن گذشته ارشاد شد باعتبار سوره آخر سوره
 اذاجا كه آنرا سوره نعره و فتح ميگويند است خبر ميخاطم محل آنحضرت معناه بود جهت آنكه چون انواع نصرت
 بحضرت رسيد و آنچه مطلب از آنست بود بجهت انجاسيد حال بيا ارشاد شد كه آنحضرت مصداق خبر
 خلافت حضرت آدم و نهم اين از چهار نوع بود فرديست عرض داشت كه سوكه تفسير ظاهر از آيات احاديث
 و اقوال بزرگان مكات و لطايف كه ارشاد ميشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود و گوينده هم
 بوده باشد يا از قبيل هميد عشاق از اقوال احوال مختلفه شعرا مثل خسرو و سعدی و حافظ حالت قفا و قفا
 و راز دنيا خود است ارشاد شد مطلب قرآن كه علم الهی است حادی جميع معلومات ازلی و ابدی است و
 او قفاي بے شبه ميدانست كه فلان اين مطلب خواها هميد آنچه همه من همند خواهد بود يا قی بخير دين
 متضمن ذكر سعدی و نفاض شمس و اكثر ساوگه ميشان كيفيت دور و در شعر عاشقانه اش و نوع بيان و
 بعضی مضامين خویش با بسیار اشعار سعدی و قدر علم آن بزرگ ملاقات خسرو در پيريش در وقت
 شباب و كرامات سلطان المشايخ با سعدی و خسرو و مقدمه طعام در دلي و باز طلبيدن سلطان خلجي
 سعدی را از شیراز و نيايه فرش جوايش كه مقصود مطلب من بود از خسرو حاصل است و پاره ذكر حال حافظ
 كه اكثر فوائد سلوك در شعر ميگويد و عالم دستقي و مرید شاه پيرنگ نامی بود و شراب منی خورد و چون امير
 تيمور بفتح شيراز و گشتن شاه شجاع نام آوردان شهر را بطور بزرگ به بخارا بر و حضرت نقش بند حیات بود -
 ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفاده اش مجهول ارشاد شد كه ياد دارم رو بروی والده حاجد شخصه
 حال خود بيان كرد كه در شيراز بطور سياحت رنتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ پير و نسبت اكثر زندان
 و من خواهران در انجا جمع ميشوند و جائے خوب است حافظ خود گفتي مع كه زيارت كه زندان جهان خواهد بود
 مردان شهر مرعيت نمودند مرا و خواش آمد مانندم و گفتم كه حافظ امر و ز جهان تو ام و چرخ راه ندادم
 و گرسنه هم هستم قریب پير شيب باز ياد گذشته بود كه ديدم يك مشعل روشن معه كچوان بر سر آدميك
 كسي آيد اذني خطرناك شد ام آعرش چون قریب كه آواز داد كه همان حافظ كجا است چون همين من
 بودم در باز كردم و حقيقت پيرسيدم گفت همين كه خيسيدم ديدم حافظ ميفرمايد شخصه همان من شده گرسنه

انحراف در زوال جاد است

سوال در باب مكات قرآن و حديث و غيره

بركه منفي سوكه

فصل في معرفة احوال

است و خرج ندارد چیزی بر او برده بعد بیداری هر چند طعام تقسیم شده بود تلاش آنچه بهر سینه است
 بخور پنج اشرفی هم داده باز گشت در جواب سالی ارشاد شد چنانچه بجای دفری از قسم فلوس خود
 و مضروب در زمان سابق راج بود و تنگ از قسم شدات چنانچه حالا هم راج بخار است فرید
 عرض داشت که محبت خسرو با شیخ و اقیست ارشاد شدنی الواقع خسرو فرط محبت و فنا با شیخ
 داشت و شیخ را هم رافت و محبت بحالش بسیار بود و فرمود که در وقت رحلت شیخ که مشغوف سماع بود
 پیش جنازه اش غزل سعدی - **س** سر سینه بصر ایدوی نیک عهدیکه که بیایزی
 میخوانند چنانچه جنازه متحرک گشت و دست هم کشیدند بر او نذر گردید شیخ رکن عالم میر میخو دم جهانیا
 نبیره شیخ بهاء الدین ذکر یک نماز جنازه هم خوانده بود و قولان را موقوف ساخت و شیخ را مدح و
 کرد درین ذکر مرید را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فریت او از تخمین سابق نصوصا
 در صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی و اشعار و الفاظ آن فرمودند و در جواب پرسند فرمودند که
 علم جامی ازینها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود و در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
 نمیکرد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری و غیره شعرای سلف بود و فرمود که در شعر نظامی و در
 معلوم نمیکرد و عالمان که از امتون و باطن بهره داشتند خوب با فرمودند و فرمود انوری در تصنیف
 و سعدی در غزل و فردوسی و رشتنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن -
 فرمودند که وقتی که چارده ساله بودم و فرامیر می شنیدم خسرو بنده که شاگرد و خلیفه و الدم بودند فرامیر
 می شنیدند روزی در عین مجلس سرود و فرامیر بنده را طلبیدند زقم دیدم مخیر گشتم ناچار شستم نوع
 از وجد بود و این غزل مذکور می شد **س** از در سه کعبه دم یا بسیکه به امر میره بگو که طریق صوابیت
 درین اثنا شاگردی از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جید پیش آمده پرسید که ما شاگرد و فرید شما
 ایم حالا بفرمایید که بعد کتبیل علم کجا روم فرمودند که اول بمسکده بعد از آن بکعبه باید رفت بنده هم بعد
 آنکه والد ما جد بے بنده طعام می خوردند آنحضرت میدادند حالا هر چه مرضی باشد فرمودند که بر لے
 شنوایان سماع طلبیده بودم که خوش می خوردند حالا اختیار است چون بخانه آدم عند الطعم الم

سوال اینست نسبت عشق و انکسار

حضرت واد نقل کردیم بسیار تبسم کرده فرمودند که لطف همین است که اول بمیکده بعد از آن بمیکبه
 باید رفت هر یک غرض داشت که نسبت مصطلح چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حال را می
 گویند بهرنگی که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوی را میگویند فرمود که شاخوانده ای
 علم حضوری و علم حصولی میدانی و ما سول علم ذات صفات خود علم حصولیت خلاصه آنچه کاتب
 فمیده بود و تیر این لفظ گاهی شنیده اند بعد فنا و بقا خود را هم مظهری از مظاهر میداند ارشاد شد
 یکسوی شدن طبیعت نوعی از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا ازین قسم میشود چندان
 اعتبار ندارد و در ذرایل میشود و در انتها ذرایل نمی شود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنها را که
 کمتر میباشد التفات هم ذرایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشمتان اخراج قوت عشقیه است در اول غلب
 بازی کنند آنچه ممدات نیست از ذکر جبر و سماع و غیره میکنند و آنچه مضرات است از آن اجتناب نمایند و
 میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار همه خواهد شد مقصود نقشبندیان احضار نقش دلدار و تصور
 گویا تصحیح خیال لهذا آنچه ممدات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر جبر و سماع و غیره نمایند
 میگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق همه خواهد شد مقصود قادیان لتفیل و انکسار نقش است
 میگویند چون صاف شد آنچه مقابل است جلوه گر خواهد شد هر یک غرض داشت که نسبت عشقیه بابت
 انکسار ضد است با جمیع میتواند شد ارشاد شد که جمیع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق لمجاظه
 عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میدانند و گویا نیاید شد **س** ببله برگ گل خوشترنگ درین مقام است
 هر زمان با ننگ و نوا صد تا پائے زار داشت با گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست با
 لغت ما را جلوه معشوق درین کار داشت با باز عرض کرد که این چنین حالها عاشقانرا تصور و
 خیال این معنی با دست میداد ارشاد شدند بلکه حال دست میداد به تصور چنین امورات لکن
 عشق همین است اگر چه طمش دردم بالفعل نشده هر یک در صحن ذکر فرط محبت و اعتقاد و مظلایق
 علما و صلحا و زهاد و عباد بلکه قاصان و قوالان و طوایفان که تسبیح یا غزلی بر لب حصول مطلب بخور
 وجود تنازع و تباین که موثر عداوت است بخوانند و عوام و خواص تو سمل نمایند عذر داشت شاید که

موانع آنحضرت که حال صحتش معلوم نیست که اذا احب الله رسوله یعنی چون دوست میدارد او و تقای
بنده خود را میفرماید یا جبرئیل ندا میکند در آسمانها که فلان ۱۱ او تقای دوست میدارد تا آنکه دوست
میدارد همه اهل آسمان و زمین و چرند و پرند خواهد بود و فرمود حدیث صحیح است لیکن بر بنده احسان
گند لیاقت ندارد هر یک عرض داشت که محبت بانبندگان خاص که شبهه بالباری کرده اند هم محبت خدا
میتوان گفت مولا این حتی که بنده باشد فرمود آئے هر یک عرض کرد که بعضی مریدان یا پیران
این چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سید و پادشاه حسام الدین مصرع ۳۰
از کفر سے ترسم مگر تو الهی ۳۰ و گفتن ساجد خادم شاه نگر راجه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آئے
باز عرض کرد مرد از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعی از غلبه حال است که به یک طرف چند
توجه شود که جانب دیگر ملحوظ نه نماید یا در سر و در وسط کلمات بے ادبانه گوید چنانچه قصه شبان (در شنوی
باز عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود باران انسال
بارید پیش بنی وقت رجوع کردند فرمود این طور غلامی است اگر دعا کند بارش میشود و دیدند که در سنگ
میزب طلب بنی گفتند گفت خاوند خود را اسباب داده مے آیم آمد و درخواست کرد در صحرا رفت
خلقه ابنوه بغرض باران و نیز سخن عجیب که غلام حبشی خورد سال چه میکند و چگونه باران مے آید
الغرض گفت مے خدا یا که گناه نیکو دیم که تو ما را حالانرا میدی یا تو حالانجیل شدی اینچنین مے
گفت باران آمد و نیز در حدیث آمده که شخصی در بیابان بود هوئے خوش و سبزه دلکش و یا بود که
داشت بر مے چرا کرد او میچید و این خوش خوش مے گفت مے خدا اگر تر یا بودی همراہ یا بود
خود میچر اندیم بنی وقت گفت اینچنین کلمات بے ادبانه مگو دمی آمد که ما هر کس موافق عقل و تحقیق
سید احمد از سادات قطبے ساکن راسے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفہ حضرت که در حقش حضرت
میفرمودند که در خاندان مجددی نسبت آدمی باستقرار خدا و اراکرامت کرده و بسیار کسان در دلی
از و منتفع میشوند عرض کرد که اسد چه معنی دارد فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل هو الله گفته بودم که
نام ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و آنحضرت حق است و از حضرت غوث الاعظم -

کسی چنین بیان نکند

عقل حال

قصه که در این بیان آمده است

ملاحظه فرمایید

حالات حضرت سید احمد در دینی احوال

مروست که امم عظمیٰ همین اسم است که اگر در دل قایلش سوائے الله نباشد باز عرض کرد که بنده را از حبل
اجازین اسم اطمینان دشمن زیاد حاصل می شود ارشاد شد شیخ ابو نجیب هر دردی هم پیر شیخ
شهاب الدین هر دردی را همین معمول بود که مرید را بعد از خواستش از شغل باطن پیش خود نشاند
تلاوت نمود و نام با معنی و حاصل آن بوجه حسن ترقیق و تحقیق میکرد و بهر نامی که ملتذذ و
موسس نسبت از دیگر اسماء بسیار می شد تلقین می نمود اسم می فرمود و رفته رفته بالله می رسانید و
الاسیر فرموده حالا در تسبیح و تلاوت و نقل و خدمت فقر استغول باشد فرمود همه اسماء داخل درین
اسم اند الا ان نذکر الله تطییل العقاب هر یک عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن
و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنی خاطر جمعی هر یک در هر اسمی سنگریزه یا از تهنگام میشی دور
میکرد و فرمود تا که نقدیعه نفرایند و تیر فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضی را بیک
امر دور کردن خار خشک که مرزبانی شده جوان رخسار در شش وقت شب تلفی کرد و بشفقت ملتفت
حالش شدند که اگر لطیفه بمیان کرد ارشاد شد که عبدالله نامی امیر رفیق شجاع الدوله و
مصاحبش بود در روی در نواح جو پور سگ در پی خرگوش را گردنگرفت و چون آموخته بود
بوسه میکرد و بخورد و ثواب گفت ای عبدالله به بین که سگ هم بخورد و جواب داد دیدم که سگ
بخورد باز فرمود و پیاژه که خوش گوشت بود با بادشاه عباس صحبت ها داشت روی در
شکار جانور را در پی صید را گرد چون در میان این قوم نا همای خوش و طیور هم به
مشتی و شعی منسوب اند از آن گفت که این سنی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت
شعی باشد هر یک عرض کرد که خرق عادات و کرامات سلف که نقل میکنند از زکردن خشت
و میشی علی الماء و علی الهواء و غیره راست است یا از جهت استدا و زمان و اختلاف ایات باین
نوبت رسیده ارشاد فرمود و با لغم هم راه یافته لیکن خرق عادات بعضی مثل غوث الثقلین بتواتر
رسید که انکارش نمی تواند شد و در زبان سابق بسیار بتوقع آمد موجبش آنکه دخل در خرق عادات
ریاضات شاقه را بسیار بود حالا آنچنان ریاضت کم میشود هر یک عرض کرد و کمال همین حضور و

بیان امور

معنی اطمینان

فقه شاکر

دسته نام و سازه

سراج ناب خرق عادات و کرامات

فنا و بقا و اتباع شریعت بعشق و شوق است فرمود که ارشاد شد اولیا چهار قسم می باشند بعضی
 متفرق مثل عبدالحق رودلوی و عبد القدوس گنگوہی ایشانرا توجه بطرف انبیا زکتر میباشد و بعضی
 اهل خدایات همچو اقطاب و بعضی اهل تجرید و تفرید بعضی عرفاء که مشاهد حق در هر منظر میباشد و تحقیق
 اشیا می نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد مرید کے عرض کرد بعضی اعمال که در حدیث ہم آمده اند برائی
 دنیا مثل صلوة و ادعیه یا موردین که واقع اند و تاثیر نمیکند ارشاد شد جواب آن علما از سه وجه میباشد
 یکی آنکه شرایط مفقود اند اذافات الشرطات المشروط دویم آنکه در حدیث چنین آمده که درین
 دعا اینهم خواص است نه آنکه خواه خواه چنین خواهد شد اگر اجابت چنین میشود و در عظیم لاحق می شد
 یکی آن دعا که در آب بارش میخواست دیگر برای مصلحت خود بنید آن میخواست علی هذا القیاس شیخ
 جواب تحقیق و آن آنست که بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجہ بین نمی میرد چنانچه در شکل اسباب جا
 میس می نهند تر میشود و پوست چندان کار خود نمیکند و برعکس آن در موم گر یا چنین چون جوار ظلمات
 معاصی یا دیگر وجوہات تر میشود آفتاب دعا کم میشود یا میشود مفهوم سنگرد و نیز اجابت قدسے خداے
 فرماید یا بسبب بعض مصلحت دیگران با دعا عطا نمیرد در جواب شخص فرمود سعدی میگوید
 من آن نیم که حلال و حرام بشناسم شراب با تو حلال است آب بے تو حرام
 میر احمد علی شاه عرض کرد که حضرت بعد ختم قرآن باز شروع کردند از چه راه است ارشاد شد در حدیث
 آمده که خوشحال آنکه چون بنزل رسد باز بار بر بند معنی آن شدند که چون قرآن شریف تمام کند باز شروع
 نمایند اینها میخوانند ارشاد شد معمول الدما جدان بود که بعد ختم قرآن هم حدیث میشد اینجا هر دو اتفاق می
 شود و مردمان چنانچه در قرآن متلذذ میشوند در حدیث نه و ما را هم چنانچه در قرآن معنی های عجیب
 غریب دست میدهد و آمد میباشد در حدیث نه در حدیث موافق کتب تبیان میکنم شخصی سوال کرد که حیر
 یازر پوشیدن مردان را درست است ارشاد شد حال حیر و ذری بات یکسانست بقدر دو چهار انگشت
 اگر تشبه بزنان نباشد جائز است اگر چه برے زینت باشد و چون مردان و زنان یک چیز را میکشد تشبه
 بزنان باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جایز است نه باستقلال چنانچه کسی نقره یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

استاد احوال و احوال

سوال جامع باب مذکور و غیره

بعد ختم قرآن باز شروع کردند

حرام است باز فرمود در معنی تبع هم غلات کرده اند بعضی تبع استرا میداند این صحیح نیست مگر تبع آنکه
 از کلا بتو می سازند آن بقدر چهار انگشت اگر چه در بار چه خود مثل کلاه بود و یکی آنکه مثل جقن و پا پو
 و غیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مستثنی عرض کرد سینه روزگشته جناب آنحضرت را بصورت
 شریف دیدم و گویا که توجیه فرمودند و بسیار ملتذ و گشتم و قلب من از آنوقت سبک گشته و محبت از آن
 صورت بسیار می یابم هر یک عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
 مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بنید لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر بصورت
 دیگر یعنی سیاه فام پس محتاج تبصیر میشود در صورت اول نه و راجح همین مذاهب است چنانچه شخصی بیک
 سیاه آنحضرت را دید مرشدش گفت در دین و ایمان تو نوعی خلل است و نزد محمد شین در صورت
 غیر داخل حدیث من را می نشاند آنکس عرض کرد قبیح رویایم چیست بصورت حضرت ارشاد شد من بیک
 آنحضرت **صلی الله علیه و آله** و جو دستار نامه بهم پاشید چون ششم به بدل از صورت او افتاب طرفه وار در هر یک عرض کرد
 که قرابت ماضی دادن یا سندن جایز است یا نه ارشاد شد علما و ما و را و الهی قابل کفر و ارتداد آنها
 اند هرگز جایز ندارند علما دیگر قابل بدعت و فسق نزد آنها جایز و نیز ارشاد شد بسیار شکل در هند و قضا
 است شاگردی پرسید که در چاه فلان سحری نجاست افتاده و شخصی بر آن مطلع شد و آن روز با کس نگفت چنانچه
 یک روز آب در سجده و محمد خرج شد فرمود آوند نجس شد آنکس عرض کرد خیل و دشوار است که همه او ندین
 کنند و اختلاط با هم واقع اگر یک کس دور کند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل حکم شافعی فلتین را پاک
 داشته شود که عند الضرورت جایز است البته نجات میشود آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شده چون
 دشوار باشد عمل حکم شافعی که نیز حق دایر است خیر شخصی سوال کرد که عقیقه فرض است ارشاد شد نزد
 ابو حنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمد تا نزد محمد فرض است بر لے حیة یک بز برزاده
 بر لے کودک دو و آخوان نشکند و گوشت سه حصه نماید یک با قربا و یک بخانه و یک بمساکین پیرسید
 که مادر و پدر و خور و یانه ارشاد شد در کتابی مذیده ام تا بر لے رسم بخورد بهتر است بعد هفت روز یاست
 یک تا جمل یک و الا هر گاه همیکه خواهد میتوان شد نیست بخور قربانی کند لفظ عقیقه گوید با قربانی واجب

بشرط نصاب است و حقیقت نه بازار شاد شود و عمارت قربانی هم آمده نوشته باید بروقت ذبح
 قبل بسم الله بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیت نماز بهتر آنست که پدر ذبح کند اگر
 نباشد جد یا عم یا مادر یا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده و نیز در کتب شافیه آمده که
 شکر موافق ثوئمه در وقت نریدن در دیگ اندازد و گوشت خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله بسیار
 گفته اند صوفیه پسند کرده همین معنی اشتقاقیه سیبویه را معنی الله آنکه بوی هر کس دلیه نمایند ارشاد شد
 که نزد اعداد اهل بسین و شهر مقرر است نزد جوگیه نفوس پس او شان از دم کشی عمر خود را بر عمر خود
 زیاده مینمایند چنانچه جنش رفعت من قریب العصر شایع میفرمودند که در بنای قلعه دو جوگی مثل
 جوزه مرغ برآمدند بعد تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال برآمد هر یک عمری
 کرد که پس تحقیق بمطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور و غیره عمر دراز
 یافته اند نقل سید علی مهدانی خانقاه معطی در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن هر دو بنی و اثبات و
 امتحان آب و بوی خوش و ناخوش و کمی اعضایش و اثبات حریت اسلام هر یک در عرصه شد
 که از چاره راه کمی اعضا سید نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود و آنجا بد و حضرت حق ارشاد
 شد نزد تحقیق شیطان از قسم اجته است و زیت و غیره همه دارد و همراه هر اولاد آدم دریت است
 هم تولد میشود و شریک در اولاد و اطاک میباشد و جواب عالمانه مطابق معقول و منقول ابطال العلم
 میباشد توجه حسن داد هر یک در عرصه کرد که همزاد کرامی گویند صلیت و حقیقت او کدام
 ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر انسان بنجانه شیطان فرزند متولد میگردد و او
 همراهش می ماند و با سایه آدم او را رابط محبانه باشد و از تصور و خیال سایه بطور غلش جن مذکور
 بسخر میگردد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است و را
 نیز لیکن مراد العزیز از شر او سالم میدارد بعضی مراد میگیرند که او را مسلمان ساخته دیگر حدیث
 صحیح درین مقدمه هست که شیطان آدم علیه اسلام مسلمان نشد و شیطان من مسلمان گشت لیکن بدو
 سخت نرسیده اگر میرسد نفس میشد ارشاد شد سابق ازین شخصی شیع وارد درگاه حضرت سلطان

المشایخ بود چون خلقت شهر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشد یا بعضی فضلائے شهر سولی
 ترا مشید کرد که مثلاً نوسله بعد قبول اسلام کدام کدام ندیب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که ندیب
 حق کدام است اگر طلب علم نماید مدتی می باید و انجام هم فخریاست بعضی چیز بکچیز فرمودند
 مثل آنکه مختار فریقین اختیار نموده تحصیل کند یا بعد تحصیل هر چه خوب داند عمل نماید آخر تقویین بر
 بنده نمودند چون آمدند و آوردندش بر سیم هر چند دینم شیعی است درین پرده الزام نخواهد گرفت از شیخ
 و چه بداند که حق کدام است اگر عقل هسته باشد اول آنکه کعبه خانه خدا را آنجا کدام دین جاری است
 و کدام ندیب پنهان همچنین درین سیوم قرآن را محفوظ میشود و کرانی شود چهارم بعد نبوت ولایت
 است و کدام فرق جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا ششم جهاد در پند از که جاری شده
 و سلطان محمود و سها بالدین غوری و غیره که بودند و هستند هر یک عرض کرد که عدم حفظ
 قرآن حق کتب است ارشاد شد میرح و کتب نیست لیکن به تجربه رسید سموع ام از اکابر شده چنانچه
 دو کس یکی فلان و دیگر فلان که همین دعویٰ قضایا کردند سول یکد و سیپاره و سوره بیاو
 نه آمد تا که بعد محنت و چهار سال مردند بلکه بعضی از حفاظ که بطبع مال شیعی شدند فراموش شد
 نام آنها هم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواهد آمد هر یک عرض داشت که سسی دار
 نجش خوال جوان خوش رو و خوشگو و شوخو مریدان مرید از جهت محبت و خلوص که دارد مستعد عا
 غزل حضور کرده است ارشاد شد غزل والد ماجد و بعضی از ان خود برادر دوه خواهم داد غزل از
 والد ماجد من ندانم یاده ام یا باده را پیمانه ام یا عاشق شوریده ام یا عاشق با جانانه ام
 مبتلائی جیم جان گویت یا جان جان اصطلاح شوق بسیار است من یوانه ام یا میل به عنصر بود و سحر
 صلیش و جذبہ اهل است سرشورش مستانه ام یا شوق نوی دنطورا و درنار طور را یا در نهان
 شمع آتش نیزند پروانه ام یا لے امین بر سیم نام تجدد و محبت است یا دازل پیش از زمان تعمیر شده
 میخانه ام یا از حضرت عگر گلشن بگذری گل بر رفت مفتون شود و در طائی قامت خود سرو
 را موزون مشغول کار یا معنی است و انارانه بانام نشان یا جذبه بلیلی ندارد بید اگر مجنون شود

مرد مغلس را جهان یکسر محل آفت است پدشیشه چون غالیست گریاوست رسد و از دلش شود
 ارشاد شد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر را که معنی درو نباشد در عالم لطف
 برو معنی پیدا میکند و اقیست چنانچه معنی اشعار ارشاد شد فرید کے عرض کرد تلاوت سوره
 عم را خصوص بعد عصر بزرگان مورث محبت الہی می نویسند در حدیث ہم آمده یا تجربه ایشان است فرمود
 در حدیث نامده ارشاد شد که لاله اتم چند مر و آشنا پرست و سلطان بود و فرید کے عرض داشت کرد
 کہ اینچنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاد شد اگر از جهت خوف تو یہ اظهار در برادری خود نکنند
 عای نیست والا فاسق و داعی چنانچه او نماز بخائی فرصت و تنہائی میخواهند تلاوت کلام الله اقرار
 و حاجت رسالت و ترک بت پرستی و غیره کرده بود و دیگران را ہم ذکر فرمود کہ هستند بگربان قوت
 و در سلسله قادریہ ذکر ہم میگردد و در حق فرید کے سید احمد صاحبک از خلفاء اجل حضرت اندوستان
 ذکر خیشان گذشته از حضرت عرض کردند کہ از جهت فنا نیست عشق کہ با حضرت دار و مدار ہم بسیار
 محبت پیدا گشته ارشاد شد کہ محبت خالص باینده وارد خدا خبر کے شیرید و این امر اختیار شی
 چنانچه گفته اند **تادل بکہ باید داد و بدل نہ کہ باید بدو بد دل نازدن دل برون این امر خدا داد است**
 ارشاد شد اگر حق جل و علی علم یابدیگر لغت کرامت کند ترویج آن باید کرد و قیام کرده فرید باید
 نمود ع کار نیکو کردن از پر کردن است مولوی امام الدین صاحب کہ از روسای گرامی
 طلب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب آمدہ بودند سہ سال چنیر کے زیادہ شدہ دقت کر کے
 تاب ملور ایشان ارشاد شد چون یوسف از پدر جدا شدند فقط قلق شان چندان جذب شد کہ یکشد
 چو بی با قلق برادر دیگر ہماہ گشت قوت گرفته ہر دو را جذب خود کشید و در تذکرہ ارشاد شد کہ مثل حال
 ماجد صاحب قطعہ ندیدہ ام مگر شنیدہ چنانچہ شعری کہ ذکر او در بخاری جا بجا آمدہ و عبد الملک ابن برون
 خاکم وقت اتھانش کرد و دے پیش خود طلبیدہ کاغذ جمع خرچ معہ تفصیل و یہات و پرگنات
 و ہر چار صوبہ جات ملک عراق کہ آباد آن ترین محاکمش بود یکبارہ پیش او خواندہ بعد چند سہ طلبیدہ
 حاشیہ پر سید ہمہ مطابق دفتر بیادش مانده بود و نیز میگویند کہ ترندی حدیث نابینائی کہ در ایام

خوردی مریخ چپک شده بود جائے میرفت شتران گفت که سرفرو کنید یعنی شاخ درخت است بعد رو
 دهور چون باز اینجا رسید سرفرو کرد و شترانش گفت چرا جواب داد که ای درخت و شاخ نیست گفت
 نه گفت اگر در حافظه خلل رسید روایت حدیث از نیروز گدازم از زمان قریب جوار بعضی معلوم
 معلوم گشت که سه پنج سال شده که درختی اینجا بود با و در اینجا آنگند گفت خیر مضایقه ندارد
 و من فهمیده بودم که نشان این راه یافته درین صحن شخصی ذکر مولوی راشد بنگالی کرد که آنقدر
 ملکه دارند که سبق هم میدهند مسوده هم می نویسند ارشاد شد این امر تعلق از کثرت فراوانت باشد
 اگر چه حافظه ذهن هم شرط است چنانچه در وقت صبح تماشای گاین را دیدم که در تپالی خورد میرقصید
 و او را جابجایی برد و خیال چنین بچین فرس هم میداشت و بر سر آئینه میداشت و بر آئینه بازی هم میکرد
 و در دست چیزهای دیگر میداشت و از آن جدا بازی میکرد و از دندان دریا پوت در رشته میسخت
 یک پوت و یکدو غرضیکم بطلان سکه حکما که در یک آن توجه نفس ناطقه بدو طرف می شود سیکرد و تیر و دیگر
 که شاه محمد عاشق صاحب که شاگرد و خلیفه اجل والد ماجد بودند صاحب تصنیف سبیل الرشاد و غیره شاگرد
 را یکسال وقت میخواندند و نسبت در عین اشتغال ملاحظه کردم که در غایت جوشش بود هر یک
 عرض کرد آن نزد حکما را میگویند ارشاد شد که نزد ایشان آن جزو غیر منقسم بود و آن پیش از تفهومی
 نیست مثل نقطه یا خبر لا تجزئ خلاصه اش آنکه ادنی جزو وقت چنانچه شاعری گفته شعر
 ای آنکه خبر لا تجزئ و بان است طونی که هیچ غرض ندارد میان است پد کردی بخند نقطه و هم ادنی
 پس مطلق کلام حکیمان و بان است ارشاد شد اصل استعداد شرط صحبت است مصرع
 مرد چون کور است عینک بعیت است ارشاد شد که در وقتیکه در دلی آهنگ می ماند مرد کوچی انبیا
 در خانه سیدی کنیزکی پور بی جا بله بود و نماز هم در عمر خود گاهے خوانده و چون مرده بود و حق پرور
 بر همه صاحب ادگان خود داشت بسیار خدمت و خاطرش میکردند قریب موت آذاری بلحی مشرقی
 میکرد و فهمم کسی نمی آمد حکما و صلحا را طلبیده می پرسیدند آخرش نوبت بوم من که شاه اهل اندنام داشت
 رسید ایشان دریافتند که میگوید لا تخافی ولا تخزنی از محالش گفتند به پرسید این لفظ بر لایچه

ان نزد حکما

عالمی که پور بی جا بله بود و نماز هم در عمر خود گاهے خوانده و چون مرده بود و حق پرور

گوئی بعد کوشش بسیار گفت گرفته از من میگویند یا ز پرسیدند چه معنی دارد گفت معنی بنید اعم مگر معلوم
 می شود که بر لے سلی میگویند باز تکلیف دادند که از ایشان بپرس که از کدام عمل این تسلی می کنند بعد
 دیری گفت میگویند هیچ نماز و روزه و غیره عمل خیر نکرده مگر روئے بر لے روغن رفته از بازو در موسم
 سرا آورده و جوش میگردی بگردی برآمد اول خولست که پنهان داشته بکار خود آری چرا که کسی را نیانی
 این امر نمی دانست باز از دیدن حق جل علا شرم کرده بجا بشل تسلیم ساختن این فعل حسن پسند
 افتاد بعوض آن بشارت میدهم ارشاد شد در همونوقت و همونجا بزرگے بود در عرض موتس با هم
 موصوفت فیتیم آن بزرگ بطور سجده گردانی انگشتان را میگردانید و چنانچه بعد صد شماره را میکشند می
 کشید چون عمر شمار انگشتان را مطابق کرد بعد صد گردانیدن و کشیدن صادق می آید گفته کار نیکو
 محاوره ساختن بکار می آید و بے قصد هم فعل بوقوع می آید بعد بلکه چنانچه گذشت هر یک
 عرض کرد که چون حکما آن را بجز غیر منقسم میدانند پس در یک آن توجه بدو طرف نشاء ارشاد شد
 البته میتواند شد و نیز حکما میگویند که بعد بلکه بے توجه صد و رمی باید چنانچه گذشت و دیگران هم جواب
 میدهند فعل مسلسل مستمر را توجه است هم مسلسل مستمری باید عرض که دلیل لازم آنها
 میگویند باین اعتبار گفته شد هر یک بحسب مذکور عرض کرد که با وجود التفات بطرف امر این موضوع
 و گفتگو با مردمان اکثر برکات قلبیه حضرت مفهوم میگردد بعد انگسار ارشاد شد توجه چهار قسم است
 یک آنحاسی که در همه طریق است یعنی چون قلبی مقابل قلبی باشد اثر آن در آن مثل متقابله آئینه با هم
 دریافت میشود و جلوه گر میگردد بے اراده این را فقط صفائی قلب مقبل می باید دیگر القای مثل چیز
 یک مثبته را در مثبته دیگر نیز ندان این را قصد دارد شرط است سیوم جذبی چنانچه قلب طالب کشیده
 زیر طلب دارند متاثر گردد بارچه زیر بارچه ترک بالضرورت میگردد و هر یک عرض کرد فرق میان هر دو
 بجز رفتن و کشیدن معلوم نشد فرمود آری در کشیدن قوت زیاده باید چهارم اتحاد یک سر است
 اوصاف که اکثر می شود بلکه صورت ظاهر هم هر یک عرض کرد این اکثر حکم محبت میشود فرمود آری
 بازار ارشاد شد بخانه حضرت شاه باقی باشد جهان چند آمده بودند و چیز موجود بود حضرت بار بار

توجه به این بدو جهت است که در این انگشتان

است

در تمام حدیث باز ملاحظه فرمایید

در تمام حدیث باز ملاحظه فرمایید

در تمام حدیث باز ملاحظه فرمایید

در تمام حدیث باز ملاحظه فرمایید

بیرون می آمدند و خادم ما بر لے تلاش میفرستادند و بهم نمیرسید فرید کے عمن کرد بشریت مرتفع
 نیگرو و ارشاد شد آئیے تکریم مہمان نے باید عمن کہ نلوائی انجا بود از خادم پرسید کہ باعث چیست
 نزد خود دارد و با بار می آید و می رود هر چند شرفی بسیار منظور بود لیکن خادم از بجدگی او گفت مہمانان آمده
 اند و ما حضرت نیست لهذا التواش است آنکس نان و نهاری طیار کرده پیش خواجه برو کمال بشاش شد
 بہمانان تقسیم فرمود و در سلط و وقت فرمودندے نالوایا و بخواد کہ دعائے در حق تو کہ گفت التواش
 الغریز خواہم خواست بر وقت خود دستہ عاگرد کہ خواجه مثل خود فرمودہ دہندہم چندہم نمودند پذیرا
 نکرد و آخر بعد نظر و رجحہ بردند چون وقت عصر آمدند ہر دو یک صورت و یک پوشاک شدہ بودند فرق
 ہمین کہ نالوایا ہوش و خواجه با ہوش بود بعد ہفت روز یکم و درین من ارشاد شد کہ کہتہ خنیں نے
 باشد کہ بے مرشد ظاہر ہم خدب میشود چنانچہ حال اصحاب کہت کہ بے مرشد بے پیغمبر ہدایت یافتند
 چنانچہ تلاوت آیت فرمودند کہ خود مرشدے و خود بینی و خود خدائے در حق اہنار کرد بے و سالیق قبول
 فرمود این را عجیب گفت و نیز ارشاد شد در شکل سخت منت شان بسیار عجب است فرید کے
 عرض کرد بندہ ہم سیکرہ باشد فرمود در وقت شکل لیکن بطور خاصہ کہ خواہم گفت باز فرمود کہ پاؤکم
 پہا را تا آرد گندم و پاؤکم چہا را تا آرد گوشت بز و نصف آن روغن زرد و چمنین پیاز و جفرا ت خوب طیار
 کردہ اگر پیاز زیادہ باشد جدا گاہد ہشتہ نصف نصف طار را ہفت حصہ ساختہ بہ ہفت کس صلح بدہاد
 شان مختار اند خواہ خود خوردن خواہ یکے بدہند و سگے را یکو ذرا اول فزید بدہا اگر آید بہتر و اللہ بر سگ کہ باشد
 پاؤتا کہ لبگ بدہ فرید کے عمن کرد کہ معنی **سگ** اصحاب کہت روزی چند بے میکاں فین مرشد
 و چہ باشد ارشاد شد یعنی میگویند کہ با بدن بر صیلا ناید بدل کردہ در قیامت داخل بہشت خواہند
 کرد کہ سگ در بہشت نمی رود و دفعہ برہیہا با حضرت موسی باین طور است کہ حضرت موسی را حکم شد قوم
 مخالفہ را کہ قوی اجسہ بودند اخراج کرد تسلط نماید چون موسی رفت با مردم انجا غائب شد مردم تر در صیفا
 کہ بلعہ با عور باشند رفتہ دعائے خواستند بیرون آمدہ ملایکہ را اگر دیگر و لشکر دیہ جواب داد کہ دعا عمل سن
 ہر روز سن را کہ بھو بلہ و چون سن ہر ما شرفی دادہ فریقند او بمبالغہ تدبیرے

در تمام حدیث باز ملاحظه فرمایید

پرسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرسیند چون عورات جوانان لشکر دیدند و بی اجرت در عین
خواهش یافتند بر تکب شدند و بیوقت عمل و دعاایش اثر کرد مردم موسی مغلوب گشتند موسی دعا بد کرد
که بچو سگ شده بیز باز گشت همچنان شد باز موسی از فرزندان شان فتح کرد و هر یک عرص کرد
در قیامت تبدیل بدن هم میشود فرمود آری کمتر مگر پیش از دخول بهشت بعضی بصورت اخلاق و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده بعضی سیاه رو بعضی بطور دیگر ارشاد شد بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اول نوعی مجذوب سرفراز شدند از ان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسی که بدین آتش رفت شعل تجلی گشت سیوتم سالک فبت که هرگز مشرف و مجذوب نشد چهارم
مجذوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیقه اند هر یک عرض داشت که معنی سلوک جذب چه
باشد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و جذب عنایت خداوند چنانچه گفته اند شعر
ناکه از جانب معشوق نباشد کشته به کوشش عاشق بیچاره بجای نرسد
هر یک عرض داشت که معلوم میشود مجذوب هم درجه دارد بعضی را محض توفیق طلب همچنین تا
تجلی که انقاد عنایت است ارشاد شد آری هر یک عرض داشت که بالکل حرکات خلاف شرع سدا و
سلوک است یا بعضی ارشاد شد البته تکذرا هم حاصل میشود لیکن بعضی قطع تحم نسبت مع الله میکنند
چنانچه مکر و غل و خدش و غیره و نخوت و تکبر و خود نمائی و طلب نیا و جاه و مثل اینها و بعضی اگر بطور قدرت
بود چندان حج نمیکند چنانچه شرب سکر یا زنا و غیره لذا اند بعضی قدری ظلمت میرساند که نسبت نور را
نامحسوس بنظر آید چنانچه بعضی هفتاد و سه قصد و اراده ارشاد شد شخصی از حضرت جنید سوال کرد
عارف زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نمیکند بازار ارشاد شد که بسیار خیریت
است و دخل نیت در هر امر است خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگ عبد الله دانی بود که کبکی خورد سینه
آتشامید مگر هرگز امید به بزرگسای هرید میکرد بلکه در روز دو بار مردمان تنگ شدند میگرفتند بعضی سبب
این شوق پرسید فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت علی را فرموده بودند وقت رخصت نمیکند
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که نقد کنی قصه عالمگیر که هر کس را

تبدیل بدن در قیامت

آتشامید مگر هرگز امید به بزرگسای هرید میکرد بلکه در روز دو بار مردمان تنگ شدند میگرفتند بعضی سبب این شوق پرسید فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت علی را فرموده بودند وقت رخصت نمیکند یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که نقد کنی قصه عالمگیر که هر کس را

کتاب طاعت شریف از علامه محمد باقر مجلسی
کتاب طاعت شریف از علامه محمد باقر مجلسی
کتاب طاعت شریف از علامه محمد باقر مجلسی

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلی الله علیه و آله و سلم یعنی عرق تار و کجور از بعضی علمای بیان بود ارشاد
 شد که شنیده ام تازه مسکراتیت پس حرام نباشد تا بسکر نرسد یعنی دیر نشود و هر یک عرص کرد
 مولانا عبدالمعلی فاضل حشور فتوی حرام بودن پادنان که در خمیرش و بس مذکور می اندازند نوشته
 اند فرمود آری احوط همین است که نخورد و چونکه بحد سکر رسیده می اندازند اگر چه نزع حنیفه آن هم مضایقه
 نیست بس فاشه گفت فطره مسکر حرام است فرمود آب درخت بخش نیست حرمت ادبی آنکه بحد سکر
 رسیدنی خواهد شد و نیز ارشاد شد که بعضی زمین اثر هوا سکر یا پیدا میکند چنانچه نام شهره از ملک ایران
 بود که آنجا نان گندم سکر پیدا میکند مردم همون تازه نان بریده بے خمیر میخورند پس گندم را حرام نه
 دانست و دیگر در ملک پنجاب جزرات که آنرا دران زبان چاچه میگویند سکر میکند پس آنرا حرام نتوان
 گفته همچنین چند چیز بای حلال افلان فلان شهر نقل فرمودند و باز فرمود صحت وقت سخن دیگر
 است ارشاد شد که بریان الدین ابو اخیر بنی دطفلی همراه پدر خود میگذشت بریان الدین مرغینانی
 صاحب هدایه هم میگذشت تیز تر در بریان الدین دیده گفت خدا می بیند که این پسر مرج
 خلایق خواهد شد پدرشان آیین میگفت تاثیر خاک قبر دوست که هر که بخورد دین و حافظه درست
 میشود و بیت میفرماید که اگر کرمیت عام شد زهر بان عذاب باد و عمل رشد ده که چاه دیدنی است
 ارشاد شد در هر دین رعایت احوال خمس واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
 نسب حفظ مال از سبیل ارشاد فرمود که برلے ترس خواب یا شد بد یا خوانده باشد
 ارشاد شد خالفه مغرب خانگه یعنی جائے شایان در جواب ارشاد شد در مسجد سه درجه هم
 شود چنانچه در مسجد مدینه سه درجه اند و در عرب سرلے شایان اباد هم سه درجه در جواب سایل
 ارشاد شد کافر باشد با مسلمان محتاج گرسنه را طعام باید داد هر یک عرص کرد که طاعن خواجیه
 معین الدین نیافته و شنیده ام خلاف حضرت غوث حضرت نظام الدین و غیره بزرگواران ارشاد فرمود
 آری باعث این شده که در هند وستان علماء امت کم بودند و هندو آن هم منفعت گشته بود باز فرمود
 در وقت نظام الدین اولیا سه ضیاء بود ضیاء ستیامی منکر حضرت و ضیاء نقشه نه منفعت منکر

ذکر حرمت و غیر حرمت نان پان

تاریخ شهر آذربایجان سکر پیدا میکند

برای تری آن در خانه خود نان چای بریان الدین از سرید

مسیحی و نظام الدین

در رست خانه

خلاف ملک سکر است

ملک افلان

مسیحی و نظام الدین

در رست خانه

و ضیاء کریم صاحب تائید الهی مد حضرت و بزرگ نظام الدین بدرجه رسیده که این لقب
ولایت صاحب مذاهب گیریم میگویند ارشاد فرمود که اقارب اکثر مد اعتقاد می باشند و هم محضر
حضرت خواهد خواست متفرع کنند از جهت آنکه هر گونه از افعال خیر و شرعی بینند و معامله هر نوع می افتد
از جهت ناخوش میگردند گفته اند المتأخره اصل المتأخره چنانچه در هنگام خوردی و ابتدای جوانی
روز و در بعضی هم محله یا لایه سقفها با و از بلند میگفتند یا ران دروغ میگویند و مردم از گروه ما
گروه بر لایه آستان می آمدند پس مقصود کثیر و بیداری او و گفتگو با خداوند خود و تقریف کتاب سلک
السلوک فرموده و در جواب مرید ارشاد فرمود که آیات قرآنی مشتمل بر عباد فرعون بهتر است که
بر طریق قرأت اول خوانده و به نیت دعا خوانده باشد چنانچه در تجمیع آن حضرت تمام شب آیات دعا خوانده
اند و نیز بر و حافظ دو چهار جلد از کج خواند ادای سنت همه با خواهد شد چنانچه میان یعقوب فرزند بن
و همچنین میکنند که در هر شب یک باره در در رسد خوانده باز در خانه معجرات همون پاره بخواند که دو قرآن
شریف معالایس پیش یکد روز ختم میکنند ارشاد فرمود که از دوازده پاس بخورده ام در دوسو غیره
امراض و ضعف بسیار است علاوه ازین بسیار عورات آمده اند سوالها بسیار خواهند کرد از قبیل -
اذکاره مسائل فقه و غیره عرض کرد که عورات کمال غرض عقیده و محبت شعار و اخلاص و ثوابی باشند
فرمود آری چنانچه قول سفیان ثوریست علیکم بدین العجائز یعنی چنانچه عورات بر دلیل و برهان
رسوبات خود را در شادی و ماتم و غیره نیکند از شما هم اعتقادات خود را بگذارید و محکم گیرید و بدین
سوال کرد که اینکه گاه بیعت در شبی و گاه از همون شیخ یا شیخ دیگر در قادری و نقشبندی و نیماند جانیر
است یا غیر جانیر ارشاد شد که اول در طریقه که بیعت کند بعد سلوک کن اگر چه کم باشد جانیر دیگر
در طریق دیگر را خدای تعالی نیکند مضایقه نیست بر سلوک طریقه اول اختم غیر جانیر بیکر بیعت را یا از بچه
طیفان ننگند و آنکه بیعت متعدد از بار چپ پای خود می کشد چیز دیگر است تاکید شخصی عرض کرد که از
دکن بنایمان حاضر شده ام که چیز از زبان مبارک ارشاد یاکم مستفید شوم ارشاد کرد که بعد نماز صبح لایله
والله المملک الحق الامین خوانده باشی فائده ظاهر و باطن ملاحظه خواهد شد باز فرمود که سلسله همه خواهد

فائده بسیار است از این حدیث

در این حدیث حافظ در جلد دوم

بیان عقیده نبوی و در حدیث دیگر

سوال از کرامت

دعا بر لایه فائده ظاهر و باطن

۱۷
اند و هر یک فرمایند و ادب و تواضع ساخته اند لیکن بزرگان نقشبندی قواعد سلوک را خوب
درست کرده اند سلوک ایشان مانا بجنگ نگرینان است بحال بند و بست چنانچه در ابتدا که طعن
هم میشد جامی غریبی گفته **۵** نقشبندی عجب قافله سالاران اند که بر بند از ره پنهان بحر مفاصله
باز فرموده استماع می شنید و وجد میکرد و بدان گفته شما نقشبندی هستند این وجد و سوزش از کجا
گفت جاییکه کد خدا شده ام بستی اند و وجد و سماع در چه آمده به درین آثار شما فرمود که در هر فرقه قصه
عجیبی واقع شده چنانچه تازنگ لولی شهو رست و سابق گفته ام و نوشته باشد همچنین نفعه نقالان که
بسیار شهو رست و از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه آنست که
صاحب پرفتن خصوصیت بشهو و چای دارد و ارشاد شد که طایفه نقالان بطرف محبت از کشمیر رفته بودند
چون انجام رقم فطن کمی باشند زیاده تر عجیب تعلیقات ایشان را فهمیدند و بسیار اکرام و انعام کردند و بعد چنانچه
بحال خوشی و خوری مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در محله ای هوای خوش و سبزه دلکش که شگوفه و
طراوت کشمیر شهو رست ایشان اجماع خوش آمده با هم گفتند تمام عمر برای رضای خلق تماشاها کرده ایم انیوقت
محض بنابر رضای خالق تماشا کنیم و بعضی لغایت جهد نکایم و دقیقه از وقایع نامرعی نگذاریم چنانچه همچنین
کردند بعضی دقایق هم از دور تماشا می کردند که یک گاه بار چو ایشان مانند کام طایفه پدید آگشتند
مکانی هم در اینجا بنا کرده اند بعد استماع توجه شنیدن سماع و نقل رقص حسین ربانی مریدی از فرزندان
ایشان فرمود که اگر همچنین بود بر ناخانه هم باید رفت باز فرمود خیر باشد باز ارشاد توجه جانبدار مریدی کرده
فرمود هر چند در محفل مجلس عرفا دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهر وجه عجیبات دیده اند زیرا که
حضرت حق و در تماشا و نقالان اتباع پیران و در تماشا و رقاصان حسن و جمال شعثان ذات صفات
و شیوانات چنانچه با وجود از هم و تقوی حضرت مجدد در اوایل حال در سیر نامیرفت می دید و کیفیات بر می
داشت **۵** بیایم که در چهره ارغوانی کن و مرو و صومعه کاغذ سیاه کار دارند و لیکن سوا می جاها
مباحه نباید رفت چرا که التماس بد دیگران می افتد هر چند با و ضرر رسد و نمی رسد **شش** عرض کرد که در دفتر
مرده خشت پنجه می زنند فرمود اندرون نباید کرد دیگران بیرون مضایقه نیست و تخته سدره از دیگر بهر حال

خست خام پانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن درخت سده بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بے ضرورت نباید برید و از بریدن نهم ساختن آن مراد
است اگر چه فقها فتوی برین مبنی دهند لیکن احتیاطا و بے باز آنکس عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
و دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند و پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصی عرض کرد که شخصی تمام شب مشغول سماع فرامیر یاز سینه مانده و صبحی طهارت کرده پیش امام شد حال
مقدمه یان نماله چه باشد اگر کسی را شبهه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز بشود اگر باز گرداند اختیار است باز
معرض گردازم کدام فرق است یا نه ارشاد شد ز ناگانه غیلم است شخصی پرسید که بعضی میگویند که با
وجود آب استنجاء از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل رسم یا کم از آن تجاوز کرد بے آب پاک
نمیشود مگر بصورت والا از کلوخ هم جایز است و زاید از قدر ورم متفق علیه است و قدر ورم هم بایست
و کم ازین مجوز است لیکن شستن نه است است باز عرض کرد که چون نجاست بشیر شد حکم ورم دو است بعضی
سده نیم باشد و بقدر کف دست که آب بدان قیام کند مثل و پویه کلداء عربی عرض کرد که پرسش اضافت میکند
جائمن و عقل من و جسد من این اضافت کننده که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکند روح الروح همون وجود خواهد بود که عرض است
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهان است جهان جلایین بے توحید همین است گرشیدن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد دیگر تقریر ناقص باز فرمود خود قول عنید نقل کرده که
توحید قریب نخواهد است که دین او داد اگر دهنشود باز فرمود که انشاء الله الغیر روزی خواهیم گفت مرید
در مقدمه نیت مسافر پس امام میفرماید یا حالش غیر معلوم برسد ارشاد شد اگر حال میداند پس نیت
مثل او کند والا با تقدیر نیتش همچو اولم میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود چنانکه
ارشاد شد تمثیل دل بمحمد و احوال و سیم صور خطه الف ربیاعی
دل گفت ما اعلم لدینی پس است یا گفت که الف گفت که گفتیم هیچ تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کسی است یک نیت است و چهارم شعاع و اشکال از والد ماجد سه و بعد برین چو غنائی با کرد

جاها بخشید و در بابی ها کرد و بیگانه نموده آشناینها کرد و در کسوت تنگی خاینها کرد و به و دیگر
 البحر بحر و علی ما کان فی القدم و ان احوادث امواج و اناها و لایحجبک اشکال بشکلهای
 این تشکل فهاهی استار و خواهی اگر از نکته توحید مثال و بنگر قابل سوی فانوس خیال
 یک نور بسیط است مبر از صور و ظاهر شده در صورت چندین اشکال و پنجم هیولای عناصر
 بسایط و مرکبات است چیت آدم عکس و نه لم نزل و چیت عالم موج کج بر لایزال
 عکس س که باشد از نور الفطاع و موج را چون باشد از بحر انفصال و ششم کلی طبعی با انداد و
 کلماتی الکون و هم ادخیال و او عکوس فی المرایا و ظلال و لاح فی ظل النول مثل الهدی
 لاکن حیران فی مینه الظلال و هفتم ملک جن با صور متشکله یعنی پیر و پیه ششم شخص لباس
 و مبدم گر شود لباس بدل و شخص صاحب لباس اچه خلل و هم روح با قوی و اعضا قطع و
 جهانت و جهان جمله بدن و ارواح لایکه جوی این بن و افلاک عناصر و موالیاد اعصا
 توحید همین است و گریه و فتن و دهم مری و مرایا و متعدده کما دال الشاعره و بالوجه الا و غیره
 اذا انت عدوت المرایا تعد و اشرار شد که درین تمثیلهای انصافهاست خلل که در تمثیل دست نیست
 که حدوث امواج بسبب تحریک و بالسبب غلیان که در جزر و مد میشود و ناید و اینجا غیر نیست که در
 بحر قائم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خلل که در تمثیل دویم است آنست که ظهور و اقبال عدا غیر
 تناسله از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر است و در اینجا تکراری نیست و نه اعتبار معتبر را و خلل
 خلل که در تمثیل سیوم است که صورت خط الف فی حد ذاته نشاء حروف دیگر نمیشود اما انفعال نقطه
 و دوایر در اینجا انفعال نیست لیس فی الدار غیره و یا رد غلیکه در تمثیل چهارم است آنست که اشکال
 بر چیز دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه شکل ندارد و نه اشکال قایم بد و میشوند
 در اینجا از نور چیز دیگر نیست که اشکال را قایم باشند و قایم مقام کاغذ و جامه تواند شد و خلل که در تمثیل
 پنجم است آنست که هیولا محض استعداد دارد و فعلیه در دست و در فعلیه بلکه در وجود خود محتاج بصورت
 است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق نشاء فعلیه و بحقیق هر چیز است قیوم هر ذات است

و خلل که در تمثیل ششم است اینست که کلی طبعی معرازا افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبعی موجود است متین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند که کلی طبعی وجود است بمعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبعی موجود نشد و این معنی بهر دو تقریر درین مسئله محال است و خلل که در تمثیل بهر دو پیوسته است اینست که بهر دو پیوسته در آن واحد تصور متعددیه تمثیل یعنی تواند شد و در بلکه جن این خلل نیست پس این تمثیل چشتیان تر است پس نسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک جن قیوم جمیع صورتهاست پس توهم اعتیاج در انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و همچنین کسی که صور در آن واحد مشکل نمی افتد و خلل که در تمثیل هشتم است اینست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت عنیت ندارد و اینجا سر عنیت است غیرت اعتبار و خلل که در تمثیل نهم است اینست که روح را با قوی و اعضا مطلقه عنیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر تصرف است تحریک و تسکین و پس خلل که در تمثیل دهم است اینست که مرئی و معرات مغایرت کلی دارند دهم در وجود دهم در ذات اگر مراد صوت منطبقه در معرات است پس آن عرض است قایم به مرات و از صفات مرات است و شخص جوهر است قایم بنفسه و رفع این خطها آنست که بهر تمثیل بیان حال مرتبه است از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسی یعنی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گویند آنها گفته است شعر به هر مرتبه از وجود حکمی دارد و بگرفرق مراتب نکتی زندیقی هر مدیسه عرض کرد در شریعت محض مخفی بنابر مصلحت ظاهر هم آمده ارشاد شد بعضی جا البته در قرآن شریعت احادیث مصلحتا که انرا از باطن هیچ معلوم نباشد بخبر ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضرر بود آمده باز عرض کرد که جمله فرامیوش تشنی باشد و آواز خوش جانیز بود و نای عجم و چهلنوزده و طبل غازیان که عبارت از نفاخه و دهل بود بوقت اینها جانیز بودند نای عراقی و سارنگی و ستار و قانون چه تقصیر کرده اند و چه قیاحت دارند که حرام شدند ارشاد شد فی الواقع درین بسیار گفتگوهاست و راغبان سماع و قایلان اباحت فرامییر گفتگو با کرده اند و رساله درین باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح بنمود و بسیار آلات را خارج از فرامیر کرده فرصت نیست که اینوقت گویم خوب مدین باب دیده و شنیده ام بعضی گفته اند هر چه از ان اواز حرفه صوت نیاید شل

جنین طاهر شریعت بنا بر مصلحت ظاهر آمده

بنابر مصلحت

سارنگی و سار که خوب عبارتها معلوم میگردد مگر طبعی که هیچ آواز نمیدهد حرام است مگر وجه آن بیان
نکرده روزی شخصی سوال کرد بود من هم حیران بودم یکایک افکارند که سبب حرمت غرایز نیست که
فقط ادا از غریب بکبان الفاظا بمعنی دیک میخوانند خوش کننده چهل است در ضمن آن قلب هم بکرت
می آید این جهت مباح اند و آواز فرامیگرد محض صوت بمعنی از طبیعت را غالب میسازند و در ضمن آن قلب
هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع مراعیت صوت و نانی و چلفوزه
و طبل غازیان و غیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع فرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد
شده که حکمت هم در خاندان ماحمول بود چنانچه بعد بر گوار و غم فقیر و دوا میکرد و دالدا جاد و بنده موقوف
ساخته مگر میخوانم شرح داد و طای و غیره بعضی کتاب که در شهر مشکل میشد علما و تحقیق می نمودند حالا
کتاب انی موقوف شده ازین امر نجات حال است عربی و محرم کرد که علم مشکل از تصنیف غلط
مینماید چه فایده است فرمود بعضی بسبب اختصار و بعضی را سخن بهم خوش فرماید چنانچه سید رکن الدین نامی
که شیعه غالی بود و بر نام من اکت میگرد و در فکر گشتن من بود کتاب صول اکبری میخواند که بخواند چون بی
شرح کس نمیتوانست فهمانید مردمان در ایشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او تخراب دید چون شوق
غالب شد بیایده پرسید و خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت و روزی گفت تحقیقات شما و جنیده شما از
همه ما خوبست گفت که از جمله تحقیق من اینست که صحابه را محترم میدادم و بسبب اینکه من سبق به کرد و مگر در جناب
معاویه گاهی به ارب میگرد و وقت بیعت و وصیت تجزیه و تکفین بمن کرده بود و هر رین ذکر ارشاد فرمود
که بنود صد بادست بنده مسلمان شده اند لیکن شعبی غالی همین بود و دیگری ولی بیگ و دو چهار کس
و دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در نقیبات و قریات فردا نیکی کلام در دست منی دانم
و بیجه شان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضروریات دین نمیکند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود
که در صحابه کثیره که بود جایی که برای چنانین زبان رفته بود بزی بمرآن کنیزک از سنگ پاره بزرگ
را قوی کرده آورد و صحابه را در حلقه داخل کن شک کرد پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیزک سوال کرد
که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موصوف بصفت کمال

بنان و جبهه سمت در اسیر

ذکر بابت در خاندان

در بیان آنکه طرک از انقضای غلط

بهمه دو صد و بیست و نه مسلمان

نیز در میان ایشان کلمه

نقد و بیجه کنیزکی حال

شاه صاحب

مشکل بنمایند و فقه سید رکن الدین

شده لیکن شیعه غالی چند

درست آن حالت درست است

سخن احتمالات بسیار دارد بعضی احتمال رفع عذاب طلاق کرده بر سفر گل میگذارند مگر مرده را از بوی
 خوش راحت میشود در حدیث آمده راحه خوش بر لب مرده در وقت برون روح می آید پس آنکس گفت
 که بر تعزیه بهم همین احتمال جادی باید ساخت فرمود شاطالب العلم هستی آنجا قبر معلوم نبود چو تخری قبله
 بود و اینجا فر حضرت معلوم است و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت
 است در ریگ نمی افتاد عوض آن در سنگ اثر می کرد هر چند معنی اثر دیگر هم میتواند شد در جواب
 سائیله ارشاد شد که فضه مرده را پوشیدن درست است اگر چه بعضی بقدر انگشتی تجویز نموده اند
 و پارچه دسب هم جائز اگر کلمه کرده باشد و عورات را از دسب جایز اگر چه بعضی مثل کراچی نهوس بجا
 نموده و مردان را که تشبه بزنان نشود و هر یک در حدیث آمده که آدم راحه قدرت شده باشد ارشاد شد قریب
 بهشت هزار سال و ارشاد کرد و حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم هلم حجرا الی غیر منها غلط است
 و در تورات عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا انوقت بخوبی ضبط کرده اند پس همین
 شک نیست و این آدم در هر جاده قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل
 ایشان اجنه و جانوران و بعضی برزخ یعنی اندک صورت آدم داند که بعضی جانور چنانچه هنوز
 نقل بهون اشکال مینمایند و اینکه بعضی مسلمانان یا هندو میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنیگان
 و خنزیر میسوخه یا اولاد بوزنیگان که از سر اندیپ آورده بودند با عورات این ملک توالد و تاسل
 شده همه غلط واقع است **قریب عرض** کرد که منشا غلطی هندو آن که خود را از اولاد ایشان
 دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوطی ماندند اگر چه منع شده
 بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه با جانوران و طیور حالامعاش میکنند همچنین با
 جنیان معاش مختلط بود از طوفان بالکل جدا شدیم چون قایل برادر را کشت و جوابیافت
 و مرده دگشت در میان اجنه رفت و که خدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که تنبی میگردند چنانچه
 حالا هم بعضی جاریست پس بسبب همین و قرابت مادری اولاد آدم خود را جن استند و اعمال خیره
 اخلاق همه از اجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صندوقچه در جای بر آمده بود در آن نگاشته که

اثرش در قدم شریف است
 در زمان مابین آدم و نوح
 مخلوط میان بودند
 و جانوران بودند
 و بعضی برزخ یعنی اندک صورت آدم داند که بعضی جانور چنانچه هنوز
 نقل بهون اشکال مینمایند و اینکه بعضی مسلمانان یا هندو میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنیگان
 و خنزیر میسوخه یا اولاد بوزنیگان که از سر اندیپ آورده بودند با عورات این ملک توالد و تاسل
 شده همه غلط واقع است **قریب عرض** کرد که منشا غلطی هندو آن که خود را از اولاد ایشان
 دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوطی ماندند اگر چه منع شده
 بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه با جانوران و طیور حالامعاش میکنند همچنین با
 جنیان معاش مختلط بود از طوفان بالکل جدا شدیم چون قایل برادر را کشت و جوابیافت
 و مرده دگشت در میان اجنه رفت و که خدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که تنبی میگردند چنانچه
 حالا هم بعضی جاریست پس بسبب همین و قرابت مادری اولاد آدم خود را جن استند و اعمال خیره
 اخلاق همه از اجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صندوقچه در جای بر آمده بود در آن نگاشته که

در وقت بنام خدا المستطای در آن جا بود چون حسابش میکنم گستر از هینده هزار سال میشود و مرتب
 عرض کرد که اینها کیان بودند ارشاد شد چون قوم سابق اجنه و غیره آدم را همین شصت هزار سال
 شده تحقیق این آدم خاکی متاخر ترین خلقت است صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کرد که
 بدن بے روح بر سر آب می آید و جسد روح در آب می نشیند با وجودیکه روح شوالط است ارشاد شد
 چیزیکه در هوا در می آید مثل غشت هزارین بر سر می آید و خلافت آن سنگ نیره با یکبارش در ته آب می
 نشیند تا که روح در تن می باشد و در آن بدن نمی دهد چون تعلقی باقی نماند تا تخلل شده لطیف است
 ارشاد شد بسبب کمی خلافت باد باز ارشاد شد که این از جمله دو سوال مشکله است چنانچه بجهت هر چند
 جلد نگه و کند و بجهت آدم بعد دو سال آنهم بعضی پیش آنکه سر آدم موافق قدس کلان است خلافت
 دیگر آن که نسبت با قاست شان غور در می باشد این کلان سر آدم را بر می آن داده اند که مخیده و قوت
 فکریه آن زیاد باید تا سر انجام جمیع امورات نماید و سیوم آنکه باعث چیست که اگر چیز بے بردست راست
 هندگران می آید نسبت با دست چپ بیشتر آنکه دست راست سر انجام امورات می نماید پس اورا گویا در بند
 زینت تنگ میشود خلافت دست چپ معطل می باشد ازین جهت اورا گران می آید ارشاد شد که بعضی
 امورات که بند تجربه معلوم میشود یکی آنکه مطالعه کتب خوب آنکس میکنند که نحو خوب یاد دارد و در
 ناظره کس غالب می آید که اصول خوب یاد میدارد و فکر بخانه نشسته تنها کسیکه منطق خوب یاد دارد
 ارشاد شد عالم بخت آنکه چهار چیز درست باشد مطالعه و درس و تحریر و تقریر و مناظره درست
 شته باشد باز ارشاد شد که طور درس هر علم اینجا جدا بود چنانچه بیان فرمود و ارشاد
 اخت که طور درس تصوف باین طور میکنانیدم یعنی اول لواجج بجائے میزان بعده لغات
 شرح لغات بعده وتره فاخره تصنیف شاگرد می الدین قونوی بعده قیوم بعده فتوح الغیب
 تذکره منشی نعم الدین خالص صاحب ارشاد شد که حدیث آمده که شخصی پیش آنحضرت
 آمد علیه و سلم آمده عرض کرد که چهار خصلت بد دارم اگر فرمائی یکے ازین چهار بگذارم و سه چهار
 متن بماند تا بمبار بر سید که کدام کدام خصلت است عرض کرد که در حق و زنا و دروغ گوئی و شراب

آنحضرت فرمود احوال تغیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذرا ایکنس قبول
 کرد و رفت چون اراده حرکت میکرد اقرار دروغ و سزا یاد میکرد و باز ماند گفت مر جیس کرد محمد صلی الله
 علیه و آله از هر طرف بعد از مرید عیضی عرض کرد میدشن بسی خالی از فایده نیست ارشاد شد آری
 تجربه است که مرید رسمی هم مخصوص توجه پیران طریق میگردد و مدت مذکوره ارشاد شد قبول شیخ
 اکبر است که الصوفی لاندب که مرید عیضی عرض داشت که این قول ظاهر در اختیار ندهب گفته یادر
 مقام تاویل ارشاد شد که این وسعت عظیم دارد زیرا چه مراد از صوفی معقود وحدت وجود است چون
 چنین کس هر جا ظهور حق مینماید در حق و باطل باطل را هم حق میدانند اینوقت در دسرس است گفتن بنویس
 توانم گفته اند شعر خبگ بمقتاد و دولت همه را اندر بنه بد چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
 ارشاد شد که علم تصوف کمال دقیق است هر که آنرا بخوبی میداند صدر او غیره پیش او هیچ نیست
 بر زر گے در سفر جانب هم فرقت میرفت او را فرمود یا حقّه یزدکم هزار بار و سوره لایلات بے لعین
 بسیار خوانده باشی مرید عیضی عرض داشت که مقصود بالذات دبالا اصل از انزال کتب انبیاء و صل
 بحد است یا بجا آوردن احکام ظاهر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان حسان
 را آنحضرت بیان فرمود است مقصود اصلی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بے ایمان معتبر نیست نزد
 بعضی مثل غزالی ایمان بے احسان اعتبار ندارد و گرانیکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عبادت
 بے احسان روح بے جسد است باز فرمود هر یک ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام یعنی
 انقیاد ظاهر و ارنال و حرمت او از سلطان و طاعت محفوظ است و هر که اسلام مقرون با ایمان دارد
 نجات نصیب بدست و هر که بجهت احسان رسید قرب الهی حاصل میشود گویا احسان کمال تبه ایمان
 است مرید عیضی عرض کرد نوشته غزالی همه درست و صحیح است فرمود آری باز آن مرید عیضی عرض کرد که
 غزالی میفرماید عقیده که آنچه بوعام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قرار
 گاه که عبادت عوام از ان بهشت و عبادت خواص از ان حضرت الهی است پس ازین معلوم
 میشود که ابطال بهشت ظاهر میکنند فرمودند معاذ انست که غرض در سائے ایشان آن دناکم

تا آنجا است و خود درین عبادات و تقسیم آن مثلی بیان کرد که بعضی مثل بندگانه که بخود ترس از
 زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از ترس این میشوند مثل سلم و گردن همچو بکران با غنیمت و بهر
 بندگی میکنند همچو مومن طمع بهشت گرد و هر مثل عشاق فقط بلحاظ ضامندی او قطع نظرا از امید ترس درین تا میسر
 عرفی که از فاضله این سئله پرسید بودم اول گفت که مقصود خدا رسی است و آن فضل است
 باز گفته فرستادند که مقصود و فضل اعمال ظاهر است که بعثت انبیاء علیهم السلام شد چنانچه
 قرآن ناطق بهمین است فرمود لا بلکه فضل اعمال روح است همچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالُكُمْ وَلاَ كُنْ تَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَلاَ تَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَلاَ تَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَلاَ تَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ
 بود درین ضمن مرید عرصه داشت که بنده سابق با هر کس که مجتبی داشت اکثر انتقال در دایمی
 کرد بقصد و بلا قصد و بارها این هم اتفاق افتاده که این مرض بر بنده تارگی گشته فرمود که نسبت
 صفا بهم میشود چنانچه قصه اسپ و مچی زدنش دقت شاه کنایه ان شاه عبدالاحد نقشبندی
 بیان فرموده فرمود که آنجا نیات نقشبندیان است بازارش و فرمود که سه لطیفه را حکما بهم قبول
 میکنند لطیفه نفسی که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن است خوش آمدن چیزها مثل طعام و سبزه و خوش
 و خوش و حقایق و دقایق آن اکثر عمره زاده طایفه و دیگر عقل که دانستن و فهمیدن کار است
 اکثر در علم بقوت میباشد سیوم قلب که فقر اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات و فهمیدن
 آن اکثر مردمان بهمین میگویند که فلان چیز را خوش آمد حال آنکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
 چنین دایم حال آنکه کار عقل است یا متاثر شدن بکیفیت غم یا سرور حال آنکه کار قلب است و زکاوت در
 بلاوت این سه لطیفه را حکما بهم میداند بازارش و شد که سید احمد بریلوی سیاروکی القلب اند و تو بهم معلوم
 شیوی ارشاد شد فاضله از اکابر علماء آمده از تحقیق توریت بلسان عبری میگردم چنانچه
 چند آیات او مع ترجمه ارشاد فرمود و فرمود بلا شبهه کلام خداست جلالت آن معلوم میشود است
 بر است ماری الوهین است هساین داب المرض و با الارض یا تیا هوه و اسود سخ و علفنا سوم
 باز فرمود لسان زبور و انجیل یکی بود و فرق میان عربی و عبرانی همچو هندی و بنگالی و غیره

است باز فرمود کلمات عشره بجا سماع شروع تورات مینویسند و نیز فرمود بر چهار انجیل که نزد
نصاری است کلام خوانیست بلکه یاران حضرت عیسی بطور خود نوشته اند کلام خلا از پیش شان گم شد
درین اثنا ذکر حافظ همصرتیور شاه بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی هم عصر مولوی را فرمود و چون شاه
چنانچه در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی را فرصت ناخط
بنود پرسید چیت گفت شکر فرمود بکار کوکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد باز فرمود و چون شاه
شجاع را تیمور کشت حافظ شمس الدین را طلبید و در میان گفتگو پرسید بخارا و عمر قند که وطن ماست بچه
طوری بخشیده گفت از همین بود فقیر شمس مریدے پرسید و چه چاره خاواده چیت فرمود چنانکه
چهار نام با وجود کثرت باقی ماندند و جهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخته
اند و اصلش فرع درست کرده چنانچه علمائے ظاهر هم از همین جهت با وجود شاگردی اسلاف صاحب نیب
شدند و باقی پسینان شعبای ایشان اند چنانچه هر دو شعبه هر ردی و اکثر برده شعبهای قادریه را نام برد
باز فرمود که شهاب الدین مقتول هم صاحب شعبه و ملحد وضع معتقد کواکب بود هر مریدے عرض کرد
که دو صفت بعض بزرگان با وجود مصلحتات حالت بخودی بنظر نمی آید و بعض جاچنان معلوم میشود
که در اندک اوقات تغییر حال گشت ارشاد فرمود که اکثر مردم حسب اعتقاد تعلیم نهایند بلکه بیک طور
باهر یک معامله میفرمایند لیکن نمی باید که بر کراخواهش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد و را اشتغال
ملاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید و غیره ارشاد سازند و این را پارسائی می نامند و بعضی را حب
نمانند که بسبب لغای نسبت نفس او را مصلحت سازند این را طریق قلند گویند چنانچه گفته **شعر**
مناره قلند رسد از بمن خانی پاک که بے دراز دیدم ده درسم پارسائی و سیوم طریق عرفان یعنی
کشف حقایق و هم در آنجا و حید وجودی پیش می آید تا مردم بجا بای دیگر ملغوبه کرده اند حالما از آنجا
حکما نمیکند بلکه بے تشخیص چون تجربه کاران او دید می دهند بعضی را که اعتقاد موافق افتاد فایده معتد
بهاست هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمود و فرموده هر دو طریق اذل اگر کسی آید تقنین
نمود باشی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار هر مریدے عرض کرد که بعضی بزرگان فضل

و طوایفان زنانه و فرمود را مرید نمایند ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچه از مولوی
 فخر الدین که عامل این عمل بودند روئے عند الفرصت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین جهت از سب
 و تبرا باز آیند درین ضمن آنحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ادا نیت بی توبه غیر صحیح که
 بشریعت متعلطر لقیقت است مگر وقتیکه تائب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال او بندگان
 خود را چنانچه قصه نازنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه ڈو و وقت سلطان المشایخ هم این مختص بیان
 کرد باز فرمود که عمل اجته میشود مگر آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان متقی هم نم بود
 بچشم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بودند و گاهی این عمل هم از شیاطین واقع میشود
 بعد چندے طلبیده و منتہ امیرے را که گم شده بود چنانچه روزی جائے میگذاشت و میرے تابع او بودار
 سر دخترے بصورت چپکلی معرفت بوزنه بیرون آورد این قصه را اکثر مردم بحشم خود ندیده و از من گفتند
 و دو قصه مریدیم من عجیب غریب است حالانکه بعد بیعت عمل موقوف کرده بودند روئے بقطب صاحب
 میرفتند صاحبزاده هائے ایشان سنگتره طلبیدند بعد عذر دشتک دادند از چتر رتبه بر رتبه آمدند هفتده
 سنگتره جمع شدند و همه خوب بودند چنانچه سنگتره فروش آواز داد که هفتده سنگتره من رفتند قیمت
 آن دادند باز دویم سواره کشتی میروریا میگردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد
 غدر کرکڑ و طیار پیش آمد چنانچه مردان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و کڑا هو قیمت آن
 دادند و آن بزرگ در هر منزل جتے را بیکار میگرفت چنانچه قصه بار بردن آنکس بعد از ان بیان -
 فرمود هر سیدے عرض کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت شیلک هوا
 دیده ام بانار آیمتھ و گاهی شبکلی آدم و گاهی شبکلی سگ و مار می آمدند چنانچه قصه مردن صحابی و
 حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجته که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود
 که اجته بچو هوا اندازده مسام بر روح هوائی ستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که کمر آتا
 محبت زیاده شود بازار شاد و کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند قسمی چون غذا آن خانم
 و منکوحه است قسمی چون دوا آن حاکم و دیگر برادری که گاه بایسانه صورت می افتد و تسلی

چون هم وان فساق و کفار و مرتدین بر مذہب ضعیف الاعتقاد و قسمی چون الفاس ہوا انہ مشوق
 وغیرہ است **۵** غیبت زمر عقبائشان عاشقان بپسخت مستقیمت است جان عاشقان بپسخت
 سید احمد صاحب سوال نمودند کہ در ایام سرما آب چاہ گرم و برعکس آن در گرمایشو ہمیشہ پست
 ارشاد شد کہ آنحضرت ہم بر سیدہ بودند فرمود کہ چون آفتاب در گرمی روزانہ سیر طویل میکند آب چاہ
 سرد میشود و برعکس آن در سرما کہ زیر زمین سفر طویل نمایند ہند احرار و آب زیادہ میباشد و حکما ہم خوب
 این گفتہ اند یعنی ہر گاہ طپش و صحن میشود برد و ات گر خیتہ در مکان سایہ می آیند و ہمچنین در وقت
 سردی رطوبات مکان عکس آن مے شتابند چون در گرمی طپش زیادہ تر میگردد و اجزای موطوبہ چاہ نیز در عکس آن
 سیر اگر اجتماع ہند روزانہ کمال انداختہ شود کہ حکم می نماید بر سیدہ ہمیکہ از ارشاد فرمودہ حکما ہند نوشتہ اند کہ مینا جبار گویند و سیدہ
 قلب ابدان را چنانچہ از بینندگان شنیدہ ام کہ شخصی پیش از تولد من بود روح خود را معلق ہوا می ساخت
 و گہریال را کہ بر سرش آویزان مے بود مینواخت معلق ساختن تو ہم را ہمیکہ گویند درین ضمن مہریدگر
 از صحت این علوم خصوصاً قلب ابدان بر سیدہ ارشاد فرمود کہ موافق قوانین البتہ مستعد
 بنظری آید و قدرت خدایا کسے نمیداند چنانچہ در خرق عادات جد بزرگوار خود و عوض روحی بروحی
 و قصہ دشوایان از حدیث صحیح قصہ مشہورہ حضرت آدم و حضرت داؤد و عیسیٰ بن مریم از عمر خود چہل
 سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چنین بیایند کہ فلان چنین و چنین خواهد کرد و چنین و چنان
 خواهد شد و در زمین شخصی از کیفیت اجل با و لیا و انبیا پرسید فرمود کہ انبیا قریب اجل اختیار
 دادہ میشوند و اولیا ہم گاہی واقف روز اجل و طور مردن خود میداند چنانچہ قصہ حضرت علی علیہ السلام
 ارشاد فرمود و اب نواز بن علیخان صاحب از کیفیت روزہ ہزاری پرسیدند ارشاد فرمود
 در حدیث ندیدہ ام مگر شیخ عبدالحق در کتابے نوشتہ بعد از انکار صحت حدیث کردہ مگر روز خوب
 است یعنی شب معراج و نیز روزہ رجب و زہ مبارک است و نیز سہ روزہ کہ در ہر ماہ سنت است اقل
 سہ روز را غیر و آخر سہ روز را سر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمدہ و ذکر غیر و سر
 ہم آمدہ است مریے عرض کرد کہ حضرت عایشہ و فاطمہ رضی اللہ عنہما گاہی امامت عورات کردہ

فرمودند بلکه همین وجه کرامت امامت است لکن در عهد آنحضرت صحابه اگر نماز جماعت بسجده
 نمی یافتند بجان خود آمده مع اهل و عیال خود ادائش کردند اگر بایل محرم خود یک کس هم باشد
 مصافقه نیست و جماعت نشاء اگر باشد جائز عند الله ذکره ارشاد فرمود که در وقت طفلی قرآن شریف
 حفظ کرده دوره میساختم بآیه سُبْحَانَكَ در سوره طه رسیده بودم که ناگاه یک عورت و مردش که شیر
 را شکر کردند نمود بجانم هائمی بردند و چیزی را نماند می یافتند اندرون خانه من هم شیر را آورده
 در یک لحظه عورت مذکور گفت که حال این شیر بی طور می بینم جلد خست فرموده دهند چنانچه کردند آن
 زن از مرد خود گفت بحرش باطل میشود چیزی را تدبیر باید کرد چنانچه او هم گرفته بیرون بردن می
 هند می را کشت و در عرصه قریب دوسه کس از همین حال شد پس غامضی الدین خان وزیر او را از شهر
 بدر کرده داد عند الله ذکره ارشاد شد که در ملک گرم سیه فیل یکی زید چنانچه در مدینه و کعبه هم نمی شود
 اول فیل یک در مدینه بعد بعثت رفته وقت خلیفه اول در جنگ یزدجرد فیل بهیض رفته بود چنانچه خلیفه
 در تمام شهر تشهیر کرده باز گردانیده داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکه حبشی میخورند در یا در چخانه بار
 شاه حبش دوسته فیل کشته میشوند و در ملک پیکو فیل سفید می شود ارشاد شد **شعر**
 سوزش اهل جنون را مرگ هم تسکین نداد / گرد باد خاک میخون تا فلک پیچیده رفت / شب خیال
 چهره شوخ بدل پیچیده رفت / ساعت همچون شب قدر از بزم جوشید و رفت / خانه زین است
 دنیا عیش و دیر کباب آنکه زین جاز و دوا من چید و رفت / بیاساقی بگردان جسام مل را /
 خنابندی است اشباح گل را ارشاد شد که قصه دنان شکستن اویس قرنی که مشهور
 است غلط است اگر چه در غلبه حال همچنین حالات پیش می آید و معذوری باشد چنانچه عبت الله
 این زبیر خون آنحضرت آشناییده بود آنحضرت فرمود که خوش خوانند ریخت و خون بگلان نیکو خواهد
 ریخت باز فرمود که پنجم رجب یزید سلطان شد سه کس بیعت کرده بکمر ریخته آمدند زبیر مذکور و
 عندا بن عباس و حضرت امام حسین و در آنوقت ادب که اینقدر بود که کسی فوج کشی نیکو دو
 مسئله هم بخین است که اگر کسی را کشته بکمر رود او را نباید کشت مگر تنگ کرده بیرون باید ساخت

مسلم بن عقبه مسلم بن زبیر و امام حضرت امام حسین سکنه نامزد قاسم پول هم بعضی نوشیده اند
 تلبیه ثقی حجاج ناصبی خون اور بخت که موجدا عراب قرانی است سعید ابن جبیر و نسفی محدث از دست
 حجاج بنابر محبت حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کهل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید
 کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود و خوارج سولے حضرت شینین باقی از جمیع ایشان عداوت
 دارند مگر حضرت حسین و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
 دارند ارشاد شد که تسلط غار جیان گاه در سنگی نشسته در عمان و مسقط و غیره ملک خود می
 مانند ندیده ام مگر ناصبی ملا دیده ام چنانچه بعضی روایت کرده اند که اگر پیش نشان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل
 میشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس پیشه روئی ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت ما
 ستیان است که هر محابی که آید بجان و دل مناقب فضایل آن بیان کنیم همچنین کردیم بدتر شده بنه
 راشیعی همیده آمدن در مشهور قوت کردند همچنین شخصی از دالاجا مسئله تکفیر شیعی بر سر سید
 آنحضرت اختلاف جنفیه درین باب که است بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفت
 که این شیعی است شاه عباس از ملا دو پیازه گفت بیا امتحان ندهم خود را بکنیم یعنی بسجده طاعت خود را
 در آب اندازم و در آنوقت در دست شاه سجده چوب و در دست ملا سجده سنگ ملا گفت باشاه حق تعالی
 آب را بر سر آفتان نیا فریده بلکه آتش را آفریده و حضرت هم سجده در آتش اندازند و بنده تیر روزی خمود
 سی را بر سر سید که ملا شیعی است یا سنی گفت شیعی پرسید چه گفت بار ما دیده ام که گهسه میخورد روزی
 که کرگهسه که مرد از میخورد و عمر در از می یا بد بر دیوار شاه عباس نشست بنده و طلبید و باز منع کرد و
 فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس درک صحبت آنحضرت را چنان
 است در حق صحابه که با که چها چهار فافت کرده اند بے ادبی نخواهست کرد در شلوشه که بعد استماع نما
 آنحضرت مراحتا و کنایا نزد بعضی در دو گفتن سنت و نزد کخی واجب میشود ارشاد شد که در
 حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و گلس تهد و تهد را نباید کشت علما گفته اند بنابر ذکر شان در قرآن
 شریعت که بیان عقل مورچه در قصه سلیمان که تاثیر سلیمان در مردم لشکر چندان اثر کرده که دانسته

ایند انخواهنت رسانید و دجی را منسوب بطرف گس شه شد ساخته و خوک بقدر و عت در اطفائے نار
 ابراهیم سعی کرد مگر جر به که دم سیکرد و او را هر جا که باشد باید کشت و دھد پغا سبر سلیمان بور و و نمکته
 باریک درین گفته اند که رافضی از سورچه سلیمان هم کم عقل اند یعنی او همیده بود که لشکر بایں سلیمان
 از جهت اثر صحبت عامه قصداً ایند انخواهنت رسانید ایشان در حق صحابه پیغمبر انقدر هم نمی همنند
 ارشاد شد که بادیزن را که کلان می باشد و می آویند با و آهنبج در فارسی و در عربی جنبش
 میگویند ارشاد شد چیلی هندی ایک نارات سندری و این الکیی کهور پچاتی لاک پیاکی
 دیکھی اور کی ہور فرمود کہ فی الواقع چون با خدا شود چرا جانب دیگر نگوید ارشاد شد
 زاہد بیابیکدہ دنیاے دیگر است آب دگر ہوائے دگر جائے دیگر است

و معنی آن کہ بطور تقصوت بیان فرمود و در جواب سالیے ارشاد شد کہ ہم یاچی حین لاجی
 فی دیومئہ نلکہ و بقایہ یاچی دو صد بار شش شش بار در و ادلخ آخر بنا بر بیماری صعب مجرب
 است ارشاد شد میکدہ عبارت از سلوک و چایکدہ ازین عالم بخیبر شوند شخصی پرسید کہ گنجند
 چو سر حرام مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ آزان چرا کہ بعضی اباحت شطرنج ہم نوشته باز فرمود
 در جامع صغیر لعن و در حق شاطر و ناظر آن گفته لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب
 سالیے فرمود اگر بازی نکنند و لقویر نباشد البتہ کم خواهد شد مگر از کل کفار بازی درست است
 سود و غیرہ از کفار حربی جائز زیرا کہ مال شان در حق ما مباح از جهت نقص جہد کہ ایشان مار و
 ایشان را دادیم جبر نمی رسد اگر نجوشی مثل بازی مود بند ہند مضائقہ نیست باید گرفت و لو
 فائزش خان صاحب پرسیدند کہ حکم ہندو یا دن چیست ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہندوی
 در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہندوی آن فرض است کہ ساقط میشود بسبب اذ خطر
 طفت پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ رافلوس بدہد و گوید این فلوس
 باز ریا بقدر زر فرو ختم پس مباح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جہت ام باشد می باید
 اظہار کردہ و ہد کہ غلام سید است یا م ذنیر در حدیث آمد کہ مولی القوم ہتم و ابن اخت القوم ہتم

پس غلام را باینکه بگوید من قریشی ام یا موی یا هاشمی ام بالا میثوبت احوال مرید عرصن کرد -
 که خجگانیدن مرغ و غیره جانداران یک حکم دارد ارشاد شد که بنی کرد آنحضرت از تحریص کردن جانداران
 و خجگانیدن شان گل و خوش و طیور و پروردن آنها اگر چه صحرای باشند مضایقه نیست مرید
 عرصن کرد که آنحضرت با صحابه پرورش کدام جانور کرده اند ارشاد شد که در حدیث شریف لیکن
 بطریق بسیار آمده که حضرت علی عرصن کردند که مرا وحشت بسیار معلوم میگردد و آنحضرت فرمود که جفت
 کبوتر پرورش کرده با آنها آتش گیر و نیز بعضی آهورا پرورده اند و در خوردن انس بن مالک که کوچک
 بود نفیر یعنی لال پرورش کرده بود روزیکه بگرد آنحضرت رسید یا ابی عمیر یا فعل التفسیر یعنی چه کرد
 لال تو گویا نفیرت کرد و نیز در حدیث آمده که حکم فرمود که پرورش کنی کبوتران را که دفع نظرن میکند
 از فرزندان شما مگر از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد که اطباء بسیار از خواص پرورش
 کبوتر نوشته اند از آن جمله دفع خفقان از تاثیر هوای بر ایشان و دفع قهوه و دفع کج و در کتابی
 انجمن عجائب حالات تاثیر و خواص جمیع حیوانات نوشته ارشاد شد که بعضی اطباء و دوائی
 خواص یعنی توکم هم میگویند چنانچه مرا من نقرس بود به غیش در کتاب دیدم که موی سر کودک
 زیاده از چهل روز و کم از شش ماه بر موضع درد بندد و بهر شود چنانچه کردم به شد یا ز فرمود که بر آن
 رقع عشق دوسه بار تجربه رسیده و یک آنکه هر چنانکه بخیر بسته میشوند برهنه شده با پا چربست بطوری
 نعلبند که خاک در اکثر بدن مس کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر اگر زن است با ماده ایضاً بر او
 همین امر گل قبر مقتول ناحق که پشت گیر شده و هنوز قصاص نشده در شربت کرده بنوشانند
 ایضاً بر آن همین امر چوبی یعنی کنه شتر که در عربی قرار و محل هم گویند راستین عاشق بنده
 غالب است که دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات و سپنج را جفت کنانیدن
 منع فرموده ارشاد شد که پسران حضرت علی نوزده بود پنج کس همراه امام شهید شدند و
 پسران امام حسن علیه السلام قایل و دوازده دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفه
 رحمه الله علیه از جعفر صادق اکثر از محمد باقر و امام زین العابدین کمتر و نیز از زید شهید بسیار

روایت میکنند و شاگردانش بسیار شل فضیل عیاض و ابراهیم و هم و عبد الله مبارک و غیره لهذا
 مذہب ایشان اُسٹیل مذہب شد و احوال درع و کرامت شان قصہ پارچہ فروختن و گوشت
 بزنجور و ن تاہفت سال اکثر عمر زوران شہر و قصہ عورت بخارہ و قصہ سگ داؤد از امام شافعی
 بیان فرمود **مریدِ عمرِ رضدشت** کہ میان محمد علی نامی بزرگے از روساء دیہات صوبہ الہ آباد بعد
 قد میوس عرض کردہ اندکہ مارا یا بزرگے اعتقائے دارا شے بود کہ بیعت خواہم کرد و تبرک ہم نیت
 بودند لکن نہ بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسے بیعت تازہ نمایم ارشاد شد
 کہ اعتماد بران بیعت ہم میخواند شد زیرا کہ در عوارف فرمودہ اندکہ اگر کسے گوید من مرید فلانم
 و آن بزرگ گوید لایس او مرید میشود در عکس آن لالیکن بہتر آنست کہ در ظاہر ہم اگر با فرزند
 یا مریدے بشرط اہلیت یا ہم پیر شریک انخاندان بیعت کند **مریدے** عرض کرد کہ بیعت نیابتاً
 است ارشاد شد ای در حدیث آندہ کہ وقتے زہائے بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرست
 بود حضرت عمر را فرستاد کہ نیابتاً بیعت گرفت خلاصہ آنکہ اگر مریدے و پیری جائے باشد شجرہ و بیعت
 سے تواند شد **مریدے عمر رضدشت** کہ فرار حضرت شاہ نجم الحق جائین لدہا بربان پنجابی بمعنی ملائی
 کردہ باشد کجاست ارشاد شد قریب فرید آباد جانب غرب شہنشاہ قصبہ است در آنجا چشمہ
 است کہ آب گرم بسیار میباشد معبد ہنودان است **مریدے عمر رضدشت** کہ تحقیق ہم علو و نیوری
 چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام وقت داد و بفتح وال جملہ و سکون یا نہ منے
 بزرگ در عرب اکثر میگویند و ہر کرا بزرگ می انکارند بہمن القاب ادا زے دہند و دینور قصبہ
 است در عراق عرب **مریدے عمر رضدشت** — اختلان علما رحمۃ
 چہ معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آندہ چنانچہ روزی ششے قسم
 خورہ بود کہ در وقت سخن نگوید از صدیق اکبر پرسید فرمود کہ تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق
 فرمود چہل سال و حضرت عثمان فرمود شش ماہ حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس .. گردید
 از آنحضرت نقل کرد آنحضرت ہمہ را طلبیدہ استفسار فرمود ہر چار بزرگوار بر قول خود آیتہ کلام اللہ را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف اُمتی رحمت و در و رُک همچنین فرموده بود و اختلاف عجمانی
 رحمت معنی اختلاف که از قرآن و حدیث معنی برآورد رحمت باین معنی که اگر بقول یکے هم عمل کند مواخذه
 نیست و دایره وسیع شد هر یک عرض کرد که اگر خفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
 بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سؤالی مفصل نگاشته ام هر یک عرض کرد که معلوم میگردد
 او تعالی را محض نیتگی منظور است نه همچو حکما که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر بعض جا
 که تاثیر عمل بدون طور میشود هر یک عرض کرد که آوند سی و بر بنی و غیره در احتمال یک حکم دارد
 ارشاد شد درست است اما درسی برلے محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود و لهند مکرده
 گویند و در برنج برلے مشابهت هندوان اگر قلعی نباشد و نیز در اموریکه در ان ملک محض مخصوص باشند
 اینانچه تهالی و لولث خلاف کثوره که سقه باید ست میدارند تخصیص هندوان نمایند یا سلجی و آفتابه
 مستعمل ارشاد شد که دوغ چاچه را و نرات یعنی فہی را گویند عربی آن را لب دور
 اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانہ تعالی در پیشانیان و اوقات پیشانیان کبریت
 سیدہ چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب تصانیف کثیرہ بود و اوقاتش حساب
 کردند بعد وضع پانزده سال کہ برتن صغیر است و وارزہ ورق ہر روز افتاد پس کے حج کرد و
 حفظ قرآن و درس علوم و تدریس ارشاد شد کہ رسالہ غریبہ تصنیف شاہ عبد الغفر نیز شکر
 بار خوش رسالہ است و نیز رسالہ عینیہ ہم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
 دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد کہ تصنیف شیخ حسن ظاہر کتاب مفتاح الفیض
 در سلوک خوب تصنیف کردہ ارشاد شد علیے کہ دیدہ ام و یاد ہم بقدر خود دارم یکصد و پنجاہ
 علم است و لصف آن مردمان سابق و لصفش دین است تصنیف شدہ عالیے پرسید کہ این چہاڑ
 علم کہ میگویند فرمود باعتبار تحفیل است شخصہ عرض کرد کہ روزی مذکور بود کہ خطبہ نظم از ہمیں
 جائے ہند رواج یافتہ پس ازین رواج جائز شد یا نہ ارشاد شد کہ شد مکرراہیت باقی ماند مگر
 انگاہ کہ بالکل باشد خواہ ہندی یا فارسی یا عربی اگر قدسے بعد نشر بخواند مضائقہ ندارد ہر یک

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام با تجارت نبک اینون چه باشد ارشاد شد درین قسم
است یکے آنکه هرگز ملک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گفته
آن بلکه خریدن آن جایز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل قمار یا اجرت فرمای یا اجرت
زنا گرفتن آن جایز است در حدیث آمده که مثل این مال رایا عوض کند اگر چه قلیل باشد یا سب
را و خادم رایا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان میداند که ایشان میخواهند اینها
چنین چیز یا مانی فریشند مگر در نسی مداری نام شخصی که نساء را می پرورد و کسب میکند از درخص
و غیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد عذر هم کرد قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتیم چه کنم
که بعضی از اقرباء و قریبه ما که شیعه غالی اند آمدند فرستاد خوش خوش خوردند درین اثنا ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالفت بود حالا تقاضا شده لیکن نه از من که حال من
میدانند بلکه از برادر و برادرزاده من **مریے عرض کرد** که خوردن طعام خانه شیعه
و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بهتر
و الا خور **مریے عرض کرد** که حال ضعیف الاعتقاد ان شیعی از دیگر آن با بهتر خواهد بود ارشاد
شد البته اگر ستم نمیکند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسر و غی نه
منک جنین جوهری بالکی منک جنین جوهری بالکی منک جنین جوهری بالکی ایضا قلت لها هلک فوج
بعبرین قالت بالکی ارشاد شد که خواد الفواد دستور العمل سلوک است و بغایت خوب هر چند خسر
هم لفظ جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشایخ کبار بزرگ شد چها چها -
خلفایش شدند مثل اخي سراج و نصیر الدین **مریے عرض کرد** و فاحشه سه خر مهره بنام هین نصیر الدین
میشود ارشاد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر چه
ما و صوفیه عاید میگردد بآداب سماع در هر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد
حضرات قدما و چشتیه بالآلات فرمایر نشینده اند چنانچه سلطان المشایخ که مشغوف مانع بود میفرمودند
هر که فرمایر نشنود در محفل من آمده باشد مگر شیخ عبدالقدوس که در علت فراموشی مانع نشده و بسیار

شنیده مرید عرصه کرد که تعداد کثیرگان مباحه تا کجاست و کثیرک مباحه چگونه بدست می آید
 ارشاد شد تا از حدیث نیست و کثیرک و دیگر املاک از سه وجه میشود یا خرید یا هبه یا میراث
 صورت کثیرک مباحه چند است اول آنکه در آن هیچ شک نیست و قتیکه مسلمانان بکفار حرب
 جهاد نمایند غلام و کثیرک و مال منال آنها بدست آید حلال تمتع بآن کثیرک جائز و دیگر آنکه کفار
 حرب بے بخوشی مملوک خود را فروشد چنانچه کوهستانیان این عمل میکردند اینهم بی شبهه درست است
 سیوم آنکه در میان کوه دکان خود را فروشد نزد حنفی و شافعی درین اختلاف است شافعی
 سبب بندگی کفر را میداند لهذا حکم بخوار نماید و حنفی علت رقییت حرب میداند لهذا منع مینماید
 چهارم بیع مخصوصه مثل غنچه و تقاضای سخت اگر دومی باشد با مسلم نفروشد این مسئله فحلت فیه
 است و جمع همین که غیر درست است فتوی برین است منتهی دیگر هم فرمود یا د نماید و نیز فرمود وقت
 خریدن نیت کرده باشد یا نه مرید عرصه کرد چنانچه ملک مر و کثیر میشود همچنین ملک زن غلام
 حکم او چیست ارشاد شد غلام بحد خریدن فرزند و محرم میشود تمتع باو غیر جائز ارشاد شد
 طعام فاخته شیخ سده و نباید خورد ازین جهت که بطور بهوگ میکنند بخوف انداز سائیش اگر مسلمان
 غمیده فاخته کند فاخته مضایقه نیست و در اجن قرار میدهند مرید عرصه کرد بعضی جانبا بر
 بعضی اجنه بخمال آنکه با فلان بزرگ آشته داشت چیز بخت یا خام نیاز مینماید ارشاد
 شد نباید بگذاخت اجنه که مسلمان باشند درست است لیکن که مینماید شخصی سوال کرد
 که بعضی هندوان که مسلمان گشته اند فاخته بزرگان خود که در اسلام شان شبهه است میکنند
 باید کرد یا نه ارشاد شد که اگر به حقیقت بدانند مضایقه نیست و الا نکنند یا بگویند که بشرط اسلام
 ارشاد شد حرام کاران را حای دادن اگر چه کرایه آن درست خواهد بود مگر مکروه است
 او گشت اجرت کار خود مثل فال بینی یا پرسیدن خانه که کجاست مگر اجرت تعویر نویسی
 و رتبه و اجرت حلال است چنانچه حدیث آمده که جائے صحابه رفته بودند در آنجا کسی بخت
 بود مسلط خبر ایشان ندیده پرسیدند از ترمذی پیغمبر مشهور می آید اگر تو آئید فکر این کنید ایشان

گفتند که مردم دعوت نامیکنانند شما فکرید اگر چیزے قبول کنید مضائقه نیست الغرض در سه روز فاتحه خوانند و اورا رحمت شد سے نیز نزد پیغمبر آوردند آنحضرت حلال گفت چنانچه برائے خط
 آهنا یکے خود ہم گرفت و تبادل فرمود و نیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قرآن و اذان و نماز
 حنازه حرام است بازار شاد و فرمود کلیه این خصوصیات در اجرت فرض عین خواه فرض کفایه
 و اجرت کار حرام مثل اجرت فراہ و غیره حرام است و آنچه ازین قسم نبود درست است بچنین -
 حال رشوت اگر اورا برائے کائنات حاکم مثل بخشی برائے نوکر داشتن یا جدا شدن حکم برائے حکم دین
 چنین صورتها نباید گرفت فریاد و غم و کد که حال مبلغهای گشتنری و وکالت حبسیت فرمود که
 از جهت گرفتن الکی کس شک شد و الا حلال بود شخص فاضل حدیث صحیح کرد خلاصه آنکه
 چه حکم و معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان و در عربی کعب و در ہندی
 کاجنی کہ بطرف مشرق بسیاری سازند درست است همچو شراب کہ از نمک انداختن و در آفتاب
 نهادن ظاہر میشود و نزد الی حنیفہ مگر نزد شافعی درست نیست چرا کہ چیزے نجس باشد باز اثر نجاست
 از دینی رود و در تذکرہ ارشاد شد رونے جدم را کہ شیخ عبدالرحیم نام داشت و بسیار نوی
 التوجہ کشف صحیح داشت یاران سنگے را کہ از کین ہندی زیادہ بود ارادہ بطرف خود کشیدنش
 کردند بعد از آنکہ دیدند کہ زیادہ کیوجب بطرف ایشان شدہ بود و نیز رونے شاہ گل صاحب
 بارادہ سہ حاجت نرود و شاہ عالمگیر آمدہ بودند چیزے تحفہ آنملک ہم برائے جدم آوردہ چون
 معتقد جدم بسیار بودند و ایشان ہم بسبب جنرا دگی اداب بسیار میکردند گفتند بہ بنید اگر شدنی
 باشد بگویم و الا در خواست نہ نمایم مگر ادل امتحان آنست کہ نام چیزے کہ برائے شما آوردہ ام بفرمایید
 بعد قدے تامل فرمودند کہ فلان فلان جنس آوردہ اند و در بارچہ دوریہ بستہ شاہ صاحب
 موصوف گفتند کہ ہمہ صحیح است مگر احوال بستنی غیر درست ایشان متامل گشتہ چون طلبیدند در
 در بستنی دوریہ بود احوالش از خادم پرسیدند عرض داشت کہ وقت شب چون رد مال نو طلب شدہ
 بود ہون بستنی سابق فرستادم و دیگر بستم اینقدر غلطی ہم روانداشتند بازار شاد شد کہ از

ناگروا من دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الہی بخش زنده و مراد علی در
 ملکہ لیکن شغل این گذشتہ در تجارت مشغول است باقی مردند باز ارشاد شد کہ مولوی فیہ الیہ
 در ریاضیات چندان ترقی کرده کہ شاید موجد آن محمد علی ہم بوده باشد باز ارشاد شد
 حضرت والد ماجد از ہر ایک فن شخصہ طیار کردہ بودند طالب ہر فن یا شے می سپردند و خود مشغول
 معارف گوئی و نویسی بودند و حدیث بخوانیدند بعد مر قہ ہر چہ بکشف می رسیدی نگاشتند یعنی
 ہم کم سے شد عمر شریف یعنی شصت یک سال و چہار ماہ شد چہارم شوال تولد گشت در بست نهم
 محرم دفات یافت تاریخ تولد شاہ ولی اسد چہارم شوال و چہار شنبہ ۱۰۸۸ھ ہجری بود تاریخ دفات
 او بود ایام اعظم دین و دیگر باب دل روزگار زفت بست نهم محرم دقت نظر ارشاد شد یا
 دوازہم و تہ سحر ارشاد شد کہ از حدیث صحیح معلوم میشود کہ تسلط انصار و تاخر و رخواہ شد مرید عرض کرد کہ خواہم ایشان بشان
 خواہ ما زنیہ ارشاد شد غالب ہمہ ایشان باشند چرا کہ در اہل اسلام ظلم بسیار شایع گشتہ و ملک با کفری
 باید لیکن با ظلم نمی باید آنحضرت روزی فرمودند کہ لے مسلمانان اہل فارس بکشد و کفر یعنی مقابلہ
 با شما خواند کرد و گم خواہند گردید چنانچہ شد و اہل روم یعنی نصاری اینہا یکی بعد دیگرے مقابلہ
 خواہند کرد و قوم بعد قوم چرا کہ اینہا صابر اند و آہستہ آہستہ عمل بنمایند و ہمچنین ارشاد شد کہ ایشان
 را حضرت ہمدی موجود خواہند گشت باید دید کہ کسے شود چہ قدر زمانہ بسیر میرود ارشاد شد کہ نبیرہ
 ہلاکو خلیفہ خان از خود مسلمان گشت چنانچہ آنروز سہ لک آدم اسلام قبول نمود شخصی عرض کرد
 کہ فلان شاہزادہ قدسوس عرض کرد او را مرصن جریا نیست اگر تبار چہ ہم میدارد و پایجانبہ
 میگردد حکم نمازش چہ ارشاد شد بخواند شخصی عرض کرد کہ بعضی یوم بعد و چہار روز
 چنان اتفاق سے افتد کہ وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چہار رکعت باقی نماند
 بیک یکوقت نماز ہر چہ خواہد بخواند عریضے شخصی را کہ استدعائی بیعت موافق معمول جملا
 کہ سولے خاندان خود بیعت نہ نمایند داشت پیش حضرت باجمعی دیگر برائے بیعت بر دارش
 شد کہ از ہمون فرید بیعت نمایند کہ عین از من است چون آن مرید متبالغہ کمال کرد و

بیعت تربیت و تعلیم سپرد آن مرید فرمود و همه بار که هشتیاق اقا رب عشار خود را از ذکر و انانیت
 برائے بیعت بیان کردند فرمود که از فلان مرید که قریب جوار هست بیعت نمایند گویا از سن ست چنانچه
 بعضی از آنها آمده از مریدان گو گفتند که سپرد شما شده ایمن رفتن خواهد شد ارشاد فرمود که فی الحقیقت
 بیعت از رسول الله بلکه خداست همه نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
 بمقرب یعرب برادر مولوی عبدالقادر خود بر قبر والد ماجد و جد و غیر بها تشریف فرما شد اول پیاده
 رفت یاد جود بعد مسافت در وقت واپس آمدن سواره آمد و قبور پیران را که جد و پدر هم بودند از دست
 بوسید و بعد فراغ قرآن و فاتحه خوش آدانه را فرمود که چیزی از شنوی مولوی روم بخواند قصد
 صدر جهان بخواند مرید را جود گرفت و دیگر مریدان و خلفا هم متاثر بودند چنانچه لغره زد و قریب
 افتادن بود پیش خود طلبیده توجه میداد و آنمرید سر برزرا نهند میگرفت چنانچه بر سر و تاج آن
 مرید قطرات اشک لعاب هنرمند چکیدند آن تاج را آنمرید بر گانگنه داشت بعد از آن آنمرید در نجات
 کرد که حضرت درین وقت دعا فرمایند که او تعالی آنمرید را محبت پیر یاحسن و جبهه نصیب کند و آنچه داده
 ترقی بخشد دعا فرمود که ترا و ما را فرط محبت خدا نصیب شود آمین یارب العالمین ارشاد فرمود
 که معجزه کرامت هم در دوازولی و دینی میشود چنانچه اکثر معجزه آنحضرت که مشهور اند کرامت اند معجزه آنکه بنابر
 سختی واقع شود و الا کرامت چنانچه از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزه بوقوع آمده اند بعد تواتر
 رسیده از آنها قصه جوگی جبال نامی معجزه شد که بنی الیهند میگفتند و اکثر مینود متعقد شدند و فوت
 آنکه بعامة مومنان واقع شود چنانچه قصه صاحب اوراد سبعات عشر مشهور است و نیز در عجائب
 و نوادر حدیث آمده که از حضرت علیه السلام مرویست باز فرمود که عجائب غرائب خدای از حدیث
 است در حدیث آمده که بعضی مومن دعا بایستند و فرشتگان سفارش نمایند حکم می شود که مایند
 لیکن بمنخواهم که دعا و حاصل شود تا دعا کرده باش چنانچه مولوی روم با وجود که تمام شنوی جوان نفسیه
 است لکه رویه را شعر و کند و لطف و شد بیشتر به تقرب سخن باروگر
 درین اثنا شخصی از معنی دو بیت مشکل شنوی مستثنوی همچون بار بار و دیده ام

در شنوی آن پیر معنادان بنابر حدیث

کرامت معجزه در اوقات و بی شکی

شخصه خواص و جبال جوگی

هفت صفت و ثانیاً ام کورانه مرد در کربلا تانیفی چون بن اندر بلا پرسید ارشاد شد
 تا بر لے آنت که تا وقتیکه مثل سید خود حسین علیه السلام در بلا نیفتی اند ما دهند مرد فرمود که اهل تسبیح
 میگویند که آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میرزند میگویند که سبزه شدند پس حقیقت خود را
 به بین که از لطف و علقه و غیره چراچها شده باز فرمود که اول غذا از چه بود برنج یا گندم و همچنین گشت
 و غیره و ایشان را غذا از چه و چه باز فرمود که گندم سبزه شد و سبزه باز گندم میشود و باز
 فرمود هم اولیا را بسط دست میدهند که حقیقت خود را معاین میشوند پس از آن آخالات را دیده میشود
 بلکه آخالات خود میگویند باز فرمود سخن دیگر هم است دقیق صوفیه را علی میشود که آنرا الفطاع انانیت
 گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس آخال یعنی آذات بے مثال خود بخود میگویند که من
 اکم که بچندین حال شده ام میشود و ظهورات تنوعه درم ارشاد شد و وقتیکه مرزا منظر نکاح کرده
 بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خوانده بودند **س** تا چشم تو دیدم ز دل تشکیم
 ما طاق تیار و بیمار نداریم در جواب سایه ارشاد کرد که خضاب سرج آنحضرت هم گاه
 کرده بودند اگر چه در ریش مبارک زیاده از سبست موسفید نشده بودند و ابی بکر هم کرده مگر سرج
 و این خضاب نیل هم سیاه نیست بلکه سرج باشد و نهی خضاب سیاه در حدیث آمده مگر حضرت
 امام حسن علیه السلام خضاب سیاه کرده بعضی گفته اند آن حضرت را حدیث نهی معلوم خود بعضی
 گفته اند که بنا بر عورات میکرد و آنهم مثل خبگ و رعب کافران جایز می تواند بود باز فرمود در حدیث
 آمده که سر ادلی دوسه بار آنحضرت پوشیده و لسا را حکم کرد و پسند فرمود هیچ است در تذکره -
 ارشاد شد گرچه این بطن کو سار است توبه ام خدا نگهدار است ارشاد شد
 که گلستان انرا گویند گلهای هر قسم باشند و بوستان آنکه گلهای قابل بو باشند و باغ آنکه درختها
 کلان باشند و در جواب سایه ارشاد شد که ابر چند قسم است یکی دران اجزله ارضی زیاده می
 باشند و انرا دم کوهی میگویند و میخورند حلال است انرا ابر مرده هم میگویند و قصه ثلث ابر عجمی اند میگویند
 گاه را میخورند و یعنی هم میکنند باز فرمود **س** تند و پر شور و سیه است که سار آمد و میکشاند که که آید بسیار

کورانه مرد در کربلا
 تانیفی چون بن اندر بلا پرسید

خضاب
 در ریش مبارک

کورانه مرد در کربلا
 تانیفی چون بن اندر بلا پرسید

کورانه مرد در کربلا
 تانیفی چون بن اندر بلا پرسید

و بعض جا پا چنانست که بے ابر بارش میشود ناگاه نشسته اند و بار چتر شد در جواب سائیل
 ارشاد شد که جن و جنت و مجنون از یک ماوه مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی
 عقل ادا پوشند و بنظر نمی آیند و در خشان با هم که زمین را از سایه پوشانند در جواب سائیل
 ارشاد شد که اشعار عربیه تا منتهی میگفتند حالا از بسبت پنج سال متروک است تصنیف عربیه
 آنست عجمیه معلوم نشود چنانچه در خاندان ما همچنین شده باز فرمود که مثل والد ماجد شخصه
 کم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات دیگر ضبط اوقات چنانچه بعد اشراق که نمی نشست تا دیر زانو
 بدل میکرد و خارش نمی نمود و آب دهن نمی انداخت نیز رگی عرض کرد که شکل جدا جدا آنحضرت
 در خواب دیده ام مثل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابه چه خود شده ام باز فرمود در لغت اکثر شعرا
 گفته ام و هر دو قصیده شعر انیمه و یائیمه والد ماجد را بخش کرده ام یعنی سه مضرعه جدید ذکر بید
 مجنون شد فرمود انشاء کرده بودم **س** زنا زک طبع غیر از خود نمایم های آید در بیدار دیدم که ای بی شرم
 فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانه میفرمودند الا گاه گاه و من همچنین مگر اشعار فارسی را مولف
 کرده ام نزد من هستند منکر میشود و فیض سخن را که نمی یار کل میشود و تلخ صبر از افاق میدید حساب کند فرمود
 که عم من در طب مهارت کمال داشتند و من در خواب دیدم شخصی میگویی که خدا بیا راست دوا
 کن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمده که روز قیامت خدا خواهد گفت که من مریض شدم و آنکه
 و اگر سینه شدم دلشنه شدم و دعایان شدم آب طعام و جامه ندادی بنده گوید خدایا تو منتره می فرمود
 که فلان بنده من بیمار بوده اگر سینه بود و گویا من بودم فریدی عرض کرد که در حق خصوص بندگانت
 یا عموم ارشاد شد و اجماع لرحم همه اند لیکن خوب خاص بهم می آیند درین ضمن فرمود
 هر چند که والد ماجد را بنا بر دوا و طبابت بحسب مصلحت دیگر منع فرموده بودند لیکن خوب چیز است
 گویا جان بخشی در وقت طفلی بیمار بودم یکمیه ندا می میداد که شدم والد ماجد آنرا حکم فرمودند
 که ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعا کنم هر چند خلافت وضع شریف بود لیکن فرمودند و عرض
 کرد که تو که شدم در بهمن هنگام بلکه شب صد و پیه رابعه سواری تعیناتی تو کرد شد چون آمده عرض

آدمه جن و جنیت و جنون

اشعار عربیه

دین برادر که کعبه شاهی است

ذکر سعدی

جواب علم از اکابر شاهی است

تفاوت والد ماجد شاهی است

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود و همت شما قاصر بود که بر دنیا آنهم حقیر گفتاگر دیدی شخصی بنام
 نام فرزند خود آمده ششیزنی آورد و حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری قصه سنگ شریف
 شدن بیا نکرده شعر خواند **مصراع** سنگ که شد منظور نجم الدین سگان را بر دست
مرثیه عرض کرد که همین روح نفخت فیہ می روحی در جانوران میباشد فرمودند لیکن بمشبه
 در ایشان میباشد از توجه بزرگان روح حقیقی دران سلطنت نماید چنانچه قصه های فرمان برداری
 جانداران شهو رست و سنگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گرداگردی نشنند شاید استفاده
 میکردند باشند پس فرمود معلوم میشود که سوا می قسمی عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگر چه مادر
 آن بشکیم پس قصه زبانی خلیفه پدر خود دیگران عاشق شدن بیشتر بر نیت و زنج چاهل او کشتنش و
 و مردنش بر خانه اش بیان فرمود پس در جواب مرثیه فرمود که در هر شے معلوم میشود که روح
 حقیقی هست مگر بحال ضعف بسبب توجه بزرگه قوی میگردد پس فرمود قریب بتواتر از حد شریف رسید
 که رفقه مردم میان رویت لال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
 مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه نخواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزهای غریب هم میدانند
 و قصه بدو مورچه سلیمان معلوم است و مشهور و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بدن من
 شاه نقشند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان اشجانی که فرقی سمت است بخارا هم
 شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلندر آن بهنگام که در دلی بود
 لسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع به شیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام لسان نوشت بر در
 پای شهر آو زبان ساخت میگویند جوق جوق گیسو بیرون شدند لیکن در شهر و با عظیم شد چنانچه
 شیخ هم از شهر بعد انواقعه بیرون رفت شخصی پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
 الکس و پریش و دیگر چند اسماء یاد کرد بعد از آن شخص گفت که اگر ما مردم بگویم فرمود چه مضایقه
مرثیه عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر بمعنی نامهای که در شرع شریف آمده می باشد
 گفت چنانچه خدا و جهان آفرین در ترکی تنگری تعالی و تیر هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

آوردن ششیزنی با پادشاه نام

گفتن جانوران

قصه مردان قصر عارفان گشت

کرامت شاه بوعلی قلندر در دفع گساران از شهر دلی

ناتعداد زبان هندی

بصفات کمال باشد در اهل لغت مضائقه نیست **فرید می عرض** کرد ارباب صوفیه عنقای مغرب
و غیره دیده بسیار ناها نهاده اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیز نائے که
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی خرج بعض نمایندگان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت بخوم و غیره بسیار ضروری افتد چون تسخیر شیر مثلای مرغ چون در
اسد طالع باشد در آن زمان تصویر شیر بکند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا و غیره را طلسم
گویند علم بخوم و علم حال این ضرورت است پس از جهت رعایت بخوم و اوقات معین و شکل معین می
شناسد بنیده و داننده و چون قوس ارضی را با قوای ارضی بیامیزند از این گنج گویند چنانچه جانوران
چارپایی که کپشمل باشد بر لای دفع آنها اگر پاد و دهنوره را گولی بسته در روغن چراغ انداخته روشن
کنند بیزند یا بیرون روند یا بمحان آمده و غیره اسکندریه در طلسم غم کتب است گمراختان طلسم کشیده
و امتحان پنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشد چون بیامیزند غرض حاصل شود سحر سه قسم اند
اول آنکه تسخیر روحانیات کو اکثرا دعوات آنها و صناعات هیاکل علم دعوت همین بود دعوت هر
یک از مرغ و زهره حیاست و دخنه هر یک هم جدا در بعضی گوگل و بعضی لوبان این سحر یونانی است
در شرع شریف اکثر آنها منع اند قریب بشکر دیگر سحر هندوی است تسخیر بر بر عبارت از
روح مردگانست که اینجا آمده کیفیات اینجا برده مگر مرده قوی القلب شرارت پیشه نباشد اندیشه
تیز و متداند بخواندن نامهای شیاطین افسونه ها دادن بهوگ از قبیل خوشبو و طعام و غیره که شیطان
بزور تابع خود بعضی ارواح فشی را اکثر آنها که با جانوران خبیث و پلید بهوچه و غیره مناسبت تمام دارند
کشیده میکنند و نیز بر میسازند یعنی استخوان صلب مرده را آورده افسونه های بخوانند حاضر شود
پس بهوگ میدهند تابع میگردد و باعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق فضل و باعتبار رد و امهون فضل
باشد لبشت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب کشتن آدم که موته میگویند تعلق از همین
است قسم سی و آنکه از اضعاف از هر دو در تاثیر بگرد جایز است از قبیل طلسم باشد
و تعویذات و غیره چیز دیگر است هندو هم از مردم آموخته اند شنبه هم از قسم سحر است و پاپا

اشام موثرات در حکما

تسخیر بر بر

تسخیر بر بر

تسخیر بر بر

تسخیر بر بر

تسخیر بر بر

تسخیر بر بر

قسم پنجم که نادرا وجود است سحر باطلی حقیقتش آنکه شخصی قوی تاثیر در نفس طالب بلکه یعنی
 قوتی پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت تصرف در عالم کند بطلمت و خجاست مقرون باشد
 و قوتی که درو حادث شده قوت خبیثه منظمه باشد و لازم جوهر ذات گردد که به هیچ طاعت مبدل
 بنورانیت و طهارت نگردد و این سحر را خود از باروت و مار و دشت در آنها قوت خبیثه ملعونه پیدا شده
 بود بهر که میخواستند انقاء میکردند و آخر آنها را انجاست خواهد شد مگر بنوعی در دین موجود که در فارسی نظر
 گرفتار نامند هر چند خجاست ظلمت بسیار دارد مگر نابردن مضرت مثل سحر آموختن جایز اصلاح فهم
 اول از سحر دعوت اهل الهیت که مناسبت با مطالب جزئی دارند و شرایط و ترک حیوانات زمین
 دعوت گاه به تسخیر روحانیات کو اکب نیمی آمیزند لیکن فرق در آن تسخیر و درین تسخیر آنست که در آن تسخیر
 التجا بار و اح کو اکب بود و درین تسخیر التجا بحضرت حق است احوال و احوالی و نیز در آن احوال کلماتی بر ارواح کو اکب
 کردن و از آن ها مدد خواستن آری مناسبت آن احوال آن دعوت به روحانیات بعضی کو اکب یافتن
 و در شرایط دعوات موافق بآن کو اکب بعمل آوردن و در وقت ساعت آن کو اکب بستن و خواندن
 در کار میباشد بنوعی تسخیر و در پی اصلاح قسم ششم ثانی از تسخیر دعوت که سماء با موکلات است و
 تسخیر جن بواسطه آن احوال درین جا هم فرق در میان تسخیرین هم همان است و این تسخیر مشابه تسخیر
 سلطانست چنانچه آن نمونه از تسخیر در پی اصلاح قسم هفتم قوس اعلا و اسماء و آیات یا پر کردن مریعات
 و شدتات حرفی و قدری مناسبت احوال و آیات با مطالب آسمانی بعضی قوت ارجیه مثل فند
 و آوند مخصوص از باب تسخیرات هم درین شامل است و اصلاح قسم هشتم توسل بار و اح انبیاء
 اولیا و ائمه الهیت و نظام که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت دایمه سحره لازم که سبب
 آن تصرف در عالم از قبیل سلب مراض و تشکین اوجاع و تسخیر جادات و حیوانات و درین امر تعداد
 ارواح طیبیه دفاتحه خواندن و بخشیدن ثواب بار و اح ایشان خصوصا آخر شب مجرب است و گاهی
 این استفاده از تسخیر نده هم میباشد و امر و زاین معنی کامل عدم است و از همیشه درین روزها
 فیضان این قوت از آنها مجرب بمول است پنج روح مبارک اندا دل و روح رسول و دویم روح حضرت

تسخیر سحر

اصلاح سحر اول

اصلاح سحر ثانی

اصلاح سحر سوم

اصلاح سحر چهارم

اصلاح سحر پنجم

مرقعی علی و سیوم روح حضرت غوث الاعظم چهارم روح حضرت بهاء الدین نقشبند پنجم روح حضرت
 معین الدین چشتی درین اثنا فرمود شخصی را دیده ام بانجم الدین کبریا و را رسوخ شده بود بارها
 تجربه شد فرمود والد ماجد در سلسله کبرویه بود از خلیفه پرسید که حال شما چگونه است عرض کرد که تجلیات
 زیاده شد چنانچه تمام بدن منفی میگردد ارشاد شد که بنابر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
 کرد باعث لعنت هست در شادی و غیره بنابر غم و دیگر بجای دیگر جائی در شبرات و غیره ریشی
 نباید کرد که عمل هذا ما خود از سترگین است در جواب سایل ارشاد شد که نزدیک ابی حنیفه در
 موسم طویل وقت عصر در چهار دهم گهری روز باقی مانده و نزد شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف اثرش
 گهری میشود ارشاد شد که بالفعل در مکه بنای سلطان مراد شاه بروم که در سنه یک هزار شانزده کرد
 درست است در جواب سالی ارشاد شد که بر خوجین که در کلام اسد باشد سوار شدن جایز است اما
 احتیاط کند که محل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زبر سر نهادن نیز بر لب حفاظت جایز است
 نزاعی حنیفه در تذکره ارشاد شد که از بالاسی مناره قطب صاحب که هفت منزل بود حالا هم شش
 باقی است فقیر همیشه می جست و صنعت میکرد که جامه اس که بسیار دراز و گهوار بود و به واسطه
 شد و نیز کمال زیرکی میکرد که هر که رویه باومی نمود که برای رویه می جست در میان خلایق که خوبی
 مت از منی شدند همون کس را میگرفت چنانچه بچشم خود دیده ام و ذکر دیوگان بود ارشاد شد
 للجنون فنون در کشیر دیوانه بود هر که امید و قابل می فهمید میگفت بیاید چون مردم قریب
 میشدند میگفت بنشینند علی و معاویه در جنگ اند صلح نمایم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله حویلی
 ارشاد کرد بمن بدهید مردم خواستند که او را توپنج نمایند فرمود که لایق حویلی همراه قلعه بادشاه
 است هرگاه تو قلعه خواهی گرفت حویلی هم خواهم داد گفت سال آئینه قلعه خواهم گرفت فرمود خیر
 پس گرفت یکسال گجا نام فرمود بر بنیاده جامع مسجد که بلندترین جاهاست پس استغفار کرد ارشاد
 شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد سئله فرمود که مطابق شافعی برآمد ارشاد شد
 که شبی در مسجد جامع شام کرده بودم که سی پنج جات را در کج مع انجماعت حفاظ میخواندند چون ویت

در شام که از آن بزرگواران است

در شام که از آن بزرگواران است

در شام که از آن بزرگواران است

در شام که از آن بزرگواران است

در شام که از آن بزرگواران است

ماه رمضان بسبب تقویم و غیره مشتبّه بود مردم بر آن پرسش مسئله می آمدند و درود قبح بسیاری شد
 ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع و بنود غمام فهاجم غیر شریک کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
 که شخصی از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمانان عرض
 کرد آری پس آنحضرت فرمود منادی بگفت که فردا روزه دارند علما تا دلیل میکنند که در برابر دیت یک
 شخص کافیست اگر چه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابویوسف پنجاه و دیگران بابت
 دست پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر دارند و باز فرمود جایگاه مردم دیده اند روزه باید
 داشت باز فرمود حالا اگر امت حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
 وعید الفجی می باشد جای همیشه چنین بوده آمده اس سال موافق تقویم ماه در تحت الشجاع بعد یکپاس
 شب بر خواهد آمد و در پنج هجری هم قطعاً بنود هرگز کسی بخوین این امر نیک و مگر ماه را دیدند در جواب
 سالی ارشاد شد که کلام احد بطور تراویح بعد و تراگر عدا خواند نکرده است و الا و کلام احد بهر دو طور
 درست ارشاد شد بینه زاده خاندوران خان یعنی دختر مصمصام الدوله کاری کرد که چند هزار
 روپیه که بمیراث یافته بود شادی نگردد و در طیاری سجد قدم شریف خرج نمود باز فرمود که در پنج هجری
 حکم جاری است یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زنا واجب است بشرط استطاعت و تنطت
 آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدور ندارد پس و دای کسر الشهوت بخورد و همچو صوم مگر مبطل
 شهوت نبود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدور دارد پس سنت است از جمله سنن عشره
 که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلوٰه و اگر غنی باشد و میداند که اتلاف حق زن خواهد شد یا
 برای قصد ایندلی زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
 مشغول است و گمان غالبی را اگر نکاح خواهند کرد درین چیز تا مقصور خواهد شد پس مکرده است
 و اگر زنی در نکاح دارد و مقدر زاید دارد و ادیش لایل یا یقین است و در تجدید نکاح توقع دارد و
 اطمینان هم از خود هم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهد کرد و میلان تمام
 یکجانب نخواهد نمود پس مباح است اگر دو یک سیوم چهارم کند مختار و اگر نیت باشد بیوه و دالی دارش

نذر که قیام نیفتد او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته
 نهاده خوراک پوشاک و نماید می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بفرات کار بارست و بقیل
 بشهوت یا زنا واقع خواهد شد درین صورت نکاح مستحب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
 بسیار خوب است چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که در بی تویم خود عهد کرده بود که سوا
 خانه بادشاه چیز نبرد و بوقت فرصت بر بام بادشاه رفت دید که بیدار است و باز خود گفت
 میکنند درین میان ز نش سخن که خدای دختر کیمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد پیش نگ
 دارم ایندانی خواهم که ببادشاه دین و هم ز نش پرسید که بچه طور خواهی دریافت گفت کسی که سال
 تکلیف و لش فو ت نکند الا بگذر بلا تشبه صاحب خواهد بود فردا ستادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصه
 در سجد افتاده بود هرگز تکلیف اقل فوت نکرده و سوسه زد کسی پیدا نشد که یکسال تکلیف و لش
 فوت نشده باشد بادشاه از انظر فگذر کرد و سوار می تا بمسجد رسید بعدی کلمه کلام تعظیم و تکریم پسند
 کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و حقته خود بپایان کرده و قبول نکرد و باز فرمود
 نیت همیشه گردان می باشد این گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشاء الله تعالی دست خواهد
 شد پس قصه حضرت احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی رجوع نمیکرد پس فرد و دران راست
 ساخته فرمود ادا تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و شهو برگشتند پس فرمود بعضی اوقات از
 مرید هم پیر رافایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن چنان
 و کرامت تم باذن الله و مشهوره اش و مرید شدنش شخصی و کارش تمام شدن و چند کرامت
 ندای ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخوار سیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر
 ذیف گویند و بر عکس آن خدایان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر بود خود شده بود و زری
 بر شان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذشته بجای مدعو گشته بود چون طعام اقسام در آنجا بود
 ناه بهیکه نصف حصه از جمیع فقره گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد از اهل
 بال خود گفت چنان نمایان بحالت گذشته بود طعام حلق من نمی وقت طعام بسیار فلان فقیر می آورد و استم که شما

قصه صدق گفتن

قصه شاه بیکه

قصه شاه بیکه

فرستاده باشند بشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده نگاشت کرده
 فرمود بر دو کارت ساختن از آن باز فضل الهی بکار او شد که با دوشاه در روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و
 فی الواقع مرد صاحب کمال بود و **روح** سوانه جهان بکمال چشم و خدم میگذاشت عمو بنده در
 جرگه ناشماران و دنیا داران مصافحه شاه صاحب نموده هر دو دست شاه گرفته بر رسید و در اگر فقم
 و احوال حسب نسب بیکبار استفسار کرده بعد دریافت فرزندی شاه عبد الرحیم فرمود و در اگر فقم
 ارشاد شد که بمنون عاشق علی شعر خوب میگفت در حالت جنون میگوید من نماز میکنم چون
 یاد لیلی می آید معلوم نمیکم که چند رکعت گذارده ام مرد سلمان بود لیلی هم سلمه هر دو از یک قبیله بنی
 عامر حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات کو که وغیره غلط میگویند اگر چه صحت نرسیده
 نه عند السؤال گفته بود حق لیلی باشد شعری عاشقانه خوانده فرمود شعری بود که هرگاه چنین شعر بخواند
 چه گفت ام روز روزه راستی کرده ام ارشاد شد که سابق برسد صورت باد شاه میکنند اول ۱۲ امام سکه
 نه زو از سلاطین بنی امیه بود بعد حساب ارشاد فرمود که هر اتم حبیبه دو هزار دو صد و چند روپیه
 بود زیاده ازین هر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده و ممول خاندان من دو هزار روپیه بود چرا که قدری
 از آنوقت کمتر باشد و اصل مهر مثل بهم یافته میشود که آنحضرت در وقت نوح و دیگر حضرت عثمان غنی فرمود
 بود که مثلاً ارشاد شد عرس کلان درین ۱۰۰ مبارک اند تا پنج سیوم عرس حضرت فاطمه در شانز
 دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی تا پنج نوزدهم زخمی شدند و در شب بستان یکم رحلت فرمودند و
 عرس نصیر الدین چراغ دلی بر روز عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر فتنه که چهار پشت منقضی
 میگردد فن بسیار کامل میشود و چنانچه حضرت بوسف چهار پشت بنی بود تعریف او درین امر بسیار آمده
 بنا بر تصدیق مرید فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر کیطوری ماند باز فرمود که پنج پشت از
 معین الدین تا نصیر الدین اگر چه رنگ مختلف داشت لیکن در مرجعیت خلق و شهره و قوت حالات
 بیکو رانده این امر را راست هیچ سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل ذاب و زیر بنوز
 دارا کرب گشته اگر چه دارالرفض است تجربه رسیده که عمل الشیان بسیار برکت است لیکن از

عالم بیرون که در دستان بودند

و از مردم حبیبه

اصطلاح مهر مثل

در آن عرس کلان

بقی پشت یکدیگر

انگیزان کنر عند التذکره مولانا عبد العلی و طلب صف الدوله و فیو ارشاد که اگر
 امام غازی الدین حیدر بلا منصب جاگیر طلبید بروم بشرطیکه متصرف نشود و انشا الله العزیز غفر
 له و ابدایت شود تقاریر خود را بمبدل سازم یعنی تقاریر تو کنم مقبول همه باشد و و فرقیه گردند و
 حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالانی هر رسم بگره بکنیکه در صورت شهادت بر
 کاریکه منظور است فوت گردد و تقریب ارشاد شد که در حلی خان دور انجان که منتهی
 کالامحل است بعد خرابی شهر کهنه من بعد من هم چند س قیام کرده بودم در آن اجنه بودند
 بساکنان ایذا میرسانیدند چنانچه با من طاقی شدند گفتم که اگر شما را و اتباع ما را ایذا نخواستند
 من هم بشما کاری ندارم و الا خیر مقصور نخواهم کرد از آن باز چندان ایذا نمی دادند مگر یک مرد
 ولایتی را بسیار ایذا داده بودند مگر بواب نجابت علی خان که در محل انگیز خرید عجب کاست
 کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر می آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب نهان شده
 چند بار همین کردند آخر گنداشتند در تقریری ارشاد شد که اناب کم خوردن مردم زبان آدم
 بیابند چنانچه سنائی گفته شهر ذهن هندی لطف عربانی بود از کم خوری و کم آبی
 تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صدیقیت و از کتب معلوم میشود که بسیار
 عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را ذهن در هر نفسی میباشد چنانچه ذهن هندوان در حق بسیار
 خوب است و ذهن اهل فرنگ و صنعت و صنایع خروید و ریاضیات خوب است اگر چه دقائق تنظیمه
 و الهیات و طبیعات کم میفهمند الا ماشاء الله در جواب سائلی ارشاد شد که یهودی در مغان
 و شهب بسیارند و در عرب هم میباشند ارشاد شد در سطو صاحب انوشیروان و افلاطون در
 فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یهودیه در حق پیغمبر مادی حق پیغمبر خود شاید که عیسی
 باشد گفته بود برای ناقصانست نه برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مردک محض طبیب
 بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لجه افغانان بدست و الا لسان شان از هندی
 و فارسی برآمده تنگ پروانه را و دیو اچراغ را و دودی خوری چنانچه ملک ایشان مابین هند و

تذکره کامل

تذکره کامل
 در بیان نام و نام خانوادگی
 و نام پدر و مادر و نام همسر

تذکره کامل

تذکره کامل

بر سر پخت گرفت شهری در نه سقفش ز سہا تا زمین نصف شدہ جملہ ستونہائے دین
 شکل منارہ چوستونی ترک از بی سقف فلک شیشہ رنگ سقف ہا کہ کہنی شد نگون
 در نہ آن ساختہ سنگین ستون تاج سپہر زن اوج بگردن شفاف گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت
 سنگ می از بس کہ بخورشید روز ز خورشید غیاب نمود ماہ نخبہ ہمہ شب تا سحر
 کز سر محتش غلہ دار دیوہ زان غلہ ہر بار کہ دارے داد برق ز جاجست دگر جافتاد
 از بی بر رفتن ہفت آسمان کردہ زمین تا فلک مرد بان مسجد جامع ز درون چون بہشت
 حوض زبیرن شدہ کوثر شرست در کمر سنگ میسان دو کوہ آب گہر صفوت دریا شکوہ
 در تہ آتش صفارنگ خرد کور تواند بدل شب شمرود موج بلبش کہ رسد تا بامہ
 باز دہد آب بہ ابر سیاہ سیل نمی آہنگ بہ کسار کرد کوہ بتراستہ افترا کرد
 یعنی مشی کہ تشریف آوردہ استراحت فرمودند شاہزادہ مرزا محمد جان تشریف فرما بودند
 زیر چار بابی نشستند ارشاد شد کہ بندہ معذور بہست معاف فرمایند و نیز خدمتگار برائے
 مالش اعضا کہ ماندہ شدہ ام بالائی چار بابی خواہد نشست تعلیم کاری گران معاف شاہزادہ
 بتواضع پیش آمدہ از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواستہ متوفی
 داشتند درین اثنا حافظہ دارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیدہ ام کہ چیزی باواز
 خوش میفرمایند شستہ ام لیکن اگر موافق مزاج بندہ نخواہد بود منع خواہم کرد معاف خواہند داشت
 دنگ نخواہند شد باز بگردیدے ارشاد شد کہ چیزے از کلمات الصادقین کہ از حال صلحاء
 دہلی نوشتہ بخوان آخر یہ شعار تعریف دہلی کہ سابق نقل نمودہ خواند شباش شدہ بحافظ صاحب
 فرمود بخوانید او شان التماس کردند کہ رعب غالب شد جرات نمی یابم فرمود سابق شعر بخوان
 ایہ مجاہد رعب نیست چنانچہ حافظ صاحب دو چار غزل خواندند کہینست دست داد کہ روزے
 یاد ائمہ مدظلہ ذالک از شخصے فرمود ساچن ترکی است بمعنی پری ارشاد شد در حدیث
 آمدہ تحفۃ المرئیۃ الزاہر یعنی تحفہ زن زیارت کنندہ روحن ماند اخفق است در موی سرش و تحفہ

مردنایر خود و مجروح و همه خوشبود در حکم همین است خرید و سوال کرد که این جوزی محدث چرا اخراج
 و انکار با وجود نور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضی روایات ضعیفه در متقه
 اعمال محدثین صحیح نداشت و بی اصل اند یا مردم نسبت با حضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر
 میکردم همچنین بعضی وجوهای دیگر غرض که بعضی هم گفته بود درین صورت با هر دو جانب موایبی
 باشد نماز جنازه حضرت این جوزی خوانده بود حسب تذکره ارشاد شد که چون در شهر گزیده بودم
 بسیار از رفضا و فساد و برادران حسود تکلیفها میکشیدم چنانچه بعضی قریب خانه تا غریبه بر سفت
 میکردند و تبرا و سب هم می نمودند روزی فاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن
 شعر حافظ شیرازی در کوی نیکبانی مارا گذراندند در کوی پستی تفسیر کن قضا را
 خواند و بعضی وقت ها آوازهای میزدند که قرات شنبه شود روزی مولوی نذر محمد صاحب
 که محاسب خدای شهر بود با لشکرش در محل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب جدهم چنانچه با
 وجود بسیار سفر باز قصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیرالفسی کنید چنانچه از
 من میفرمودند که امروز هر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاهی بتایخ هفتم محرم در عین
 تشنه و گفتمند که ما شریک شام شده می کشیم رفضا را جناب قبله گاهی فرمودند که در سال آئیده رافضی
 در شهر بخوابم ماند چنانچه همچنین شد و رانی قتل کرد باز فرمود مولوی نذر محمد امر معروف بسیار
 میکرد چنانچه حقه راجه غلام را شکست و در مقدمه دست شستن از آرد بنواب وزیر محبت
 گوئی با کرد باز فرمود در مقدمه آرد به برادر دم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکره
 مشایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمه سماع بر پیران کبار می نمایند در میان شد ارشاد شد که در مقدمه
 قلیل ترک اولی یا خطای اجتهاد بوقوع آمده باشد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصا
 طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبداللطیف گجراتی را که لفظا بادشاه عالم گیر اورا
 بلفظ پیر می نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیه دعوی معیتش بنجاندان
 خود می نمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا شبهه میشد لیکن بعیت ثابت نیست چون از دهکتن -

بادشاه نوشت که شتیاق قدسوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
 آمدن شاقبا حتمی است ما را دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم چنین بودند و حق تعالی با او کیا
 کبار دست خواهد داد و هر یک عرض کرد که مقدمه معراج از علم و براق و سدره این ماهین یعنی
 ظاهر و باطن و غیره اعتقاد باید کرد یا مراد معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
 مقدمات ظاهری را ثابت بکن تا دلیل باید انکاشت مگر آنکه اسرار را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
 رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و دیدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق آنچه
 بدین مانند یا ز فرمود بعضی مقدمات هم بطورے راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
 تشکیک عامیان میشود سرگودید هر کوه که حقیقتش باورشند او بین ترا میسر هر پنهان در شد
 ناگوید که بر شد احمد فلک سرنگوید فلک با احمد در شد به طافت نیست که تفصیل معنی این گفته
 آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده و در جواب سلیلی ارشاد شد که اگر کسی برای اظهار
 اسلام یا طلب علم دارد و پدر را ناراض ساخته هجرت نماید جایز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکنند
 جائے عرس بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
 گفت که شخص در کهنه و پیه را شاهزاده حال مینمود پس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده
 نگویند چند پس شخص گفت فلان بزرگ را هم حال نمی آید ارشاد فرمود که هر که شش درویش
 میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور احمد نامی از متوسلان حضرت والد ماجد
 که نقشبندے بودند و در انکار سماع اصرارے داشتند بلکه میگفتند که شیطان در در انگشت
 مینماید و حضرت والد ماجد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشوند خلاف طریقه است
 و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشایخ فندان بزرگ چچا پیر مولوی نضر الدین صاحب
 از جهت ارتباط قدیم بپشتیت بمدرسه والد ماجد برگاهیه می آمدند فروکش میشدند و موعود
 و سماع بودند در مدرسه شریف بلکه مسجد و محراب مسجد سماع بی مزامیر می شنیدند و وجد و شور می
 میکردند و چون میفرمودند که من مزامیرم می شنید پس مکتانے قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرش میکناشیدیم پس می شنیدند و شورش های میکردند چون از زبان حافظ
 مذکور همان الفاظ شنیدند پس با تاختان را که از فرزندان توالان حنوری حضرت سلطان ایشانج
 و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در محن سببی بعد تشریف بدو تاختان بردن والد ماجد -
 سماع در دادند **شعر** زاهد خلوت نشین دوش بیخانه شد از سپهر جان گذشت بر سپهر چانه شد
 بیک نگاه حافظ نور آمد راجان شورش دست دادند حجره خود بیرون آمدند و دست و پا و سر می زدند
 چون قریب بالاک رسیدند بنجی تسکین بخشید حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرف ها کردند تا تسکین
 شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکرد در فلان تو
 تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شاهم سخنی زیاده نگویید که من را شاهم شود پس قصه
 نقشبندی و حشمتی و سمرقانی و ابی بیاض بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمود این را اله
 میگویند بسیار مطبوع عمل صاحب قبله بود در این اشیا حکمی آمده عزم کرد و امر و زواجعه
 عجیب روداد یعنی چپراسی نواب نواز شخان صاحب با جماع خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
 بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش میدادند بر خاست و گفت که مرا
 پائی برهنه بر خار شک می بروند به تکلیف چون نزد بزرگه نقیبانش برودند گفت اینکس نیست
 که او را طلبیده بودم پس مرا با کردند فرمود مغلطه قابضان روح شد آن حکیم عزم کرد که چنین
 میشود فرمود حاجا جاشینده ام **ارشاد** شد از متوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لاؤلی
 خانم نام بابا کو دکان آنسے تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی باو میکردم و فارسی گوئی در همین
 مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر مغول برای زیارت حضرت قطب صاحب فته
 بود آنجا او را سکت دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
 وقت غسل پاکین دوفن چشم واکرد و چلای پیدا شد بعد دو سه روز بدلی آوردندش چون از حاشا
 اش پرسیدندش گفت مرا معلوم شد که یک سترتری از بزرگان گشت پائی شروع شد بهیوش بشدم
 مرا جای بردن آن بزرگ به برندگان گفت که این لاؤلی خانم ولد فلان رانه طلبیده ام بلکه

لاؤنی خانم بن غلمان را طلبیده ام مرارها کردند چون به تحقیق پیوست بهون وقت آن دیگر مرده بود
 و این زنکه را قوت حواس بالکل شده یعنی مزه طعام و اشیا همه فراموش کرده بود گویا آن
 زن نمانده و چیزهای ترش بسیار می خورد اگر چه دوسه سال زینت لیکن بحساب مامورده بود که همه
 آخر کات و سکنات و خوش بهنجی و فطانت و سخن هنجی نمانده قصه دیگر قبل بهوش خود هم
 بهنجین نقل فرمود فریدی عرض کرد که شریعت محمدی چرا اکل شرایع باشد ارشاد شد
 و جهش است که در دیگر شرایع لحاظ خصوصیات استعداد است خاص و زمان و مصلحت آن وقت
 بود اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت بحاظ مصلحت نوع انسانیت
 پس تخصیص اوقات و استعداد امت خاص نباشد بلکه برای هر امت از فرض و نوافل و سنت
 به تشدد و سهولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت ضعف است تفصیلش
 گفتن نمی توانم در جواب شخصی ارشاد شد که خریدیم مسلم جان نیست مگر کافران حربی
 مثل کوهیان و سکهان بطریق اولی و نزول بعضی بیع و می هم جائز و خانه زاد لیکن کثیره یعنی غلام
 شخصی و کثیره شخصی که خدای شدند فرزندان تابع کثیره خواهند بود مال ایشان هم اکثر ازاد
 نموده مگر نفقه موافق زنی ایشان واجب مالک خواهد شد در جواب فریدی ارشاد شد که حاصل
 معنی لا شفاء فی انحرآم در حدیث آمده است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مرئی را فرموده بود
 مگر شاید مراد حرام خمر و شراب باشد پس فرمود علما تجوز آن هم عن الظن شفاء قومی کرده اند
 پس فرمود که شاید فریدی عرض کرد که جناب مولوی فخر الدین صاحب علم میگویند که شیعی شیعی سنی
 سنی میدارند مرید هم شیعی را میگیرند ارشاد شد آه کلمات موافقت شیعی البته میگفتند
 و مرید هم میگیرند از من که بسیار محبت و بی تکلفی بود و روزه پر سیدم گفتند در بعضی موافقتشان
 که رفتن مکان امام باقر و نذر یک و پیه و سبیل آب راه تغریه و غیره ایشان موافق میشوند و بیعت
 میگویند و از سب تبر او است بردار میگردند اگر نامرضی باشد هر چه حکم گفتیم باین نیت است غیر
 باز آن فریدی گفت که در بیعت طوایفان که هنوز کسب میگردند چه نیت بود فرمود بهر چه

طوایفان کلان بسیار دوست و معتقد و مُرد بودند معلوم نیست کسب خود میکردند یا نمیکردند مگر
 نوجوانان شان همه اموالشان مقدمات خود را میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران مانت یعنی
 سلطان المشایخ و غیره داشتند با صحابه اثر ظاهر را دریافت ذکر مدح و نام ایشان چشم پر آب میکردند
 و تغیر و ظاهر میگشت چنانچه روبروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
 بعضی چشمتی بیت های مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند و تعجب جلال ایشان
 بود باز فرمود که مولوی فخر الدین راسولی تغیر چهره و چشم انداز و جفا هر نمیشد مگر باران
 شان بسیار رقص میکردند چنانچه بر لبه های در بند میکردند که عندالوجید سبکی دیگر برآمیگشاید
 و بر لبه حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میزدند و همین نوع در تراکیج همیشه رعایت میکردند
 و عرصه بعید میشد و در بند کرده بخواندند شخصی قبول صورت و خوش آواز را حلقه کنانیده بودند
 بیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیرین تنگ آمده گله های میکرد پس فرمود در جواب نواب
 محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دارا کرب بی شجاع جان را است از کفار نه از مسلم رام پویر
 و لکن و غیره دارا کرب نیست از کلکته تالاهاور همه دارا کرب باشند در جواب آن بزرگ گنج
 ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند خیال حضرت یوسف مگر در
 گفن مگر امیت فرمود پس با استدعای ایشان بر لبه حصول تقوی فرمود **اللهم یا مفرق**
القلوب ثبت قلبی علی دینک طاعتک اللهم املکشی تقواها فزکها ائت خیر من ترکها
 هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از دوا و خوف مرگ شهر را گذاشته با آن طرف رفتند ارشاد
 شد منع است مُرد می عرض کند که سولے ممنوعات شرعیه از آدمیت و وفا بعید است
 استاد و مرشد و اقربا و احوال را گذاشته رفتن فرمود این امتیاع آمده پس فرمود که سابق ازین بیان
 چنین امر مردم قضاات بسیار میشد چنانچه بزرگ از قضایان و حیدالدین نام از مولوی شایسته
 صاحب بسیار آشنا بودند و قتی که قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله مولوی
 صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب مشرق بود یک نیمه بدست گرفته باراده آنکه

اگر کشته شیم خیر و الله همه مولا و صاحب هر چه خواهد شد اما اتفاق آنکه در وجود چنین آشوب
 عظیم سلامت رسیده آن مکان هم هنوز قتل نکرده بود که مرده آن رسید پس فرید سے
 عرض کرد که اکثر مردم اراده و فایده و فایده ما حال در نقیصات می نمایند چنانچه مقبضه محبت شیخ مبارک
 الله و وفای شان با وجود مخالفت بسیار غوث شوق گردید و مکرر دعائی خیر کرد و مشتاق گردید
 معنی صدقه ارشاد شد آنچه از جنس طعام با نقد نیاز بر تقرب الی الله عموماً نمایند صدقه است
 آنحضرت بخیر و دوا آنچه نیاز بر تقرب مذکور تخصیص یوم با شخص نمایند بدیهه است بخیر و تا آنکه جمله طعام عموم
 صدقه باشد بلکه بر هفت هشت نوع طعام عموم که صدقه نمی شود مثل و کینه و لویه را نام برده
 فریدی را ارشاد شد که بسم الله سمیری سامری سمرقانی اند و تا تقویر کرده بر یک بند غول بویا
 فلان رابده زیر ناف بلکه بجانب پشت بند و بی بسم الله او آدابها اما سمت سمیری سواها بواها
 سامری سمرقانی اند و تا تقویر و جوفت نیاز بر کلخ مالیده کلخ ند بور بر سده عرض مذکور بالست
 فریدی عرض کرد ارشاد فرمود که برای تب و لرزه کسی را نوشته دهم بسم الله الرحمن الرحیم
 قلنا یا ماکون فی من دا و سدا مک علی ابراهیم بسم الله الرحمن الرحیم فی ذی الله ان یخفف کلمه
 یا غفور بسم الله الرحمن الرحیم ذالک الخفف من تکلم و رحمه یا غفور یا غفور
 بسم الله الرحمن الرحیم الان یخفف الله عنکم یا غفور ارشاد شد که قصه شعریات که رشته
 خطای در فارسی و سوین در هندی گویند و ما هیچ هم فارسی فصیح است یعنی نسبت با آنحضرت حضرت
 فاطمه نمایند صحیح نیست فریدی را ارشاد شد که برای بند خون بواسیر لا یبقی و لا تدن
 در سطر ادل و سطر دویم کاغذ سفید در میان گذاشته تو احمه للبشر زیر چارپائی کار و بالائی کاغذ
 مذکور در زمین زند بالائی آن آوند گلی سرپوش کرده بران چارپائی بنشیند بحد برای حاجت
 نهر جا که خواهد رود و باز بیاید و بنشیند اگر کار دسته آهن یا شد بهتر هر طور خون که از بدن جاری
 باشد بنده گردد و فریدی عرض کرد که چون بنده تقوید یا علی نماید و بهتر شود و هم
 میخورد باز دل نمیخواهد ارشاد شد نه دعا و دوا همه یک حکم دارد گاهی میشود گاهی نمیشود

بکافه

بکافه در آن خون بر آید

در سطر ادل

بکافه در آن خون بر آید

بنابر حکم خداوند و ادعای هر دو بمقدور عمل باید آورد آئینده اختیار خداست در عدم قبول هم
 حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی باران خواهد ریختی نخواهد در هر دو عمل تعارض شود
 حسب تذکره ارشاد شد که زنکه در مسجد بنویس چاروب کشی میکند ناگاه مرد وقت شب
 و نقش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند برقرار رفت و نماز خبازه خواند بجانیه نور سعت
 قبر رسید بسبب کدام عمل است عرض کرد از چاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار
 آمد باز فرمود عین کردنی الواقعة در هر چه حکم تاثیر کیسان است آنچه محسوس است کم عقل
 می شناسد و معقول بسبب عدم اتقن متکبر میشوند خلاصه آنکه بنابر کجا آوردن حکم دوا و عاسی
 باید کرد اعتماد بر خدا است هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعضی امر متعلق بعضی کرده است چنانچه موسی
 علیه السلام را در دعا است رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز بچین شد باز بی علاج به
 شد باز حکم شد که نزد طبیب برو موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کار خانه طبایب
 را از ضایع کنی بیکد و بار خلاف هم کردم شخصی عرض کرد که طعام دادم و طوایف برابر است
 ارشاد شد که اگر دادم چیز می نواز در حرام است و طوایف زنانه و محش بگره عرض کرده اگر
 خواهد بدو حلال خواهد شد گوا داد از همون مال حرام کند جائز است و بقال را که عوض بگیرد و یا فرود
 را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یار دکن یا بچار پایه و غیره نه بد شخصی پرسید که لقمه دادن
 در فرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند اصح همین است که لقمه باید
 داد اگر غلط گوید که معنی تغییر شود مثل آنکه نعبه ملقه فرض است و الاستحب ارشاد شد
 که وصل ن قبل ابر خوب نیست اگر چه نماز نمیرود و ارشاد شد که قصه سیف الدین
 نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار غمرا و چنان خواندی که همسایگان بیدار گشتند
 همه شب زود در هر باره صبا شسته
 غرضه و راه اسکاچ خیال افراشته این
 بعد اصلاح فرمود مو تراشی بتراشید سرم
 همه کن خواب احت من تبلا شسته
 هر چه حال سلطان بدل گدا شسته
 بیخ از قاعه بیداد نکرد

بوست برکت ز سر آن نظام
انقدر بود که پرگاه نکرد

حسب تذکره ارشاد شد که قوالی پیش بزرگے شعر خواند

مردم شعور و دهنان خوام شد تا بوسه زخم بر لب آنکه که بخوانی بپس خوش شد و بیسکه دیدن آن شاعر
خجانه اش رفت او گفت مرا به بخشایش دعا کرد او را بخشیش رسید پس فرمود که عجب حال است

که این قوم با وجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بی کیفیت میشوند پس فرمود

عید گاه ما غریبان کوئے تو انبساط عید دید روئے تو

صد بلال عید قربانت کنم لے ہلال عید من ابروئے تو

باز ارشاد شد لیس العید لمن لیس اکجید لمن العید لمن امن من المؤمنین العید

لن ركب المطايا بل العید لمن غفر له الخطايا ارشاد شد کہ صدقہ فطر اگر تکفل قوت والدین

است از طرف نظام ایزت شان ہم ادا نمایند و نقد ہم اگر بدہ مضایقه نیست عند التذکرہ

ارشاد شد مستطاب بر سر در این نکته خوش ملایند کنز شافی می رسید اقبالین روایت شخصی

آندہ عرض کرد کہ سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالاً هر جا کہ میردم کافر

شدہ می ایم ارشاد شد اگر باین یقین نزد بزرگے می رود کہ خلاف تقدیر خواهد کرد از اول

کافر شدہ می رود و تقدیر چنین است کہ ہر چیز بخواید می کند چنانچہ قصہ حضرت امام حسین علیہ السلام

کے بخواستند کہ چنین شود آنحضرت سہ نوبت دعا کرد کہ تقدیم خلافت علی بر ابی بکر شود و

تقدیم ابی بکر شد آنحضرت دعا کرد کہ امت ما ہم قتال و جدال نکنند ارشاد شد کہ خواہند کرد

مقبول نشد ارشاد شد کہ در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فہیدہ اعتقاد

باید کرد و باید فہیدہ کہ نویسنده حال اولیا سوائی کرامت و خرق عادات کے میتو لید ارشاد شد

کہ برفتن عطش خود ہمیں کمال است حالاً ہمیں دعا باید کرد کہ عطش رود بسیار کسان ہستند کہ بہ

تکیہ نشسته اند باز فریدی را ارشاد فرمود کہ یاد داری حالاً وصول ہمیں دفع عطش

است بسیار سخن نچتہ است ارشاد شد - انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم گئی است که بروی گناه محال باشد یا وجود استعداد گناه محفوظ گسی که از گناه ممکن بود و گویا واقع نشود اول مستلزم محال است مدعی ممکن غیر واقع ارشاد شد که روضه حضرت
 غوث الاعظم را که کافی گویند تاریخ یازدهم بادشاه و غیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام احد
 و فضا یادمید و آنچه حضرت غوث در وقت غلبه حالات فرموده اند و شوق انگیز بے مرامیتانغرب
 میخوانند بعد از آن صاحب بنجاه در میان دیگر و اگر داد و میدادان نشسته و صاحب طلقه استاده ذکر هر
 میگویند درین اثنا بعضی را و چند سوزن بهم میشود باز چوبی از قبل سابق خوانده آنچه طیار می
 باشد از مثل طعام و شیرینی تیار کرده تقسیم نموده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شد
 شب یازدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
 اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صدر رکعت بعد از حمد لله قل هو الله یکبار به
 پنجاه سلام یا در رکعت بده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث ضعیف که در
 آن هیچ نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد از آن چهارده چهارده
 بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سوره الفلق و سوره الناس و یکبار رایتہ الکبری و یکبار رایتہ الخری
 علیکم بافتنم خوانده و عذر حق خود را قریب خود و احیاء کند و نیز فرمود - که این یکبار خوانده یک
 دعا در حق خود هر که نماید یا از هر بار خوانده یک دعا میکرده باشند قبول خواهد شد ارشاد شد
 که هر چهار فقره که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر میرم است مطلق را داخل نیست مگر در بعضی جا که
 از آن مطلق نبود چنانچه قصه آنکس که روزی در تمام سال که چندین بود همه یکبار گرفته لقمه کرد و
 باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه را بجز و گفتن بعضی لیکن ناز تقریر بنده ارشاد
 شد المعاصره سبب المناقره ارشاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
 در هند و ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت نمی باشد مگر مولوی عبدالعلی
 صاحب راعریه سید که تجدید جمیع از شیخ واحد آمده ارشاد شد که آن اگر نوزد
 باشد عکاف طریقت یا شریعت چنانچه کرده باشد واجب است اگر پیروی وجود بنود از خلیفه و مرید

یا هر طریق که انتخاب چنانچه بزرگ بود که از کلاه و دیگر پارچه هر روز بیعت میکرد باز فرمود کتابهای
 این سئله مثل اب المریدین دیگر اند و این فن دیگر و علم دیگر است در جواب سیاهی ارشاد
 فرمود که نیت روزه رمضان شریف در روزه نفل در روزه نذر غیر معین تا دو پاس روز است
 مگر نیت قضای روزه در روزه نذر معین از شب می باید ارشاد شد که قصه چرا جابجده که
 مشهور است از بست کس شنیده باشم و بسیار مشهور هر چند که تقریر این سخن آتخوان فروشی است
 مگر بیش شمایان که مرید و مولوی صدرالدین بودند امیست که خواجه سلطان عامل دومه
 دارخرانه بنگاه که مرید خاص و عاشق آفتاب بودند و نعلی سپه خوب که بهتر از آن کم پیدا شد
 خرید بودند باینکه درین امر بصارت بود آوردند فرمود عیبی قوی ندارد که زیاده از سه روز
 نخواهد زیست آنکس بسیار بجا جفت نمود و قریب تلف رسید بیاس خاطرش از عمرزنگه بدل ساخت
 چنانچه بحر حق او همو دم مرد و غیر فرمود که حضرت آدم را جبر از جمیع انبیا حضرت داود و خوش آمد
 بر آنست که او شان را هم خطای افتاده و از آن پشیمان گشته ازین جهت مناسب است
 باز فرمود کارخانه حدیث عجیب است بخیال علمای ظاهر بنی آید با هر کس معامله جابگاه میشود
 باز فرمود که امشب همه آمرزیده میشوند مگر آن کس تا که توبه نکنند یعنی بکشند هر که مشرک باشد
 و کتیه دارد و طالیف و غیره زانیان و حقوق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و شکایت از والدین
 فرزد حسن رخ بازار بریدن زلفت زشب هر آنکه بکاهد بر وزانند
 از اسطور پرسیدند که افلاطون چگونه سخن بود گفت بے مبالغه **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ** ارشاد شد
 قاعده خواندن تهر آنست که از آخر خواند چنانچه در سجده گفته پس از فاروق و عثمان جانشین آمد محمد
 را ارشاد شد حضرت دهل کف دین داد جنت مدست که آباد باد اگر شوند نقصه این پستان
 که شود طالع هندوستان فرمود که در وقتیکه خسر گفته دهل پیمین بود که بچو نظام الدین
 اولیا سلطان المشایخ موجود بود که میگویند چون آدم داخل عیث پور میشد حالش دگرگون می
 شد حسب گفته کرد فرمود که سید حسن رسول شما هم صحر جبر شریف بود و بسیار دوست بکرمط

هم میکردند چنانچه روزی بر لبه ملاقات رفته بود بر چهارپائی نشستند و گفتند که چنانستند که چنانستند
 تا مردان شما خوش شوند جدم فرمود هرگز ناخوش نخواهند شد چرا که سگ و گربه همیشه بالائی یا
 بر بام می خراشد بسیار مخلوط شد و قوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچه خوش هم گاه
 بر زبان می آورد و دو سه قصه ابتدا و انتها بیان میکرد بلکه در خوشی کرامت هم میکرد پس قصه
 سگ و حمل شانه را می دوست و هدایت از کو دکان هم بازی میکرد قصه عالمگیر هم گفت
 یا رسول الله گویم که همان تو ام مافقیه سی طعمه غوار ریزه خوان تو ام
 بر لب افتاده زبان گرگین سگ ام تشنه جان آرزو مندی کنی از سحر احسان تو ام
 بزرگه سوال کرد که اعمال سفلی قوی تاثیر و اعمال علوی ظاهر اضعیف الاثر اند خوب
 چیست امر شاد و شد در شرع شریف منع استعمال سفلی از جهت نقصان دین است
 نه از جهت انکار تاثیر مثل حرمت اکل سگ که تاثیرش بن است و وجه تاثیر حلیه آنست که حوال
 و زور با پاسبان و غیره زیاده از باد شاه و وزیر میداند پس تدبیر از عدالت بدیر می شود
 و تدبیر اندو با پاسبانان جلد بخین باید فهمید مثل موافق است ارشاد شد که طریقی فرق خطره
 نفسانی و خطره شیطانی چه طرز باید کرد یعنی شیطانی آنست که کجای نمیکند و نفسانی کجای میکند
 اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند و الا فلا مثل اگر چیزی میدهد به نیت خالص خرج مینماید و اگر
 بسبب دریا میدهد که نیت خالص خرج مینماید و نیت بد و خطره نفسانی آنکه کجای نماید بزرگه پرسید
 که کدام شد اینهاست فرمود نفسانی چرا که کجای میکند مثل جنگ انگریز و مرهه باز فرمود خطره
 نفسانی بشکل دفع می شود جنگ صفت مینماید داد بفراد می نماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و
 فرزند و لباس و اسباب باز فرمود در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز نزد
 حَبِّ الدُّنْیَا کَرَّاسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ باز فرمود و زنی شیطان نزد حضرت یحیی پیغامبر که گاه بقولی
 پیغامبر قصد گناه هم نکرده آمده آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت
 شیطان فرمود چرا آمده گفت برای مشکلی و آن آنست که بعضی مثل گا و بهر جانب که میخواهم

می کشم و بعضی مثل شماعباد اسد المخلص که بر این دخل ندارم اما آنکه او شان را از محبت کمال و چهار
 روز و سال دو گز می بکاردی ستم می سازم ناگاه خوف الهی غالب میشود و باز می ماند و گریه و زاری
 می نمایند باز فرمود که کار شیطان آسانست کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر آمد و تلاوت
 قرآن و علاج دنیا زد و علاج خلق غزلت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اسد اعدا و نفسک
 آنست بکن جتیک که فهمیدن علاج آن دشوار هر چه خواهد هرگز نباید داد مگر در پرده مشرع
 عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است که او لیا را هم ازان می برد چرا که این عجب تعلق اعبادت
 دارد کسب و کمال چه عجب خواهند کرد قوی بنابر تمام جتنی نوپیدائی خود آمد حضرت سلام الله یا
 سلامه الله فرمود بعد ازان قوال مذکور را فرمود که چیزیست از دنیا سیری بخوان در مدرسه شریف
 چیزیست سرانیده چیزیست دیگر شروع کرد فرمود همون سابق را باز خوان تا دیر می خوانده بار چیزیست
 دیگر شروع نمود فرمود همون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بلند
 راستی پیدا گشته شاید که کسی سخن کرده باشد فرمود که خواهی آمد تدبیرش کرده خواهد شد باز قوال
 عرض کرد که چیزیست از اشعار عربی خود بر آن سرانیدن بنده را ارشاد شود فرمود مدرسه نیست
 که عربی باید هستی برای این امر خوش است باز احاج نمود فرمود مضائقه نیست گفته خواهد شد
 بعد یکدیگر و گهر می خطاب بسمت مریدی کرده ارشاد فرمود سابق در دسری که داشتم از استماع اهلوش
 زایل گشت که سر بردن جانب قلب نمود که کشا گشت شخصی عرض کرد که بعد مردن عرصه
 بست بخور شده که قبر نه دم گشته دست نمایم یا نه ارشاد فرمود که مضائقه نیست اگر نتوانند
 مرده را هم کشاید لیکن پرده کرده و مهر و معاینه نکنند ارشاد شد که کودکان که هنگام شمی مردمان
 را مضافه و قد میبوس شدن می بینند خود هم همو نظور می کنند فرق مقلد و محقق همین است
 محقق آنچه میکند دیده و فهمیده میکند باز فرمود که تقلید هم خوب است بسا اوقات بکار می آید پس
 قصه نقل حضرت موسی از کتب صوفیه نقل فرمود مریدی سوال کرد که بعد مرگ علاقه با بدن اگر چه تنگ
 گشته عامی باشد یا ولی می ماند یا نه ارشاد فرمود که البته جائیست که اکثر اخبار میباشند می ماند ولی

نامشغول از توجه روح میگویند از توجه به هم ضروری نیست چرا که مثل نور آفتاب خواهد بود مگر در جا
 های ناپاک مثل کوچه های تنگ نباید خواند بزرگ را در درسه شریف در وقت بود آه میگرد
 ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آیین یعنی آه میگرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
 بگذازید و اگر آیین هم سستی از اسرار الهیست بدان استراحت میگرد بیمار **اشحار**
 بجان جان جهان این گشایش از جن بیرون روان شد جان مرغان چمن گونی ز تن بیرون
 در جواب سالی ارشاد شد که جماعت هر چند بجایست متعدد در یک مسجد درست نشود مگر نباید
 خواند هر نیمه را را لایق است که فرض یکجا خوانده تراویح را بجای بیاورند مختلف خوانند شخصی عذر
 کرد فلان مرض تازه باید کرد ارشاد شد یک قوم امراء است که از شان ایشانست که در
 اندک مرض جمیع اطباء و ادویه و غیره استعمال میکنند و جماعت فقرا و غر با دست در شان ایشان
 است که چندان چیز نمایند و بعد دو چهار روز اگر طبیعی یا غریبی دوا بدین چنین یا بیمار دوا بقول
 دوسه بخورد و استعمال نماید چنانچه بنده را کثرت اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الهی همه ادویه
 و اطباء آنحضرت را موجوده اند مگر ریخ اختیار میکنند دارند فرمود غیر ریخ را کت اختیار میکنند این چنین
 سخن است برای گفتن مگر اینکه در میان دو ریخ از ریخ را اختیار میکنند چنانچه از ریخ رجوع باطباء
 و تلاش دوا و غیره ریخ اندک جسدی قبول کرده میشود همچنین دوسه مثل فرمود چون در تراویح
 آب آند و امام قرات کم نکرده لباس مردم ترشند بعد استماع آن ارشاد فرمود که جایز است
 ترک نماز کرده بجای محفوظ رفتن خصوصاً در وقت ریخ بعضی و نیز کم خواندن قرات و اکتفاء بر
 اتا اعطیناک الکوثر بهتر است ارشاد شد رحب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
 رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفته رابع الرحب اقول شهر صومکم دیومم بخرم فرید
 عرض کرد که فایده طے سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد که حضرت
 مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما را عنایت شده بچگی نبود دیگران گویند که
 ما را هم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر تذکره شان نمیکند پس فرمود که چهار فایده خوب

یکے آنکه از الحاد محفوظ می ماند چرا که چون پیش از فنا بعضی را توحید منکشف میگردد بطرف احاد
 بعضی رجوع مینمایند و اینجا اکثر نمیشود و اگر کسی شود بر توحید شهودی محل میکنند دیگر از خاصه ایشانست
 که آدمی متشرعی باشد پس فرمود که دوسه قباحتم هست اعلی ترین آن اینست
 که بر همون اکتفا می نماید و چیز کم را بسیار میداند و عجب و پندار هم میشود لیکن این همین است که
 از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل
 علم ظاهر مثل علم باطن هم باید فهمید باز فرمود هر چه شود محنت است همه بهتر اند ارشاد فرمود
 که بعضی بزرگان ملاستے هم بودند چنانچه بزرگے خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز
 صوم رمضان شریف از دوکان نان بانی که پسر غلامش بود و خود مضطرب و بی بس نان گرفت
 خورد و خلقت متعسر شدند از عذاب خود حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس تصد مولوی روم
 شمس تبریزی همچنین است که مولوی سواره میگذاشت و ایشان غریبانة استاده سوال مسئله میکرد
 چنانچه از مولوی هم پرسید غالبکه مسئله توحید باشد پس مولوی هم داشت که شخصی خوبست
 شمس الدین هم داشت موافق علی دلالت بر یک است سوار هر دو بخانه رفتند چون مولوی بسیار
 خوش شده همان داشتند وقت شب شراب طلبیدند و گفتند تا محلم زنکه هم باید پسورد و خر خود معه
 شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت و با هم فائده ها بود مثل پسر
 تعریف مینماید **مثنوی** چون حدیث ردی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سرور کشید
 واجب آمد چون که آمد نام او شرح رفتن از انعام او و شمس تبریز از حد الدین گمانی
 است و مولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه باز در جواب سائے فرمود عیسه بود نش و تولدش
 از خاک منصرف است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گویان غلط است
 که تصنیف مولویست خوب میفرمود باز فرمود در مقامات شمس تبریز خوب دیده ام
 که با خدا دیوانه و با محمد هوشیار است لغت خوب میگویی با خدا هر چه میخواهد میکند ارشاد شد
 قصه عجیب است پیش حضرت والد ماجد بقسم غلیظ میگفت یعنی کشیری بطرف ملک دکن رفته

پیش راجه در فرقه باور چنان نوکر شد بعد مردنش موافق دستور آنجا بجمعه جماعه خدام خاص این
 کس را هم در سردایه بنادند چه می بیند وقت شب دو فرشته همیست چنانچه در حدیث است آمدند از
 خون آنها بگوشه رفتم معلوم نیست ما راجه چه سوال جواب شد آخرین او را میزدند اعضایش بریزه
 ریزه شدند ما همه بیوش شدیم و بعضی مردند و من کلمه میخواندم دو فرشته با جانب من دیدند و ما را
 بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند باز چه از اعضایش که به بدن من ریزه شده رسیده
 بود سوزش آن نمیرفت هر چند معالجه کردم به نشد در دلی آمدن پیش بزرگان و اطباء رجوع کردم هیچ
 فائده نشد مگر عم شهاب و رضا محمد درود فرمودند تا اینکه بردست لقت زده برانجامی مالم تسکین نیاید
 سخت تنگ هستم در جواب سبیلی ارشاد شد که از من تو که مرده بعد از دلت دین که حق عبد است
 تخفیا اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت دواتا نگندم شرعی که معنه و تر و دازده آثار میشود و برای روز
 ماه رمضان شصت آثار شرعی و بر سئ زکات هم و بر سئ حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکس تا آنکه
 اگر می بود آنها را میداد بر و میباش فرمن بود باید داد ارشاد شد در وقت اضطراب یا ضرورت
 مثل فاقه و جامه عیانی یا خانه یا بر بادی کشت یا بر بادی آنچه در آن مبلغ خرج کرده شود دادن
 جایز است و مواخذه نخواهد شد ارشاد شد استین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده نمی
 باید مگر بنا بر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد که در وقت مادی و حادثه پیش آمده بود سئیکه آنکه
 قاضی قصبه سونی در صوم حقه می نوشید میگفت کشیدن و خان موافق روایت هدایه جامی گفته
 اگر خاک و غبار در دود بسیار بخلق رود و صوم می رود و خلق اتباع او میگردند هر چند بنمایند که میان
 دغل داد خال فرق است لیکن نشیند آری اگر در شکم و غیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه
 کشد و فدیة دواتا نگندم میداده باشد دیگر چند افغانان بافغان امیر فتوی و روایات
 بنا بر جواز مغفروشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسیدنی الواقعة در روایت
 اشتباه میشد لیکن غلط است و تمسیدن مغفروشن غیر جایز و در جواب ارشاد شد که خواندن سوره
 انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بخت سوم رمضان شریف بنا بر دخول جنت عمل

مشایخ است در حدیث نه آمده و اگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
 بهم باید رسانید و در آن مشغول باید بود بانی موافق استعداد آنچه مقدار است بظهور خواهد رسید
 ۵ حدیث از مطرب میگردد و از در بر گترجو که گس نکشود و نکشاید بکبت این معمارا و
 ارشاد شد جامع قوه نسبت و کشف حدیثی بود و در چنین کس کمتر می شود هر که نسبت
 بقوت میباشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام برد هر یک را
 در حصول این امر عن کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود اصل رنگین شدن
 دست که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آمد نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست باز
 فرمود کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت و غیره میسر میشود مگر کشف حقایق
 القای نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید هر یک را حال شاه روشن علی
 صاحب دهنگوری عرض کرد و تاثیر صحبت و بعضی کشف گوئی و بعضی صدور خرق عادات ارشاد
 شد عنایت باید انکاشت باز هر یک را فرمود که پائین جاربانی منسین چون نشست
 فرمود ۵ صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که غریب بسیار خوب معلوم شد و در
 ۵ سر و دند شهر هر جا که کتم خانه ترا یا بم آبخانروم هرگز کجا بخانه ترا یا بم
 شاید از جامی است ارشاد شد که برای تفریت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت می فرمود
 حدیث آمده چنانچه که در کمال مرده بود و آنحضرت تفریت فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده
 که کتابت بزنان نیاموزید و رسیدن سیاموزید و بهترین عورات رسیده و بهترین مرد تیراندازان
 در جواب سابی افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد برادر زاده می نهادند
 چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخروم عم حضرت ام سلمه که خالد پسریش و عبد الله پسریش سلمان شده پس
 عبد الله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد و کابل را فتح ساخت از افغانان
 آنجا قراست کرده قلعه حسرتی ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عبد الله بن مغیره بن
 خالد باشند محققی ایشان آن نام بر یکی خود قرار دادند ارشاد شد که در ملک چین گریه

کثرت می باشد و موش بسیار جری شخصی از والد ماجد نقل میکرد که همراه من گریه بود تا جای
 که در چین میروند رفتم دیدم که گلوله بازان در وقت طعام را چه برای رفع موشان می
 استادند من گفتم جانوری در هند به پالصد روپی می آید از آوازش موشان می رمتد
 چنانچه فرو ختم از آوازش بالکل موشان رمیدند شخصی اعتراض نمود که بے دیدن گریه موش
 چنان گنج است ارشاد شد بزیاسپ گاهی شیر یا لگ را دیده است که بالطبع میرد گاه گاه
 بعد عرصه احوال بزرگان از که ام کتاب می شنید ارشاد شد که روزیکشینه بر قبر معروف
 کرنی اجماع کثرتی شود و یاران شفاعی بایند عند الله ذکره ارشاد شد که هر چند حدیثی
 درین باب ندیده ام مگر میدانم که اگر کسی روزه نفل بدو عت یا گفته کسی افطار کند بهتر
 است نزد امام شافعی غلاماً للمنفیته قضا هم نمے آید به بزرگے ارشاد شد صبح و شام
 شصت و دو بار یا تحمید میخوانده باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاؤی و آب
 ندارند اگر چه عجله میگویند در جواب مریدے ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
 لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الی آخره صحیح نیست با هم در اشغال میگفت
 ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود ابی بکر و عباس همه طویل القامت بودند
 عقل الناس ارشاد شد روزے میان صدیق و فاروق مرتضی میرفت گفت
 نَتَّ بَيْنَا كَالنَّوْنِ فِي كُنَا جَوَابُ شَدَّ كَوَا فِي كَمَ لَصَا كَا مَرِيدَ عَرَمَ كَرِدَ كَهْ اَمْرُ مَوْلَى
 نبل درس میگفت که حکم سحر و اناکیدان بگردم عرب بود که کمتر میخوردند و روزه بنابر کم خوردن
 است ارشاد شد که امروز بسیار صنعت است سخن مختصر آنکه اگر خوردند گان سحر اقرار بخلیف
 پنج خود هانماند سخن ماحق است و الا لا پس فرمود بیک فائده سحر خوردن آنست که بیدار
 و ایدر شد ذکر خواب که در نماز خواب کرد الاقل خلاف عادت خواهد شد پس وقت خوردن بخورند
 فت خفتن و آرام میخورانند و این تغییر بطورے فرمود که آن مرید بدل خود عهد کرد که همه
 نمیده و فرموده مقتدایان خود بعمل باید آورد و نباید گذاشت و قبول بدل باید نمود و کواقل

حقیقت آن نوشتن نکرد و اگر نیت در خلاف آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
 هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلاً وقت تحریر مقرر باید شد و یک قبح آری یک
 خرابی باید خورد و هر دو عمل درست آمد و مدعا هر یک حاصل نشد ارشاد شد در حدیث آمده که
 مَنْعَةُ الْعَالِمِ الطَّيِّبِ وَالْجَمِيِّ ارشاد شد خراز و فاراگویند که در سمری افتد و در تذکره قتل و شاهی
 و غم جوهر شدن شرفای شهر کهنه و جواب والد ماجد فقه امام علیه السلام و بیرون کامران هر
 فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضیلت سبقت و تبرج او شاه
 حکیم علوی خان که واقعی همچو طیب پیدا نمیشود و معاف کنانیدن نورهای مصادر و جمیع ارباب
 نشاط و خواندن شعر نزد پیش شاهنشاه مشهور **س** شمع میگوید با بل نبرم با سوز و گداز
 و سر بریدن پیش این سنگین دلاان گلچیدن است و نیز در ذکر من فرمود که رونے
 بخانه سنور خان سپهر روشن الدوله می سرانید که سواری شاه پسکه آمد مردمان پنهان کردند
 بزور و بر و بر و شده عرض کرد که سماع من نشنید چون چشتی بودند شنیدند چنان این بیت
 حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بیویش گشتند **س** من خود چسند آنکه مینایم هم
 و تو هم چندانکه مینایی هستی روزی در فراخ امیر خان پُرسید خایه غلامان خورده بجا
 داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش لحن میشوند چنانچه
 در عهد صغریه خطیب از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بیویش شدند و بعضی
 نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنرا که سخت دل بودند میگفتند که آواز من همچو تیر در دل
 میخورد ارشاد شد در حدیث آمده که در آخر زمان قوس پیدا خواهد شد که قرآن را تغیر همچو غنا
 خواهند داد و در باشد از آن و آنحضرت فرموده قرآن را بطن عرب خوانید اگر چه بستی
 و بلندی در لحن عرب میشود و مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و خوانید لحن یهود و بد فرمود قرآن
 خواننده را بطن در آگ ارشاد شد که نوشته اند راست و دروغ خدا دادند که روزی
 دارا شکوه حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بستی پنجره را بر آمدند باز ارشاد شد که در دلی حکیم

شاعر بسیار اندوختند و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواضع بسیار می
باشد و همین را علم دانست و در تذکره تحفه اثناعشریه فرمود شخصی نوشته بود اندک کثافت کو بیابان
ذَهَبَ کَوْنِ نَهْ لَکَانَ الْبَکِیْعَ الْمَجْنُونِ عِنْدَ التَّذْکَرَةِ ارشاد شد که هنگام سفر می که
مغظم حضرت والد ماجد را در ملک راجه پوتانه ثبوت پیوست که یک کشتل مثل کپوه خورد بود از
جهت زهر رنگ سبز بنظمی آمد و هر که ایشان می زد می مرطاز ارشاد شد که ملاجمالی
سهمصر بادشاه بابر و سلطان سکندر بودی صاحب مقبره و حضرت قطب الدین که در آخر
بکمال مشیخت لبر می برد اول سرو پا برهنه میگردید قصه بکوجب با مولوی جامی که بحال برکت
و ظاهری سهروردی بود و مغایب میگفت پرسیدندش که بنام خودم معاگفته گفت خدا
فرمود جمع مال و عدده بود و نیم مال و عدده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
کسی بر قبر جد شریف مراقب شود نسبت ابو العالی معلوم میگردد چرا که از حلیفه ابو القاسم
صحبت یاد فایده یاد داشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد از افطار و سحر و عدم
تخمیدن مغز و دشمنی و عدم تشرب عرق با دیان و غیره روزانه در چهار شریعت و چشم و غیره
درم بسیار بود و چندی ماند حکما و غیره احبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
که رویش بر زمین خالش می رس ظاهر اینست که می بیند و باطن از ان هم خراب تر چون
زبانی میان محمد اسحق صاحب بنیه و مرید و حلیفه حضرت صاحب نقله شنیده بودم و مشتاق
بودم که یقین آن از زبان فیض تر جمیل حضور شوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شخصی از
اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق هم خلل جن بود از وقت تشب
ستولی است و قریب مرگ شده و از نمیدهد و بسیار قلیقه و غیره بعمل آمده کارگر نمیشود ارشاد
شد که رومال دم کرده میدهم بر گلویش اندازی هر چند من عمل و غنیه بخوبی نمیدانم
و سرچ و دایم بر آورم مولوی رفیع الدین کرده اند و خود هم در آنجا هستند شاید که حیا کنند بگذارد
و آن نیز باید دریافت که در وقت زائیدن مرضی که آنرا که گفت نامند نباشد خدا محفوظ دارد

علائش بخت خون نفاس بخت میشود آنکس عرض کرد که مرص معلوم نیست و ملائش
 پیدایه و ابستدائی مرص چنان بود که وقت شب آثارش معلوم شد سوره جن در دیگر آفاق
 بخواندم صحت شد و ماند و تا که از جهت غلبه خواب بیدار نشدم بلکه غنودم باز خود کرد بیدار
 شده شریع تلاوت کردم باز آفاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضرانی است
 آوردم سوختم گفتم تو ازین فلیته می ترسانی شخصی را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
 پس بچنین شده که حال هیچ فلیته و تعویذ و رسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
 چه کمال برج است درین اثنا در گوش مریدے فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
 را نام برد که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشت و باز
 میگرفت چنانچه روزی در همین خانقاه جدا بسیار بخت ها نمودند که مردم دیدند و شناختند
 و متناذی شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که رو در عقبش کردم فرت
 در بند کنایندم همچنین با خبر گذاشت چون فلان کس که جوی سخاوست از جن خود-
 گفت مقابل آن کس را جواب داد که آنکس مقرب شانزده اجنه است هر اوقات مقاومت
 نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از چهاره میگردد گفت تاثیر عمل و غیره
 هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که همچو کس در میان
 اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخون آنگاه میباید آنجا کس گوید
 که بتقابل فلان کس با ساکنان و متوسلان اقربا احبا فلانرا بیدار نماید قدرش کم گردد
 لهذا میگردد پس روزی همون جن گفت که شما را ایندایم شود و حضرت فرمودند
 آری پس گفت بیرون دیار نه آمد پس آن غریبه همراه حضرت تا بجای آن بیمار رفت و
 معلوم کرد که بعد رفتن حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و جن گفت و به شد
 و گفت که یک عورت گلوئی سن گرفته بود و جن بر تن من مسلط بود و رجواب پاملی
 ارشاد شد که آنحضرت ورنیک طبع پاکدامن و وجه حضرت عایشه و غیره خورده است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع دیگر چنانچه صاحبان ظریف با پیرداستان و پدر بنابر
مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون جنت است بهشت ساله
کسری کم بود بست پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض درد بخار با و فحشا
دنب بلکه لوزه بسیار از توجه به میشود و جمع مفاصل و جنون و بواسیر و استسقا
و غیره رفع نمیشود ارشاد شد که تقوید و مقدمه است و درد و غیره دفع می‌گشت
و در مقدمه روزی و غیره کم و در حب و نفق بسیار کمتر ارشاد شد که وصیت
نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمانه
بضعف می‌باشد در وقت دفع امراض تدبیر باید کرد که ارجح بزرگان سلف را به
پشت خود باید گرفت این را هم بطی و توفی باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
این امر است باندک توجه و خصوصیت و محبت مدد میکند چنانچه استحضار صلی الله علیه
و سلم جناب حضرت علی مرتضیٰ کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
چهارمی را نام نگرفت از تقریر معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد یا نجم الدین کبری باشند
پس فرمود ملولوی روم مرید پنجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چو درین زمانه فنا
و بقا و غیره قوی نمی باشند فرمود با کلفت تمام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس انحراف عرض کرد بعض اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
حالا باشد یا سابق فرمود سری است که حالا اکثر قبای خیالی است مثل سلطنت خواب
لیکن آن بسیاری ثبات است و این فقط دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توجه
حال توجید دست دهد اینهم بجمله خیال است پس اینهم فرمود که آنچه شود باید کرد غنیمت
است پس خواند شهر گرد دل تو گل گذر گل باشی در بلبل بهتیار بلبل باشی
توجه روی و حق گل است گردوی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی پس فرمود از
قواعد مقرری است که چون نوبت و باله قوم بلال خور میرسد مرتفع میگردد و در آمد هوا

گلمری و عشق از شهید رشتوند در جواب سوالات شیخ طاعت علی عرف بزرگ میان ارشاد
 شد که چنان منشی گری که بر سر میان نوکران جایز و حلال است و حق برداری مکرده و سود
 گرفتن و دادن و در ارباب جایز و در الاسلام دادن بکفار عند الضرورت شرعی جایز
 در مقدمه غلبت و دروغ سوائے نگهداشتن جان مال بر اے خوش و نانوشت کسے
 غیر جایز خوش آمد بر اے جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جایز چنانچه
 خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص و غیره حتی الوسع نزد اگر سبب مبتلا شود
 صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید تحب و طعام شیرات جایز و از طعام مصیبت
 نبی آمده مقتضی نبی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنا بر خدا طلب عرفی
 غیر جایز و خدا طلب حقیقی یعنی رضا جوئی خداوند آنرا محض نیت مے باید و فرزندان و
 عیال مانع آن نمیدانند اگر شوند بگذار و شخصی پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
 و در آن الایش و نجاست الوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
 بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته بزدن بر بند حکیم اسد علی که فلان فلان
 تعویذ بر دروازه ها بنا بر دفع و با بای چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
 خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
 سابق نقشبندیه با غلبه قدرت و مزج چشمتیه بسیار لطیف بود لهذا در ادراک آن حظ
 بسیار شد و حال کنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد مرید عرض کرد که مردم
 بالعکس میگویند که نسبت چشمتیه کثیف است لهذا کثیفیت فرمود لایس چشمتیه لطیف تر لذت
 تر پس حکیم صاحب معنی بی رنگی پرسیدند ارشاد شد که بی رنگی مبرا از حالتی است
 که بکثرت معلوم نشود و گویا صاحبش گم میشود پس مرید عرض کرد که ایشان مذکور
 بی رنگی میکردند چون دریافتیم مرا هم آنچنان حالتها دست میدادند استم و شغل نمیشد
 و نیز و ایر فوقانی و انوارات مصطفی طریقه ما را هم دست میداد که گویا نامش نمیدانستم

پس فرمود بارگشته ام که همه حال همه بار ایش می آید اگر چه ناشن و تفصیلش و اندازند
 چنانچه من که سلوک بر سه خاندان بخوبی کرده ام مفصل می دانم تفصیل کیلے بادگیه نیاید
 کرد آنچه بدست آید عمل باید آورد چنانچه نقشندیه فخریه میکنند لطایف را دانم حال آنکه کار
 لطایف در قادریه هم میشود و چنانکه چارحرفی یا سه حرفی بنمایند برش همین است همچنین با بست
 تحتانی و فوقانی چشمتی خلاصه لطیفه نفس و روح و سر است پس فرمود اگر چه سلوک سوامی
 خاندان تلاشه نکرده ام مگر می شناسم و از کلام الله همه احوال بشرط فهم رسا معلوم میشود چنانچه
 سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقان را تسبیح کن یا خدائی کرده پیغمبر کن
 جای خود خدائی خود پیغمبری خود مرشد می کنند چنانچه اصحاب کهف را و مراد از عجب
 بودن قصه شان نهتن نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز
 همدین قصه فرموده هر کس را که میخواهم هدایت میکنم و کس را که نمی خواهم هیچ ولی و مرشد
 رهبری نمیکند همچنین معنی های درموز بسیار فرمود اینوقت یاد نمی آید بیا داند که فرمود آنها
 که شغل بیرون می کنند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدم در سیرنگی اندکی را هم
 فنا نده پس مرید عیض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت
 خواجه نوشته اند که هر که معتقد توحید و جود می نیست و ارفنا نمیشود و همین نور می بیند تجلی
 نصیب او نیست و تجلی آنست که منسوب بذات شود و الا نور است نصیب ایشان همین نور
 می باشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند شخصی آمده از طرف بادشاه بعد
 بندگی التماس کرد که چون و با باشد است من هم فردا چهار گهری روزبر آمده در مسجد جامع خواهم
 آمد آنحضرت هم تشریف آرند که دعا کنیم پس آنکس پرسید بجزرت در و با حایر است یا نه
 ارشاد و شد که منع آمده بنا بر مصلحت که مریض بے تیمار بماند و شکسته دل نشوند پس آنکس
 عرض کرد که شخصی بمرگ فجائعه وصیت مقروض مرد ارشاد شد اگر در نیتش خیال ادا بود
 خدا ادا خواهد کنانید و الا غیر اگر تواند و دانند ورنه اش ادا نمایند ارشاد شد

که آنچه بمقدمه بیع دمی و احراز سلم در محضه ملا الهیادش ارجح بدایه نوشته و علمای نصبات
 سفر من فتوی بران میدهند چنانچه بدستخط مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آباست
 من فتوی برین بنده هم صحیح نمیدانم ارشاد شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
 عاشق خضن بود و باو شاه چونکه خود بهم عاشق نور جهان بیگم بود لهذا عاشق را دوست
 میداشت پس برای دیدنش رفت او زیاده تر خسپید بادشاه بیدار کرده پرسید کیست
 گفت منم جهانگیر بادشاه گفت بر پنجپ پس فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
 خوب دیده که گویا بزرگه باجیه و دستار نعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که و بان
 شهر آمده است تدبیرش آنکه از مولوی عبد الغفر تر گوئی که نقش بر دروازه شهر
 بچسباند چنانچه بر هر شاه نژده دروازه شهر بچسباندیم خدا تا تاثیر بخشید از هر یک
 استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آنروز گردید عرض کرد که مع شاه غلام علی صاحب قبله بودم
 اول که مشغول نشاط سواری بودم بعد از هر چند خواستم بخیمت رسیدن نتوانستم از حضرت
 چه پنهنجا در میان بود و کجا ملاقات گشت ارشاد شد که من بر زنیه های مسجد جامع
 بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را خرج شد گفتیم پاس
 خاطر صاحب و نفع خلق الله چه مضایقه پس استدعا کرد حکم دهید که مولوی رفیع الدین جماعت
 کفالت گفتیم امام مسجد جامع همه حکم شماست او شان را حکم دهید بجا خواهند آورد پس رفتند
 طلبید و خواند من هم در گوشه دو گانه ادا کردم پس ما را نزد خود طلبید خواستم که توافع کرده جدا
 نشینم قریب خود نشانید تا هم یکو جب دور شستم تلخین توبه و کلمه و دعا بود پس ذکر خوبهای
 شاه غلام علی صاحب کرده گفتم طلب فرمایند چنانچه شد باز دعا ها کردیم خدا قبول کند
 پس ذکر در نگلیان شد که همراه بادشاه بودند ارشاد شد روز سه شنبه در بیت السلبید
 فلان کس نماز میکرد چون دست برای دعا برد آورده چند انگیزه آنجا بودند زبان خود استم لومی
 گردند که از کوی طلبند وجه میکنند اینها هم چنین کرده یا شنید پس فرمود حکم و اعانت قبول فرد

با اختیار او ست ممکنه کسی استنزا کند یا خوش شود پس فرمود روی در اول عهد انگیز اسک
 باران بود بادشاه پیاده پاتا عید گاه رفت و همراه هم حبیب در رتبت رفت اندک ایزد
 بود وقت آمدن انهم مانند نواب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابر و باران یا رفع
 آن شریف برده بودند گفتم این ایر که ناکاره بود بنا بر ذفع او و طلب ابر بکار آمد رفته بودم
 گفت از تقریر صاحب که بر آید غرض که استنزا کرد روز دوم هم بارش لشکر روز سوم خوب بود
 باران آمد چنانچه ترتیبی آدم نواب صاحب مذکور از شرم در بند کردند آواز دادم که در یکشاید
 کشادند گفتند صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و غدرها کردند از هر پیدی خطای
 نواب عبدالصمد علی خان که مرید حضرت بود ترقیم کنانید چون کاغذ و غیره خوب بود فرمود
 شیشه صاف اربناشد گوسفال گفته باش رند در دآشام را با این تکلفا چه کار
 ارشاد شد که بعد نزاع از ارواح اقرباء و احباب کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
 تلقی واقع میشود بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملانی میگردند از شهنش ارشاد فرمود
 که ترتیب منعکسه در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبدالغنی که خردترین همه
 بودند بعد از آن مولوی عبدالقادر از او شان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان -
 حالانکه کلان سال از او شان هشتم باری ماست ارشاد شد ملاقات اقرباء و احباب انداز
 میشود قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه حاجی آیند اگر خوش بیایند با تلقی میکنند
 و اگر قرصن خواهان گرفته بند شد چوید اربا و شاهای که دعوی ارادت میکرد و زنک اشتم
 نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورده و مرصنی شهرش آنکه بدر کرده دینند بارها حضرت بلامنت
 فغانند چون اهل غرض بودی پسندید آنحضرت یاد از بلند یعنی برور فرمود که از گفته تو او را
 بعد کردن می توانم اگر تو هم آئی ترا هم همچنان ماند اینک راهنی کرده بربا برور حاکم آن هم منع
 نمیکم از حکیم غلام حسن و غیره آغوه و مرید را طلبیده مشوره فرمود که از فسادان
 برادر مکر او ستار بندم و نیز ترا صنی آنها برای یقین سیک از تفرس میدانست هر یک ملاجی

نیدادند مرید سے عرض کردیم چنانکہ بعد انتقال حضرت شہاد ولی اللہ محدث دہلوی دستار بر
 سر ہر چہار فرزند ان نہادہ بودند آنحضرت پین عمل نمایند کہ سد باب شکایت و انسب است
 قبول فرمود بعد از ان مولوی عبدالحی و غیرہ صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزادہ ماہم مخالفت این امر نمودند
 مگر در سیوم حضرت دستار یا ہمراہ آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاہ غلام علی صاحب نواب
 پیر محمد خان و دیگر روسا بہون عمل بجا آوردند و در سیوم کثرت ہجوم مردم آنقدر بودند کہ بیرون
 از حساب است شہاد و یک خیم کلام اللہ بشمار آمد و زیادہ ہم نشندہ باشند و کلمہ را حاضر نیست شخصی
 از فرزندان مجدد از علمے گفت کہ بدعت است ان بزرگ گفت حالاکہ این عمل ہزار ماہ مردم از
 جناب مولو ای صاحب دیدند اگر خواهند گفت مردم قبول نخواہند کرد خاموش باشند ارشاد شد
 کہ می شنیدم بادشاہ فائزہ می خواند شاہزادہ سلیم و با بر و جلال بخت ہر سہ فاتحہ خواندند پس فرمود
 کہ ایشان را بادشاہ فرستادہ بود فرمود از طرف خود و اصالتا از طرف شاہ نیا بتا فاتحہ
 کردند و نہار ہنہ وند ارشاد شد کہ عامہ مسلم را تا یک سال از کلام اللہ و احادیث استنباط
 کردہ مے شود کہ علاقہ از خانہ و اجامی ماند و اہل تجربہ گفتہ اند تا سی سال مثل از وطنی بوطنی
 رفتن پس فرمود کہ رنج اقربا و اجبا مخرون ہم میشوند و مدد ہم میکنند چنانچہ قصہ حکیم فلان
 و بعد قضیے دیہہ جاگیر نشان صدر رویہ در طاقچہ و فرستادن نزد خواجہ عین الدین در
 بریلی و گفتن از خواجہ مذکور بیان کرد و در بیضم مرید سے عرض کرد ارستاق ہم معونت م
 رسد چنانچہ معونت خال من بہ سپ خود در مقدمہ جنگ بندہ و صلاح دادن و مشوش ماندن
 و از بندہ بار با گفتن کہ بہینم چہ طور میگیری پریمی پور و نیز تانہوز با وجود عدم موانع بدست نہ
 آمدن ان مکان عرض کرد پس فرمود و حوزت میراثی کہ مردہ بود زور سے مرا گفت در
 خانہ شہاد دی است مرا الظبیدید گفتم تو مردہ گفت خواہم را بطلب گفتم از کہ شنیدہ
 گفت از ہدایت علی کہ او ہم مردہ بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم کہ خواہش را
 بطلبند ارشاد شد کہ مردہ را بعد دفن بے ضرورت بکندن ممنوع است مگر زمین بعضی

معلوم میشود یا سیل آید و عرصه دو چهار روز سپرده را البته می باید برود مردم با اختلاف فصول مزاج
 می آما سندا ذکر عادت دخل قصه گو ساله برون شاهزادی بر بام بیان فرمود ارشاد شد
 اَوْ اَدْخَلَ السَّمْسُ فِي الْمِيزَانِ بَرْدُ الْمَاءِ فِي الْكُفِّ اِنْ بَسَ الْغُلَامُ هَيَّ دِغِيرَ بَيَانِ سَاخَتْ اَرشاد
 شد که کتاب نواد النواد نهایت مقدر است در الوقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
 مشتبّه است غالبکه نه باشد و این پنج نرگوار یقین فرموده اند و شخصی عمل درود بنابر زیارت
 آنحضرت درخواست نمود و ارشاد شد که نام درود خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
 یاز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که درین امر جد میکند دیرتر فیضیاب میشود و الا سهل هر که را
 مقدر است می شود و در جواب سیلی ارشاد شد که فرزندان کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
 مثل چار پایه که مال صاحب گاو و بز می باشد مگر شرط کرده باشد یا همیت بدد خواه جانب ثانی خرد
 باشد یا عید در یک رکعت سوره دراز دور دیگر کم مکرر است مردم میگویند ارشاد شد
 که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم و در آنجا نقل بهر روپیه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
 ارشاد شد که نرنجیب لدوله نه صد عالم بود اذنی بخرد روپیه و اعطی پانصد روپیه و سه قاهی
 حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود در وقت فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
 باتباع عورش الا عظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
 که ولوی فضل باراده ملک العلما در هند آمد و از شاه جهان که سلطان وقت بود درخواست
 کرد چون بدین مرتبه عبدالحکیم سیالکوٹی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی ابدولت
 بعد مباحثه هر که البق باشد ملک العلما شود از آنجا که کلمه نخوت گفت باز گشت یعنی از شاگرد
 من لیاقت بحث دارد چون در هرات رسید طفلكه مرزا ابدرا که صرف از پدر خود که بزرگ بود بخواند
 نهمین دکامیده پسندیده درخواست کرد تعلیم فرمودن گرفت باند که زمانه بی نظیر وقت گردانند و
 و بهند آورده از باد شاه معین کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبدالحکیم بعد دریافت
 نقصان میرزا هد در صرف روبروی سلطان بر رسید ازین کودک بخیر صیغه صرف چه برستم بر رسید

حاصل شد و ششم کلمات شافیه که تلقین از ماقبل دارد میرزا به راجون مستحضر بود کتاب طلبیده ملا گفت
هنوز در صورت هم محتاج کتاب است صحت قروطنی واقع شده ملا افضل که شاگرد کمان کوچی بود باز نقد
ولایت کرد بعد مرور دو روز سلطان عالم گیر لفظ علم و تشیع میرزا بهر شنیده از بهرات طلبیده و محتسب
اکبر آباد گردانید و بعد چند روز بجز قاضی کامل در هنگام استقامت اکبر آباد خوانی شرح موافقت غیره
سه کتاب درست شد و شاگردان هم طیار گشته چنانچه حد شریفه که آخوند میگفت همه کسب از میر
زا بهر خوانند و شریک سوده خوشی بودند میرزا بهر را دخل در فقه که بود از میر به شرح و قایم خواند به
حضور جد بزرگوار سبکی نمی فرمود و نیز میگفت تقریر فرا جان جان من است و تقریر آخوند جان جان
من بازار شاد شد که تحریر چار است یکی مرد و مثل تحریر شیخ و دیگران را هم نام برد و یکی
مطرب و یکی مرقص مثل صدره و شش باز غه که جایجا مرقص است بازار فرمود تقریر والد ماجد
در درس و غیره تحریر تقریر اکثر مرقص میشد مولوی ^۸ عرض کرد که تقریر حضرت هم مرقص است و عوام
خواص تمس میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر خوب شد چه خوبی امور پایدار را باید کاتب
میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع ابد است پس فرمود اگر به تفسیر هم تمس است مگر در فقه بحال
تقریر شده یا در تقریری ارشاد شد که وقت رحلت بعد از گوار این دهره هندی بار بار
میخواند **۵** بات جهنمی یون که کاری بن کی رای ایکی بچری المی و در پرنیگی جای
مرید **۶** عرض کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس سره که اخذ طریقه از خلیفه ابوالقاسم
کرد بودند در خاندان چشتیه و قادریه و نقشبندیه که خلافت سید ابو العلی را بود فرمود گردن میتوانست دانه
ارشاد فرمود چراغی توانند لیکن اعتماد چشتیه از خود کرده بودند چون داشتند نسبت
بابرج چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند و همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
همون غالب بود بعد از آن انقلاب شد مرید **۷** عرض کرد که تا هنوز نسبت ابو العلی از غیر
شریف حضرت موصوف معلوم میگردد فرمود آری بازار ارشاد فرمود که چون والد ماجد که معظمه
رسیده عزت امام حسین را بخواب دید که چادر بر سر انداخته و قدم عزت کردند در مودال قلم حیدر من

است بعد از آن فرمودند باین گدایم حسین هم بیاید چون آمدند فطم را قرارشیده بدست والد ماجد دادند
 در آن وقت حال نسبت و علم و تقریر و ذکر گون شده چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت سابق
 نمیکردند و در قبر شریف هم محسوس بیک نوع از این تسبیحاتی شود هر چند قدرت تعلیم در هر سلسله جدا جدا
 داشتند مگر غالب نسبت و سنت بوی علی علیه السلام بود هر میدی التماس کرد که زمانه از سابق هم
 چنین است چنانچه در موقوف سلطان اشباح قصه فقر و عدم یافت فقیر از شیخ فرید الدین و قصه نشان
 حسین فرید عطار از جلال تبریز مرقد و گفتن بهاء الدین ذکر که مایه چنانچه الشیوخ را نشان ندادی و
 نذر او که مشغولی دیگر بحیثیت مشغولی ادینی رسید اینها نتوانستیم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
 کسی را از کسیکه مقدر است میشود و الاخیر فرمود اینهم است و می تواند که طلب و شان عالی باشد
 مرید عرض کرد که تاریخ رفتن بنده به ارشاد شود فرمود که بعد جمعه بکمال آیه قرآن فاقشروا فی کل من
 روانه شوید فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هر دم و هر وقت بیا و خواهی آمد چون آنهمه نجات
 که فیض غم کند فرمود جدائی ضروری است چه توانگر چون برادر غریب القدر و فخر فضلای زمان مولوی رفیع الدین
 صاحب را استقرع و دست و غیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دوبار در یک روز شریف
 بودند هر میدی در آستانه و راه عرض کرد که در زندگی ایشان احمائی خاندان بلکه عام دلی بلکه هند است
 خدا سلامت دارد و فرمود که اگر جاهل هم می بودند مرا همچنان در دبودی اکمال که فیض رسان هستند همه عالم
 در است پس فرمود که ما را از زندگی بجز نامی نیست آنچه هست از ایشان است باز فرمود نزد خدا
 جل شان همه بندگان برابر اند و حیات و زرق غنی مطلق است چه پردا که ام لیاقت نزد آن شخص الحق
 دارد چون روز دوم عیادت فرمود نوعی تشکین معلوم شد مرید دانست که در حضرت
 موقوف گشته عطای صبر شد غالب که بهیرند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
 را بنا بر تلاوت تبارک و تعالی فرمود و بخوانند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مرقبه
 در زانو نشسته بود و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
 غمت ک بستی دیگران پراخت ببردن آمد و خادم را

نزد آن حضرت نگاه فرمایند

را بنا بر قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبور والد شریف بنا بر خود داشته بود خادم تکلم نکرد و فرمود
 مرا منظور است لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رضایت
 شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خداوند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است فسخ
 شد فرید که را بنا بر بخونیز که اگر جا بعد قبر ندا باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن میر
 باز آمد استفسار کرد عرض کرد که جا کم بود مگر جای برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آورده شد
 سه بارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیشین پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
 که من قصد پیش داتم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدّمه من منظر اری
 است در کوچ میگرداند میگردد من عرضی ادا ز همه به پس نماز جنازه ادا کرده اذن عام داد و مردم را فرستاد
 فرمود پس در مقبره رفت لحظیات میکردند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه داشتند
 بعد دفن بخش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داد و اب نوازش خان صاحب
 عرض کردند فلان شخص مرا سه ملاحظه کنانیده که در آن تقیّه بنده بخت خفی هم نوشته ارشاد فرمود
 در زندگی خواندن کلمه زبور و محضوالبته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر بعد
 دفن میگویند پس بعد استویه قبری شش و چهل قدمی فاخته خواند و سلام علیک کرده رخصت شد و
 عکین بود پس بزنانه رفته در مدینه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
 رشته بود یکی برادر حقیقی و دوم بیله گاهی مرا تقیّه دادند که فرزند است میبوی شیر دایه من
 نوشیده چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که منظر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طلعتی ندارم دیگر
 ناک شد و در وقت گریه پس جنازه مردم را از میان حالات منع میکرد و میگفت انالله وانا الیه
 راجعون بخوانید هریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا سنج بهانه کتمان می نمایند و اینجا
 کشت و کرامت کم میشود و احتمال کتمان و غیره باشد ارشاد شد آری همچو حال قبول دعا که
 سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل اکشت
 میشد چنانچه در اجاب و خوشان مشهور بود که فلان را بسیار کشت میشود بلکه سوای او کس نیست

خلا آنقدر مانده اول بیماری دویم شیوع کفر و بدعات مگذاز خود و مقصد آنچه شود شود و در تذکره
 ارشاد شد که نمی شراب را گویند و باده اندک گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می بخند و شلش
 در سه حصه یک حصه سوخته را که نریزی حنیفه بقدر غیر مسکه جایز اندک نشا باقی ماند لهذا نزد بعض
 حرام و منصف است که آنرا هم بگویند که نزد همه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
 یک است باین معنی که حاصل مقصود هر دو یک است والا اسلام یعنی الفیاض ظاهر و ایمان انقیاد باطن
 بشرط انقیاد ظاهر و الا فاسق است اگر انقیاد باطن نداشته باشد منافق میگویند مسلم هریدی
 عرض کرد غرض سایل آن بود که از قرآن و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرضی خداست یا
 نه ارشاد شد امر دشوار است کمال خبر داری می باید چرا که در حق تفسیر کننده برای خود و
 عید کفر آمده علم بسیاری باید مگر تفسیر نکن بلکه یا تا دلیل گویند بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلالت
 تفسیر نکرد و چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعض درس بجز این پنج و هفت طور تاویل اشارات
 طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تاویل مشهور است که او تبارک و تعالی که حضرت موسی را حکم فرمود
 گا و کرد تو م گفتند با ما سخن می گویی که من سخن با شما باز تحقیق گا و کردند و فرج شد و مطلب
 رسیدند تا و ملیش آنکه مراد از گا و فرج گا و نفس است بحد و جهد نه بزل و در وقت جوانی که مردمان
 او را خواهند شہوت برقرار باشد خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و قیمت بسیار یعنی قلم
 الوفات البته وصول او را میسر آید و دیگر اشارات که از و کار عشاق بسیاری آید چنانچه کسی حصه
 پداوت یا لیلی مخون را مطابق حال معشوق خود نموده متلذذ و شایع شود و غرضیکه درین باب
 خبر داری بسیاری باید حال سماع هم چنین است یا اثر هر یک عرض کرد که باز هم جواب نشد غرض
 که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد از گفته اندیانه ارشاد شد که البته قرآن
 به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
 حضرت صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ مذکور همان چنانچه مست
 عبد الوهاب بخاری که مشهور بسید چچی ردی در نجاشهرت دارد تمام قرآن را در لغت آنحضرت کرده

در تمام شراب و حکم

در آنکه مسلم از قرآن و حدیث و تفسیر کردن

آن من برای کودکان لعبت یا زحبه طفلان میسازم مخفی عرضم کرد گناه است ارشاد شد
 بلا چاری برای طفلان ساختن و فروختن درست است مریدی عرض کرد طالب علمی میگفت که
 درین تصویر بایک قطرنیت پس تمام نشدند ارشاد شد غلط است مسئله چنین است که اگر سر
 نداشت مضایقه ندارد و اگر سر داشت و تمام عضو نباشد ناجایز در جواب سایل ارشاد شد بیک
 گره را میگویند و گره سفید را طغون هم میگویند غیر ارشاد شد در بار برادری خانه در اصطلاح
 ایشان میگویند **شعر** گلر خان چهر پیوید چومی نوش کنید بطبعی گل طبعی نیست که سر پوش کنید
 ارشاد شد در اصطلاح شان در هنگام شش شخصه بمکان خود می سرایید استماع فرمود ارشاد کرد
 که دهناسری است ایمن یا ملتانی و اقسام آن بیان کرد و فرمود سابق مرادین فن دخل بسیار
 بود چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آیند حالا مقرر
 میکنند یعنی قلب جوش میکند و بعد از آن مرص هم حایل میگردد در جواب سایل ارشاد شد
 تصحیف بمعنی آنکه لفظ را غلط خوانند و صورت خطیش بجا باشد و نیز فرمود و در معال بسیار می
 آید **س** جیاز تو خواهم صد شرقی به تصحیف و به تقلیب به تردیعت - صد شرقی غریبت
 تصحیف غریبی عربی تقلیب ریم تردیعت بهار یا تصحیفش نهار یا تردیفش یوم یا تقلیبش سو
 باز تردیفش شعر یا تصحیفش شعر یا تردیفش بیت یا تردیفش دار یا تقلیبش را و با تصحیفش را و باز
 تردیفش توشه یا تصحیفش بوسه مقصد شاعر همینست باز ارشاد شد شعر چشم بکش از لب لشکر جان من
 عین افق لاقم که هر لشکرین در میان من و لفظ علی شد ملایجالی در فن معما استادی به
 نظیر گذشته جمع بالادعه ده یعنی جیم را بالام و عدده یعنی بی جمالی شد مریدی عرض داشت که بیان
 معصوم و محفوظ چه فرق است ارشاد شد عصمت عدم امکان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
 گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سلون فلک که ممکن است نرود با چنانچه در وقت
 حضرت یوشع وقوع آمد و آنچنانست که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ نمیکردند و روز قریب
 فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد یا تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چشت
 ساعت تافع آفتاب سکون کرد مریدی عرض کرد و کرامت اولیاد را سخنان هم اثر میکند فرمودند نه

لیکن بنابر قاطر اولیاد آسمان لعلت آمده چنانچه بنابر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد غروب
تا بان شدن از سکون زیاده شده که آسمان گردش بر عکس نمود و آفتابان بود که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم را بعد نماز عصر اندر دجی ظاهر شد تکیه بر انوار حق فرموده و در غشش شد و افاقه بعد غروب
گردید نماز فوت شده بود دعا کرد آفتاب باز در مقر صلی الله علیه و آله نماز ادا شد هر یک از عرض کرد
ازین خبر معلوم شد که بمقابلہ فرض رعایت ادب واقع شد فرمود بنابر حضرت مرتضی فرغی لعلت
هین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسین بن ابی انجبین بوقوع آمده گو علماء ظاهر نیستند
روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد
سفیان و غیره رؤسا که فرستاده بنابر جنگ نه آمده ام میگذارد که ادای عمره کرده بودم و پیشتر
جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره ادا کن و الا مردمان خواهند دست
که ترسیم و عثمان را گفتند تو آمده ادای عمره کا عثمان گفت و الله بے رسول الله نخواهم ساخت
و نیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود تالیست پیاس رسول صلعم شرمگاه خود گاه از ان
دست ساس نکرو و نیز حضرت علی همدار وقت کاتب صلح نامه بود لفظ محمد الرسول الله بنشت
کفار قبول نکردند که بن عبد الله نگارید اگر رسول خدا میداستیم بر اطاعت میکردم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
رسول الله را بخو کرده بن عبد الله بنو سید حضرت علی گفت و الله هرگز نخواهم کرد هر چند فرمود قبول
نکرد آنحضرت از دست خود مخوف نمود در وقت این ارشاد و جسد علی علیه السلام آنحضرت
و بعضی حضار را دست داد بعد از ان هر یک از عرض کرد که نیز معلوم میگردد که در وقت
دجی آنحضرت بیوش میشد ارشاد شد که دجی از چهار قسم میشد ادا نمیشد صدای جرس
می شنید در ان آواز خرد پیدایشند و دویم آنکه جبرئیل بصورت متمثل شده می آمد اکثر بر
صورت وجهی کللی که خوش و خوش پوشاک عرب بود درین مذکوریم نام و جد بر آن حضرت و بر سر
مهرم میگذشت و بچه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضی صحاب میفهمیدند و بعضی اوقات آنحضرت
هم بدین روش ساخت و سیوم آنکه گاهی چیزے در دل القا میشد و گاه در بنام میدید ان هم محبت

از سبب حضرت عثمان بن عفان
که از ان شرمگاه خود سراسر کرد

است مدد شرف اولیا گاه از حجت غیبی بود و هر کسی که این طور کشف اکثر لایم میشو
 فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاه بگوید اگر که از الهام گویند گوینده معلوم بود یا
 مجهول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاهی در جد که خود بخود چیز را دل قبول کند
 و گاه از شوق و گاهی از الهام و این اکثر میشود که در خواب دل گواهی داد که این رسول الله است چه
 معنی سابق را مریدی عرض کرد آنحضرت تصدیق داین را حضرت خود فرمودند مرید عرض کرد
 گاهی چنین با نظر می آید بی مراقبه و توجه قلب چشم فرموده اینهم می باشد باز مریدی عرض کرد که اکثر
 چنان شود که از قبر یا بطور دیگر چیزی را معلوم میشود مجلاً اول صاف نمی شود و نیم غلط هم می بود
 هر چند تعبیر حسب غلطی نخواهد بود آنخبرید که گویا چیزی می یابد مخطوط گشته گفت حق حق بعد از وقوع چون
 مطابق کردم موافق بود بعد از آنخبرید عرض کرد که با وجود احتمال غلطی کشف بعضی بزرگان نسبت
 به کشف خویش غلطی را ندارند جد شریف که در حکایتی ارشاد شده بود یا شاه عبدالرزاق که
 مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرض کرد که بعضی بزرگان غلطی در کشف
 اینها هم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده غیر در تقریب
 از مریدی استفسار فرمود که شما که آنچه صاحب را دیده اید آنخبرید عرض کرد که از دهها کتابی در کشف
 اکثر بزرگان مشاهده دارم و توجه گرفته ام خوابان آنها را چند طبقه تمیز ساخته ام و این
 ضمن قدری احوال بزرگان و آنها که دشا غلام علیه صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه
 سلیم صاحب ایا اعتبار علم و عمل اهل این میدانم و دیگر شاه لغت الله صاحب را ساکن چهلوی
 و قدری قدری حالات هر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرد در تخمین مذکور را جابجوشد ارشاد شد
 فرمود که از تاریخ فرشته و غیره نوشته اند که را جابجوش نامی مالک آجین از وریات بکر جابجوش
 شن فرما بچشم خود دیده از بنحو میان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در
 متنبایست مگر خاطر را جابجوش نمیشد تا از بسیار جابجوش که شخصی در عرب باین نام دعوی نبوت کرده
 عند الطلب عجزه شن فرمود چه کرد که سحر در آسمان اثر نمیکند را جابجوش پیداشد یا سلام و پیام سحر کس

بابارتن زنار دار باورچی خود را معہ پاخانہ و برگ تبول بطریق امتحان و آرزوی
 نقشگوی ہندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود کہ ہم کمال بعد از ان تحفہ طلبید و از ان
 بند و اسباب برگ تبول ارفتم سرفی طلبہ داشت بابارتن کہ ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند
 چنانچہ بابارتن کہ بعد رحلت آنحضرت آمدہ در فلان شہر ہند مشہور و معروف است و راجائے
 دیگر ہم فلان شاہدہ شوق فخر کردہ بود و محتجے پیدا کردہ شخصی التماس کرد ایمان را جائید فرمود
 البتہ محتجے بلاشبہ پیدا کردہ بود مگر عرض کرد کہ حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت
 سنت است مگر امام احمد بعضے علماء دعوت دلیلی طعام نشادی را واجب کردہ بشرطیکہ منکر
 نباشد خواہ قبل خواہ بعد در عدم قبول اگرچہ اما این نیزہ نوشتہ لیکن بجا فرمود مگر ابی ہریرہ میگویند
 کہ عصیان کرد خدا رسول را بر کہ دعوت دلیمہ قبول نکرد مریضے عرض کرد و مسافرے را کہ
 رفتن جائے منظور است در صورت اجابت دعوت حرج میشود ارشاد شد اگر برائے دشمنی
 نباشد عذر کند مریضے عرض کرد کہ اگر کاسب حرام مثل نوال ہجرت گیرا میسر نواز و درویش یا
 دیگر وجوہ دعوت کرد و گفت این طعام از وجہہ حلال یا قرض ساختہ بختہ ام حکم انجیست -
 ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد کہ دعوت اگر واجب است واجب اگر
 برائے سنت است سنت و اگر برائے امر مباح است قبول انہم سنت خواهد بود بشرطیکہ منکر نبود یا
 تذلیل خواستہ باشد نہ انکس ذلیل باشد کہ آنحضرت دعوت حجام و جولاہہ مثل انہا قبول فرمودہ و
 در قبول دعوت نہ کس مشہور کر اہمیت از جهت اختلاط نجاست کہ اہست باعتبار کسب نیست بلکہ
 اگر دست و پاستہ طیار نمایند باید خود شخصے پرسید کہ در حق جولاہہ آنحضرت برہما کردہ فرمود و غلط است
 ارشاد شد دعوت کسانیکہ کسب انہا حرام است مثل کنچی وغیرہ قبول نباید کرد ارشاد فرمود
 کہ در حدیث آمدہ کہ در طعام دلیمہ قطرہ از نجاست اندازند باز فرمود اینہم آمدہ کہ بدترین طعام طعام دلیمہ
 است از آنجہت کہ اغنیارائے طلبند و فقارائے راندہ مریضے عرض کرد کہ دست را کہ بعد طعام
 از آرد میویند حکم انجیست ارشاد شد کہ بعضے فقہا منع میکنند چنانچہ مولوی نظر محمد صاحب کہ خوب

عالم بود بسیار زجر میکرد روزی پیش از آمدن سطرجمه بود آنحضرت فرمود که از ابی داد و حدیث نقل میکنند که آن حضرت جامه خون آلود و حیضی نعل را برائی صفائی از نمک شستن فرموده بود چون نمک هم چیز محترم است طعام هم محترم پس در تنگ که از آرد و غیره و اگر چه آرد گندم باشد درست باید شست لیکن اگر چیز نای دیگر سوای طعام که درین ماده بخار می برند بهتر است و الا آرد هم جایز باشد **شعر** لا طالب الا شش همت لک کط کطل شهر و کوته است ارشاد شد سلطان روز در دلی تکی و چهار و نیم گهری و در حیدر آبادی و دو دو کم بست پنج گهری و در بشار بست و پنج گهری و دو ملک هم در میگویند و بعضی جابست گهری شب میشود که عشانزد بعضی فرض نمیشود و آنکه ده گهری شش احمه میبندد و از ده گهری صبح شود و نزد صاحبین میشود و نزد ابی حنفه واجب نمیشود و آنکه تا این ملک چهار گهری در غروب طلوع فرق و از دلی تا بنگاله یک گهری در رسند و گهری تحت تطهیر ششاه را روز و شب میشود از هر طلوع آفتاب اندازه هفت روز پانچ در دنیای نو بر آرد و فرنگیان فرق شب در وزیر بغداد است موافق کرده و سابق این سید هستند که در شانزده درجه آبادی بود حالا انیطرت فرنگیان بست پنج درجه آبادی قرار داده دریافته اند و تذکره بعضی اتباع حدیث و بعضی اتباع فقه میکنند و دلیل خود را در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون حدیث بصحت است اتباع آن ضرر و چون مذہب بعضی اکابر صحابه مثل حضرت عمر و حضرت علی در عدم از تمام و محبت جمیع ام و له و غیره بعد ثبوت حدیث صحیح مترک شده پس قول ابی حنیفه هم مجتنب لیکن متابعات هر یک را دجی است بآن مابور خواهد شد چنانچه آنحضرت سیریه بر بنی قریظه فرستاده بود و فرمود نماز کنید مگر در بنی قریظه بعضی بطاهر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز را کرده نداشتند در آنستند که دعا از جلدی است آنحضرت بعد استماع هر یک بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت هر چاه صحابه از کلام اسد شریف در باره مضمخ خورنده که سابق تسمیه یافته فرمود که اجتهاد تا اینجا است که حدیث بصحت نرسد در جواب سیاطی فرمود که آنحضرت پیشو گاهی نگفته مگر افغانان را ادعای نمایند و فارسی هم سوای آنچه آنجا معمول بود نگفته برابان عربی میفرمود فقط چیزی ادعای هندی صاحب تواریخ

فرشته کرده ایمان فارسی از فقه شیرازی بود یا آباد در دایه اشکم بدو موافق محاوره تورانیان که با
 طرف راپس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سالی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
 معنی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر نیست در
 حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر اینها لعنت میکند یعنی ظلم بهم میکنند و قرآن بهم عجز
 و بیغضه علما که بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم همچو مصالح
 است باز فرمود که از سی سال نوعی تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای محفل حدیث و فقه
 نخواند و نمی پرسید و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده است که مریدی عرض کند که در تاج
 طاق انعقاد نخل ممنوع است فرمود نه نزد ما مسلمانان تاج نخل هیچ کس باید نگذرد و زیاده این بخانه آید روز
 مبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بته والا به دره و زهد است ارشاد شد که بزرگانی در حال
 انیسب نزد ما مردم هیچ اثری ندارد هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضی اهل کشف تجربه خود نقل کرد
 اند مریدی عرض کند که اگر حافظ بغض تراویخ ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها که
 جایز نمیدانند متشکف اند مریدی عرض کند که تاغ مشوخ در حدیث چرا سیرین نکرده اند ارشاد شد
 کرده اند لیکن این شبیه گاهی بر طرف شدنی نیست جهت اختلاف انرا مریدی عرض کند که چون حدیث
 صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل شبیه منبوغیت یا تاویل بمعنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد اینوقت
 ضعف است نخواهم گفت محبلا آنکه مذہب فقهائست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حد
 ثند و شبه و احتمال آنکه دلیل نیست بیکسو نه یا ز فرمود درین مقدمه اختیار حضرت والد خوب
 است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان بالفعل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند والا ترک دهد چرا که خالی
 از سبب سکوت همه هانیت موافق چنین شاید چهار حدیث خوانند بود در آنچه ثابت شود عمل نماید
 در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند قائلین است که لکن ان کنته کما تعلمون ارشاد شد
 که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یسین بکیار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یسین
 ده بار خواند برابر است بزرگی سوال کرد که هنوز در این رسائی تا ذات بخت میشود ارشاد شد که فنا

و بقای می شود مشاهده هم حاصل نمیگردد و سه غلات پنبه که بره گزیدند که برگزینند و نخواهند رسید
پس فرمود توجه بذات بخت بهم میرسد و نوعی صفاتی نیز حاصل میگردد و میداند وصول شد پس قصه
شیخ علی بهرانی یا هندوی در فناء و بقا بوی بد و کمی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که بعد از پنج
کلمه که اسلام یقینی است نماز و روزه فریض میشود یا بعد از اظهار و تبدل وی ارشاد شد که دور کن
ایمان است کی تصدیق دویم افراز را نیز کن فرموده اند اظهار اگر در بر می کشی هم باشد قضاے
نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خواسته دیده ام که چهار دهم ماه برآمد فرمود و باد مرگ خواهد بود
باز عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود و مولوی رفیع الدین مرود آفتاب غروب شد
از ارشاد شد که شخصی در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی مشکلی است شخصی که بیچاره در حق بعضی
عواض دنیا مبتلا بود در وجه گفتن گرفت قبیله داری مشکل است در جواب شخصی ارشاد شد که اگر کسی
برای شال شدن دیگر آن قرات طول کند جایز است چنانچه عکس آن حضرت بعمل آورده یعنی فرمود
بعضی اوقات میخواهم که طول قرات کنم چون میگویم که طفلک کسی زن که میگردد قیصرینا هم پس قیاس بالاولی
شد که هر نماز نیکه عجیب است و اسرارهاست یعنی نماز جامع عبادت است نظر و بای و دل به هم
عضا را پایی بند میکنند لهذا دست بر دست لیکن بکار آوردن است و الا متفرق شود و بفعل بطور خود
گردد و وضع قبض سرد و آمده اکثر آن حضرت و صحابه کله با بر وضع یعنی دست بر پشت دست لی گرفتن دست
از خضر و بنهر سیکرند اگر بگویم دست است بعضی صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعضی
وقات ترک معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر مومنین عیدم را از نوافل منع نکرد و مردم
نقد بزن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد و این آیت الدننی عبید ۲۴ از اصلا سه تو برائے
وصل کردن آمدی و یا برائے فصل کردن آمدی - پس فرمود علمائے فقهی درین جا علم میکنند صوفی
نش این حال را می فهمد که چنین هم میشود میکنند و باز سایلان را در جمعه زود منع کرد و سخن دیگر بود یعنی طمع
مال دنیا ارشاد شد سال تابان ابراهیم کوردی است **اللَّهُ أَنَا بَعْدَ أَفْكَ عَنَّا وَنَا بَابِ اِبْرَاهِيمَ**
باز فرمود سال تابان ام الکمله که در آنجا **فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ** آن حضرت عبد الاحد نقشبندی

نایب زینت المساجد مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم است که بعضی از ایشان را ارشاد شد که بعضی چیز در هر ملک میشود
 مثل خرد و سنگ بعضی مخصوص است بعضی بلا مثل جاموش و سبزه و مهر و بخت و در و دم و حجاز و عجم یافته
 نمی شود همچنین قطب و ششاه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از حدیث آورد و پدر من و گشت
 رخصت از مدینه از او ستاد خود عرض کرد و داد خوش شد که هر چه خوانده بودم فراموش کردم الا علم دین یعنی
 حدیث ارشاد شد و الدما جیش و الیه جناب رسول بود و قصاص غدار در لوح حضرت توحید دارد چهار ده
 ماه در حرمین بوده و سزا کرده بعضی جا او ستاد میفرمود یعنی این حدیث تو بفرماد و سزا اجازت نوشته
 سزا دین کرد اگر چه با این است در جواب سالی ارشاد شد هر جانور که حلال است لعاب
 پس خورده و عرق او به پاک است تا جلاله شود یعنی مردار خوار آن زمان مکروه است بی حیسن
 مرغ را سدر روز گاه را هفت روز نباید خورد و در نزد که ارشاد شد که هر گاه حضرت علی در بازار کو فیه میگشت
 که دکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تقص فرمود بلی علیها علم و آفتابا طعام باز
 فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت را شنیده بود عهده ابو بکر و
 وقت کودکی که با وصف ضعیف کمال میشود و نما بود و در عهده شهاب در وقت عثمان الخطاط که
 پیغمبر درست و خیر نادرست و در عهده علی پیری باز فرمود که صحابه کس در سنده آمده حالین
 و لیدین پیغمبر و وقت عثمان صوبه دار کابل بود و قلعه خیبر بنا کرده او است و عمر قندیم و همین وقت فتح شده
 بود از اندلس تا کابل و طول و بنفرد در عرض و طرفه آنکه به شهر س و ملکی که در وقت خلفا فتح شده
 سوا اسلام در انجا راجع نیست گویند با هم طایف دارند و جانی که آنحضرت فتح کرده سوا ای اسلام نیست
 و جزیره عرب نام شرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شمارانیا از اند یعنی ابل خطا
 و حق چنانچه غالب شدند چون چنگیز خان و غیره ایند ابل اسلام رسانید و در حجابش را تا آنکه شمار گذارند غلبه
 این قوم مقدس است ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است
 چون مرید س را دو قطعه خط طلبی باظهار کمال نقصان در صورت زلفینش آمده و سترده بود در
 رفتن رفتن چون قصد همراهی کرد و برای تحفیضش منع فرمود و عرض داشت که شاید اتفاق نشین شود

فرموده مصرع گردینے چوبانی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم شود و عذر خدا را
 فرمود خوشی موجب ترقی میشود و عافیت تمام العزفت که همیشه حشاش بشاش میماند هر وقت ترقی
 در ترقی میماند هر پیدی سوال کرد که بعضی علماء میگویند که ریش بزرطی عادت آنحضرت میباشد
 نه بر سبیل عبادت فرموده بلکه از بعضی احادیث حکم معلوم میگردد فرمود که خلایق یهود کیند یعنی ارسال
 محبه و قصر شارب و نیز در حضرت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت مگر که هر پیدی
 هر سید که مقدار ریش چه باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل غلامه
 بن عباس کثیث از ریش بچه میداشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
 از قبضه بود در ریشهای حسنین طویل و دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت عوی طول
 پهن هر دو را که سیاهی بودند قصر میفرمودند یا ارشاد فرمود که آنکه مورچه میکشد آن همچو خلق است
 آنقدر باید که بنیده ریش پندارد ارشاد فرمود که از کفار که غرق عادت میشود چه توان گفت
 ارشاد فرمود که غرق عادت شش قسم است اول معجزه که بمقابله کفار خواه از بنی خواه از ولی بچه
 از آنحضرت یا از خواجه معین الدین و دیگر کرامت از بنی یا از ولی سیدوم ارباص که پیش از نبوت
 صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود چهارم برای عامه مومنین مثل احاییت دعا و غیره خود
 زاهد باشد یا فاسق پنجم آنکه از کفار که بمقابله دعوی وقوع یا بد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
 کشیدن جانب عدالت او را و تابعین او را افضل من تشاء و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
 کردم شاید در آن زمان سابق ازینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چوب
 از دور یا اخبار و در طلبیدن از سحر جن یا منتر یا گاهی از قدری صفائی ششم اهانت که
 مخالفت دعوی واقع شود چنانچه مسلمه کذاب ملا اکثر واقع شده خیاطی بنا بر ادبائی خوب بخته
 آورد خوش شده گفت بخواه هر چه خواهی گفت یک ششم گل دارم دفع شود چون دست بر شمشیر
 مالید گوشت هر پیدی عذر داد که اینچنین اهل از نیکان صادر شود و راجه باید گفت فرمود تنبیه
 درین ضمن پاره ذکر فقره اصول شاهی و غیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقاتها نباید کرد بسیار

که درت حاصل میشود بلکه ملاقات از سنود دنیا داران چندان مکرر نیست ارشاد شد که با وجود
 آیه نباید گفت چرا که پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میر علی
 همدانی به ثبوت رسیده در آن شکی نیست یعنی چهل کس همان طلبیده بودند بجان هر کس برنت
 و غزل بهر یک گفته داده اند هر کس یا هم نزاع کردند چون معلوم شد هر جا بود یا زار شاد شد که
 غزایل بدست خود تفتن جمیع اروضاح بقول احم میکنند و تو ابجانش سعی در تکمیل آن می نمائید باز ارشاد
 شد که چهار دفتر بهر یک ملک مغرب رشب برات عنایت میشود حضرت از فیل بر احکم می شود که در لوح
 محفوظ حوادث امسال را مطابق نمود هر کار را بکار کنان انکار سپرد و نمایند پس فقر موت مصائب
 امراض بقید شخص وقت حواله حضرت غزایل و تابعان ما شان میشود و فقر رزق و بازش باران پیلا
 شدن جنوب و غله و میوه با و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت میکائیل
 و توابعان ایشان میشود و فقر شکست فتح لشکر با و غلبه قومی بترتیب و تقسیم ولایات و خدات
 مثل قطبیت غوثیت و ابلیت و داشتن عبادت عبادان و ذکر ذکر اکران و قرأت تالیان حواله
 حضرت جبرئیل و توابع ایشان میشود و فقر قطع اروضاح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار مثل نکاح
 و ازدواج خواه بر درجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل می نمایند و الله اعلم بالصواب ارشاد
 شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه شهر سنینش کامل و عاشق تولد پادشاه
 و فالش دان تو معشوق الهی پادشاه در پافه و شصت و دو و هجری ارشاد شد که ماده تاریخ یکبار
 و لدقی صدق دعاش حمید اومات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قرآن شاه عالمیکه مورخی گفت
 استقر آن فلا تفسد تاریخ حفظ فی اتم محفوظ باز فرمود پادشاهی انگلشتری پوشیده تاریخ خواست
 شاعر گفت انگلشتری باز دیگر پوشید گفت و انگلشتری ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت عیسی علیه السلام
 و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند و خواججه می یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
 دام ظلّه اشعار عبدالغفر آن خلعت خواندن فضل پادشاه که کوکب است لطفت از ابا و ثول
 پادشاه بود که با شیر دایه کرد اینو بدل روشنش حلول پادشاه قدسیان که تراویح تو قبول

ماده تایخ همین مصره اخیر است مرید عرصه که میگویی بدن حافظ را زمین نمی خورد و کتاب
آمده است ارشاد شد در کتابی ندیده ام لیکن به تجربه ثابت شده چنانچه محمد علی نامی مرید بزرگ
چشم دیده خود نقل نمیکرد که در کجرات شاه دوطه و لاهور بر لب دریای چناب که کلان
ست و قبر بود و در میان نخوت دریای القبر بارانگنده جا دیگر بر دکن یک لاش سله بود و دیگر سفید
و لاشها سالم چون نخوت کردند و محافظ بودند کی بطهارت کمال تلاوت میکرد و دیگر چند آن
مرعات منظور نمیداشتند بزرگ کسی پرسید که در غیر طهارت یعنی جنابت بضرورت چه حکم است مثل
تعلیم صیوان ارشاد فرمود که درست خوانند الحمد لله گفته باز رسد الحین و غیره چنین زن طایف
با دیگر کسی را چنان است باز ارشاد فرمود که حضرت سید راجی حاد شاه که از پیران ماند و سلسله
ماتا بان بزرگ شتی میشود و در بیست سال میشود از آن نادر شاه در مکان ملک پور شایر برقرار
شده است نشان درخته شده بود از خجریست فوت بکنند در افتاد مردم شهر بلکه اطراف شهر جمع بودند
دیدند که لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکه ریش کلان شده و موهای سر هم نموده عجب
تر آنکه بر یک کتف رومال مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را اگر در سینه نقل نموده
اند چنانچه محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پیرزاده سادات قطبی تفتی دیرگ در آن مجمع حاضر بود
بلکه بعضی از فرزندان آن بزرگ را قضا شده بودند ترک نفس کردند بحاجه این کرامت باز
ارشاد شد حکما در مقدمه اما سیدان میگویند که در بدن هر که پیه و گوشت کم باشد نمی آید خستگ
میشود و ما مردم مسلمان میگوئیم که کرامت الهیست چنانچه این خرق عابدیست نقل حال صاحب لایل
انجرات هم چنین است بلکه پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بودند خون آلود گشت همچو زنده و تمام
بدن تر و تازه بود بلکه تمام صحرا را خوبو شد مردمان محسوس کردند این نقل هم بواسطه ثابت شده بزرگ
پرسید که حکم نماز سنت اول ظهر که سبب جماعت فوت شده حدیث ارشاد شد سبب شود اگر خواند بهتر
والا غیر مگر در طریق او گفتگو است بعضی قبل دو رکعت سنت و بعضی بعد آن تجویز میکنند و هر یک
دجی لطیف بیان میسازد مرید عرصه که تا شوره آه آه گفت که در لفظ بزرگان می نویسند

راست نیست ارشاد شد که در پنج سوره که مغول بزرگان است نصیحت سه سوره از حدیث ثبوت رسیده پس برای تفصای حاجت بعد صبح دویم اذاعت الوانه بد شام یعنی شب آنحضرت فرمود که هر که با دمت کند فاقه نکند بآباد و به تجربه هم رسیده سیم تبارک بن عشا قبل خضرت در روضه عذاب لقمه و خول تا فحشا که بن نظر دوم بد نیز خوانند به ثبوت رسیده بزرگی پرسید کمال اهل اسلام از چند سال در هندوستان حاکم طغای عباسیه تین ایشان و اندا رسانی شان بسادت خوبی شان برین صحن تقسیم ملک هفت طایف سلطنت هر یکی از پنج حصه در هر یک حصه احوال اهل اسلام بنامش الدین تمش که غلامان غلام محمود غزنوی داد پدرش از طرف ساداتیان ادا از طرف طغای عباسیه فتوح اسلام قصد یازده بار آمدن محمود ساختن مساجد غلبه به با بعد فتوح او رسید شدن محمود اراک و قتل سید سالار و چون که شش الدین التمش را خنجر حوض خنایت اهل دیار با هم قادر شدنش بر تنگنیکر کج بود در یافت که آن از شرف الدین هروردی که محرم او بود بیان فرمود و مریدی درین اثناء عذر کرد که چون اشیاء غلبه دارند و طهارت فقط در علم خود باید و علم خضر و نیست پس معونت چادر حق او شد فرمود میشود و پنجم همان اهل بیت باز خنجر از حوال قبر چلی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگند سابق از آبادی شهر در آنجا بود و چار تو بگوید هر یک نام بر کسی گفت که از فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان ایشان بوده باشد هر چند مردم در فرزندی آن با کمال تحیر شریف حساباده نام گفتگو میکنند دختر شایه همان نامش بود که بسیار متعجب بود و جواهر گلولی خود را برادر آن حضرت سپانیده و این سجاده گلی غیر لقمه کرده و سلسله نسبش نمود دست شست و در عقب حضرت نشسته چنانچه خواجه خانوگوا الیاری بی شباهت فرزند آنحضرت است عقبه زند شایه نامی صاحبزاده و محسنه قطب الدین هم بود لیکن قطب اند و محسنی که در باب تشریف فرمای حضرت معین الدین یکی بنابر ملاقات قطب الدین بگیری بنابر فرمان جامی بنابر بقبر نزد بادشاه رفتن ایشان با پیغمبر دوست و رسالت در بغداد خانقاها حضرت خوش الاظم و در بیت صحیح ملاقات نشدن آن بزرگ سبب نبودن از شهر و بقول ضعیف شریف اند و بنابر ملاقات فرق در عمر هر دو بزرگ پنجاه چند سال عدم قربت شان که مشهور است بیان فرمود هوقه سبب صبیق فرست قطب یعنی آید گریادت است انشا الله فرزند بطریق و یار خود هم گاشته مریدی نمیکرد که تاریخ تولد حضرت گریادت باشد فرماندارش فرمود که از قیام قطب چشم شده کتابهای این فرقی به برادر خود او باز فرمود و خبر را پیخته خوانده ایم فرمودش کرده ایم که الا حدیثی دست نکند که میگویم یعنی سوا قرآن شریفی نیست عز و کرامت بار فرمود و شصت از قرآن شریف نام بر می نده بر آورده بود و تفسیر آن در حدیث عظیمه که است سنن است است ارشاد فرمود عورتان که در تراویح امامت در وسط صف ستاده شود جایز نیست که در فرض کرده عالمی سوا الله که اصل بعد شرع فرض شود و نیز در جعفری باز تو شخصی مالک ای حرم ادای بگری لعل لازم می آید لیکن جعفری کاظم در جمیع ادب ارشاد شد که در وقت نمود چهار شاعر بود عصر می سعدی (افرنی فردوسی) عصر می ربیع شاه گفته توان شایه که وقت بجا می بود و دیگر ترسا و سلمان همی گویند در تسلیم تسلیم اهل عاقبت نمود و گردان در رجاء باشد که معصیت قیام برده هم گویند شرف الدین بو میری است ارشاد شد که آنحضرت در مبارکه که در صفت صید داده بود و معلوم بنی بنی بنی از پدرش محمد فرشتن تمجید است بخوار دنیا خریداری لغوی نیز موی مبارک که باد شان رسیده و تیت کرده بود که در پس بند شخصی می رسید و قیام

[illegible]

معنی ہائے دیگر درین امر فرمودہ اند چنانچہ احوال نامہ میں حضرت حبیبی در ہائے فوقانی درختی
 وغیرہ بیان فرمودہ در جواب مریدے فرمود کہ عرب مورکلان را مور سلیمان گویند شاید ہمین
 مور باشد لیکن پاس ہر دو باید الناس علی دین ملوکہم قبل عقلا است شخصہ عین کرد
 کہ ہر ایک میخوانم و تلویح و توضیح خواندہ ام ارشاد فرمودے چنان مطالعہ روی تو کردہ خرم
 کہ دل ملال گرفت از مطول و تلویح۔ باز فرمود کہ روزی در مجلس با مرا ہمزیرہ و دند و نعل
 و فضل ہم بودند این بیت میخواندے در کفر و قدوری خبر ان یافت خدا را۔ دس نسخہ عشق آ
 کن بی بہ ازین نیست۔ درین اثنا ز سئے السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام۔
 مریدے عرض کرد عورات را ہم جواب باین لفظ بود فرمود مضائقہ نیست این حکم غیر محام
 است اگر جوان انجیل محلی شہوت باشد ابتدا گر نباید والا ابتداء ہم اگر کند کہ کند باز فرمود از ابتدا
 جوانی وقت شباب از رقص وغیرہ ممنوعات تنفر طبعی و اہم چنانچہ عورات جوان بچو دیوار بنظرے آمد
 نگارند و امر بر خود بسیار ترسان بودم حالاً ہم کیے از ان ہا ہستم کیے غیبت کہ البتہ استماع آن محرم
 سنے آمد حالاً خدا نجات بخشیدہ چنانچہ ہمینی کہ بطورے دفع میازم اگر کسی قصد گفتن میکند
 دیگر مرا میر کہ حالاً ہم انان سے ترسم بچو استماع دل زدست میرود باز فرمود از حضرت علیہ السلام
 سوال کرد نکلیں ہم گاہے فرمودہ اند ارشاد شد آرسے دو بار و آن چہ بود کہ در جوانی شنیدم کہ
 قصہ خواستے خوش گوا آمدہ است ترغیب احیا قصہ کردم ناگاہ آواز مرا میر و رقص بگوش رسید
 خواستم کہ میر دیوار نشستہ شنیدہ اسے مقصد شوم بچو نشستن خواب غلبہ کرد چون چشم باز کردم صبح
 بود بار دیگر ہم ہمین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود در قصہ خود دروغ ہم گنایے است چرا کہ اکثر
 قصہ زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفادہ شد خصوصاً
 بیانات شان و استعداد و قابل ثبوت باز فرمود حضرت باقی باللہ عظم کرد کہ تہا باشم مریدان را
 جواب دادند و کہسے را پسر نہ و کہسے را جاسے فرستادند حاتم الدین کہ تلبیفہ اجل و بختہ قوی
 داشت اگر چہ ہم صاحب کمال بود ملاکن تا پیر زندہ سے باشد نوعی از ظرفی سے باشد سبب

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمود یقیناً قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلا شبهه و شک خون شهادت شان هم در آن موجود فرمود که ترتیب صحابه
همین علی و عثمان بودند و در خلافا شاعر سه بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی مایه مگر عثمان در فقر خفته
میگوید گاهی شمر نگفته ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز هجرت سس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود که وقت شهادت خودش شش هزار غلام با سلاح را بر سر خود جنگ بودند
فرمودند هر که از شما سلاح اندازد آزاد کردم و از دیگر هیچ بیه کنه استعداد بودند فرمود که من سس نمی خواهم که
سیف بر کمره گویان کنم بجز توصیف صبر و ثبات عثمان و عدم قصد ایداک کله گویان و پاس
کلیان فرموده فرمود این بزرگان هر ایک از قباب دور کمال لای خود دیکتا بوده اند سبحان الله
سبحان الله باز فرمود عثمان همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود برانید و اوقات بگذرد
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیا و فرارشان آمده است و مکرده نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
انتقد تعظیم دلی و مادر و پدر درست است سعد دین اثنا بزرگه از مریدیکه پرسید که تقریر بفرمود
وجود تمام شد گفت مثل آنها که ازان برآمد مطلب تواند شد مگر تقریر آن زبان مبارک
منظور است نشده ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبدالحکیم مذکور شد
وجود چیز بجزئی او گفته بده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عند الفرحه است
خواهم نویسد باز آن بزرگ گفت خلاف مجبور خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیرو رسول
و ذکر و افکار باید در معارف مکشوفات خود است اگر بچندین باشد مجبور هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی باشد و عبد الله احرار و غیره اکابر و جودی بجهت بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
ماست جنبی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی باز آن بزرگ پرسید
که حضرت نقشبندی چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کس بطرح تقریر این معنی
نفرموده مگر با اشاره و در قرآن و حدیث هم با اشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
که فرموده اگر بمثل سس از بالا آسمان اندازند در زمین سفلای می افتد هم بر خدای خواهد افتاد

باز فرمود که سخن دیگر هست که بسیار ترس نهند یعنی تجلی الهی را که بر او لیاقت نباشد و در هنگام بعض
 اوقات همین خود را می بیند مثل حضرت علی که فرموده من کشتی نوحی را تسکین داده بودم و من
 باعث قیامت ام و من زنده غیر میر بنده ام یا بزرگان دیگر که در خویش تن تجلی الهی می بیند مثل
 موسی که در فاروید یا مثل آن حضرت که دست من بردست بیعت کنندگان یا تو نوری سنگ
 یا اخذ زده و فی الواقع یکشت سنگ چشم هزار کس کور نمی توانست کرد و حضرت عثمان
 را همین معلوم شد که دستیکه بدست خدا رسیده چرا سس ذکر کند طوریکه یک کوزه
 آب از دریا آرد و تکیه قید سب و جدای دریا آب را ملاحظه نماید بے تامل خواهد گفت منم که در
 من کشتی می رود و من دریا ام و من در کبریا هستم و من در سارنگ پور بودم غرضیکه اینچنین
 میگویند و این را تجلیات گویند و وجودی و مشهودی همه قابل این تجلیات هستند
 مانند اینکه این حال را همان نفس الامر در هر شئی هست یا نه این تحقیق دیگر است و چون نیک
 تامل کردم غرض هم موقوف بر تحقیق این امر و نفس الامر نیست مگر غرض و انتهی سلوک اینست
 که تجلیات الهی شود و اگر نشود دل نشد و چون ضعف بسیار بود درین تقریر چهره آن حضرت
 برافروخت و تقویت نور میفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد که بنده را وادی دست
 که می بینم تمام عالم یک نور شده و باز آنان نور سگ و خنزیر و گاو آدم شد و روزی می بینم
 که من می گویم یک لکه سال با خدا یعنی نزد خدا نشسته بودم و پنجاه هزار سال در آنجا بودم باز
 چون چشم باز کردم هیچ نبود فرمود مقدمه توحید است همچنین میشود این آنگاه خود را کم
 میکنند اشاره بطرف خود که می کرد و حالا بطرف خدا میگردید و میگردید و میگردید و میگردید
 سوالات حضرت تحقیق مسئله نفس الامر و وحدت وجود فرموده اند جائز تقریر صاف
 شسته مختصر نفس الله باید فرمود که برائے متابعان حضرت کافیت احتیاج لائل
 عقلی و نقلی و اثبات حج نمی باید فرمود و تحقیق حضرت موافق همه خواهد بود فرمود انشاء الله تعالی
 نویسنده شخصه درخواست دفع بیماری بادشاه وقت کرد ارشاد شد که یک بنر نر

صحیح الاعضاء زیادہ از یک سال بھر رنگے کہ باشد و سپرد گوشتش او پنبگذاست بعد غسل
 دوس با یک کسے سورہ یسین خواندہ قریب بروقت شب بطوریکہ در میان مریض رہے
 نگذرد بستر صبح بر نیت عرصہ نفسے بنام خدا فرج کند شفا خواهد شد شہادت حصہ سرو چہار
 پانچ حصہ دل یک حصہ باقی باقی حصہ کردہ تقسیم کین پوست یک حصہ با یک فلوس
 لما جلال الدین دوانی سے در خانقاہ و مدد گشتیم بے - انصاف کہ در پردہ ندیدیم کسے -
 دیدیم بے بیہودہ گوئی چندے + مانع شدہ از دوست بہانگ جرسے + حضرت علی اللہ
 سے در صحبت اہل دل رسیدیم بے - بس وروینرہ کنان زباہر کسے یک نفسے
 از چشمد آب زندگانی قدے - و آتش وادی مقدس قبے - در تعریف
 تشریف برون والد ماجد خود و بگفتن صاحبزادہ دہق شیخ آدم ہوزوناراضی شان سے
 شخصے بخورہ گیری ما عابران فتاد - زان زو کہ در طریقہ مجذوم ادیم - گفتیم کہ حرف
 راست بگویم ز ما مریخ - تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم - صاحبزادہ کہ ام نواب ملا برائے
 بسم اللہ آوردند آنحضرت اوّل کلمہ گوئیدہ از اوّل اقرار خوانیدہ مبارک باد گفت درین اثنا
 ذکر نواب روشن الدلہ و پیر پرستے شان بہ بیان آمد فرمود مقبرہ شان را کہ قریب قدم محضر
 است من خود دیدہ ام کہ بخط زرین بر غلاف قبر اللہ محمد و بہ کہ نوشتہ بودند حسب کہ
 ارشاد فرمود کہ درین جزا ان احتیاج از کتاب مناہی برائے ملا متے شدن نیست جز
 کتاب پیست گیر ملا متے شد شخصے از فرج نمودن بز و غیرہ بنام بزرگے سوال کرد ارشاد
 فرمود کہ ممنوع است فرج بنام خدا کردہ گوشت تقسیم کردہ ثواب تقسیم گوشت بروح بزرگ
 نذر کند و سوالے ہنگام بقرعید قربانی از طرف بزرگ ہرگز بنام کسے فرج نباید کرد ارشاد
 حسب کہ نہ صد کس معہ فرعون معہ مال متاع بالکل بدعائے موسی غرق شدند ہر چند
 تو نہا سیکر موسی پذیر نہ نمود حق سبحانہ تعالیٰ با موسی گفت کہ تو سخت سخت دلی کہ چندین
 الجاحش صحیح تکریدی اگر با من چہا دم آن تضرع میکردے بخشیدم مریدے عرض کرد

که آن حضرت عقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسی خود کند از طرف آبه
خود نماید شاید که ثواب بمادر و پدر برسد ^{شخصه} سوال کرد که ختنه نو مسلم بالغ بایک مرد یا نه ارشاد
فرمود خفیه منع میکنند دلیل آنکه ختنه راست میدانند دستر عورت فرص و شافیه ختنه را
فرص میدانند پس ^{شخصه} میگویند متاخر خفیه بنا بر مصاحت جائیکه خوف ابتداء باشد ^{و آنچه}
جائز داشته اند ^{شخصه} از لباس عرب پرسید فرمود حالا همین پایجامه و غیره می پوشند
سابق البتة بند می پوشیدند ^{شخصه} پرسید که سن عرف لغت فقد عرف از به حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد این وقت ضحی
غالب است باز فرمود قدری لباس خاطر شما بگویم از آن قیاس نمایند یعنی چنانچه روح شما
یکپا بدن نیست و همه جا هست همچنین اولی و ثانی در همه جا است و همه از همه است و در هیچ مکان
نمکان از تو خالی - اگر آنقدر هم نداند البته مدار نوعی نه شناخته باشد ^{شخصه} پرسید
که حدیث انا احمد بلا میم و آنا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتداهم کتبه
و هیچ نیست باز ^{شخصه} از معنی سخن اقرب الیه من قبل الوری سوال کرد فرمود علما قرب
علی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جابجا در قرآن آمده ^{شخصه} از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شانه عظیم است یعنی چهار چیز است - شیطان - نفس و خلق و دنیا
ازین همه باید جنگید هر چه از روزه و نماز و زکات و خلائق مناسبت وقت و اندام عمل آرد میکن
بالکل تباه نمیشود چنانچه بر ابراهیم ادم برائے دفع غصه ادم را حکم کرد که برائے اسپ دانه
ولیه باشد بعد یک سال امتحان کرد که طمانچه بر ویش از دست کسی نزد آخر گرفت از
قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شاهی بزرگ بود که بدیع الدین مدار را
از دین یهودی مسلمان ساخته بودند شجره لیسان بچند واسطه تا عبداللہ شان بردار میسر شد
از او شان بصدیق الکبر میکن کار مدار تمام نشده بود بطلب حضرت در مدینه رفت و از آنجا دوازده
نجف و کر بلا و فایه با برداشته حکم شریف به هند آمده در کابل بود و با هندوان هم صحبت

بہن انچہ نور سے باجوگی غلوت داشت کہ بادشاہ بنا بر ملاقات آمدہ شاہ دار متوجہ حال سہ نظر
 بادشاہ غصہ کردہ برخاستہ رفت و از ملک خود بدر کرد شاہ از انجا عبور کردہ تصرف بحال
 بادشاہ کرد کہ آبلہ ہا پدید آمد و سوزش افت و مردمان صلاح دادند کہ رجوع بشاہ نمایند
 بادشاہ غیرت کردہ نزد شاہ نیامد مگر نزد صلاح الدین سوختہ کہ پیرش اور لقب دادہ بود یعنی
 سوختہ عشق خلیفہ نصیر الدین چراغ دہلی رفت او شان کرتہ خود نہایت فرمودند رفع سویش شد
 بلع الدین ناراض شدہ گفت در اولاد تو ولی نشود سوختہ او شان گفت سبب سلسلہ تو بر باد شود و
 بدراہ گردد بعد ازان برخاستہ بہ گہنہ و از انجا در کن پورا شد تماشا است کہ در شخص پر سید کہ در
 وقت نسبت چیز سے فرستادہ بود حال نسبت موقوف شد باز سے طلحہ حکم حبسیت فرمود
 کہ اگر بہ نسبت شادی کردن داد واپس خواہد شد و اگر بہ نسبت نسبت دادہ انچہ پنجیم شد ختم
 باقی واپس ہند از تم نقد دزیور و اگر بطور عیدی وغیرہ کہ بعد نسبت سید ہند ہرگز نہ
 نخواہد شد ارشاد شد اول کہ سایہ افت نسبت و ہفت مرتبہ زیاد ہے افت
 چہنہ را خبر دین ملک نیم قدم سے ماند باز تلاوت آیت الہم الی ریک کیف مدانظر فرمود
 ارشاد کرد بخدا غیر خدا در دو جہان چیز سے نیست - سب سے ثابت کرد و نام و شان
 چیز سے نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرمودہ است کہ صدق
 تو سے کہ عرب گفتہ قول سید است جائے کہ گفتہ اَلَا کُلُّ شَیْءٍ مَّا خَلَقَ اللّٰہُ باطلٌ درین اثنا مذکور
 سخن اقرب الیہ من جبل الوریث و علی العرش استغوی و حدیث لبط علی اللہ و ایما نکتم -
 در پیش شد عالم موافق ظاہر چیز سے تا ذیل کرد آنحضرت فرمود کہ لفظ ایما نکتم و سخن اقرب
 الیہ لبط علی اللہ را خیال باید کرد و علم وغیرہ را باید فہمید باز فرمود نزد علی سے ظاہر و باطن پر
 چہ اشکال سے نیست ہر جا ظہورات است مشکلت ہمین آدمی است کہ واجب القتل و
 واجب التعظیم و دزد و بار و چوکیہ در چہنا پنچہ انسان و افراد خود موجود است یعنی سرتبہ ان نسبت
 است کہ انسان بس حیثیت ان نیست ہر جا موجود است و فی نفسہ موجود نیست و جسم ہر جا

موجود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و مظهر هم نجاست هم لهند گفته اند گرفت
 مراتب کنی زندیقی لهند است کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسی نباید کرد که نام مرتبه جامع است هر
 نبی همین باست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و عجب انداز بیان فرمود که در هیچ
 ذی سول شکست ثبوت یقین پیدا نموده دانستند که حقیقت دیگر موجود نیست و فرق مراتب
 ضرورت نیست و هر چیز برای هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و بنایک باید خود و فیل ناپاک
 نباید خود را تقیه فرستد ارشاد شد که در وصایای و معمولات بھرام گویا آمده که روز بارش
 روز عیش و طرب و نوح آن بود در در آفتاب روز در بارعام و روز ابر بے بارش روز شکار
 و روز هوا سبب شد که روز نوم مقرر کرده بود باز فرمود باز فرمود روز نوم است مردمان
 جمع شده عرصن کردند که حالا پیچ بزرگ در تمام دنیا نباشد و اولیای امر لازم است
 چنانچه حضرت را بست و در مرض میباشند و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند
 که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشته اند از فضل الهی در روم و شام و
 مغرب و بلخ و بخارا و مصر قند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
 و در کتب ما است و حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه در فیضیاب شدن ارشاد فرمود
 که در وقت محمد شاه بادشاه بست و بزرگ حساب ارشاد از هر خانواده در دلی بودند و این
 چنین اتفاق کم میشود چنانچه منجمه ایشان شاه دوست محمد قادری بود روز سه رسیدند
 که سلسله شکاکم است گفت هر چند مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل نیست که خدا
 بیک خر مهره خریدم و آن چنان است که روز سه بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم
 رفتم بودم دو پیر و دو ستم کار خصلت شدم از صراحی دار آب طلبیم نبود از سقه و غیره هم بهم
 قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجیری دروازه از سقائے ملائی گشتیم یک کوره آب کفیم
 یک خر مهره فروخت میشد دستیاب شد میخواستم که بنوشتم سائله بلجا جت تمام باها
 تشنگی خود طلبید هر چند نفس نمینخواست لیکن غلبه کردم و آدم چون آنکس شروع نوشیدن نمود

خنک و سرور و تخیل الہی در نفس خود می یافتیم آنکہ جب چندے ترک دنیا کردم اصل و پنج ہمین
 مابعد ہمہ طفیلہ این اثر انچیز شد کردم باز فرمود کہ ہر کس کہ قصد حیرے میکند و بجد تمام میطلبہ البتہ
 مے یابد مریدے عرصن کرد کہ این حدیث است فرمود در مثل آمدہ و نیز فرمود کہ مرغ لعل
 بابا و لعل نیز ہمچنین است ہر کہ دوید گرفت نہ ہر کہ دید کہ گرفت کار قسمت است در تذکرہ ارشاد
 شدے تا چشم تو دیدیم ز دل مست کشیدیم ۔ ماطاقت تیمار و بیمار نداریم ۔ درد کرا مرو
 پرستے مرزا مظہر جانجآن دو جہ تسمیہ شان و خوشگوئے و خوشخوئے و نازک مزاجی ارشاد
 شد کہ حدستان بجان خدمت کار عالمگیر بادشاہ بودہ نگام تولد شان موافق معمول است عام
 نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جانجان با شد روزے فرمود کہ حال دار ضرب امار و خانقا
 فخر الدین شد ہم توڈ ایگے یعنی ما انکار فقیم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدسوس کرد آب
 زمزم نیاز نمود از چہار پانی بسا تعظیم آب فرود آمدہ استناد شدہ بعد دعائے قدرے نوشی
 فرمودہ ہمیدے داد و دیگر جعفران مجلسے تبرک داد بزرگے فرمود مذابہ زمزم قدرے شوریست
 دارد این آب شیرین است شاید بسیار شیرش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد فائبانہ
 در حق ماہر آبیکہ بان نام باشد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ
 حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیت یکہ بنوشد اسید کہ حصول طلب است و ہر کہ آب زمزم شکم
 سیر بنوشد آتش و دغ برود کار بخوابد کرد و بعضے تجربہ کاران مے گویند و مے نویسند کہ آب زمزم
 قریب کنارہ مے آید و نیز فرمودہ کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم سنے پرند و نیز درنگال
 آہوراک داخل حرم شد پس مے گذارند و باز میگردد مریدے عرصن کرد کہ کلام خرق عاد
 مستمر در ہل اسلام است فرمود در مکہ شریفہ مرصن جذام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد
 فرمود کہ بیت المقدس ہم متعلق بود میگویند بادشاہ بنا بر مصلحت کہ بعضے زمانہ را وضع
 از جهت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس ننوہنودان ہم اسد
 یکسر داد ہر سلسلہ میگویند باز کرد تعظیم اماکن بمیان آمدہ شغفے گفت کوہ شاہ مردان کرد کہ

بمان کنده اند که هر کجا نام اوست قریباً بم - عاشقان را چه کار با تحقیق - و نه بود اگر
 زین عشق بشود شاید جان را بشدالا مرد و شیار را امر تحقیق ضرر است خصوصاً احتمال هم نیا
 ارشاد شد روشنی سوائی غرق بر قبر نیا بد کرد و مسجد نیا بد ساخت ارشاد شد
 که دو ماه میشود که بنا بر زیارت سلطان المشایخ رفته بودم بحجب کیفیت بود که با فرامیر میر عرب
 لیکن مرا ظلمت نشد متوجه آن نبودم باز که سجده کرد و ظلمت آن اثر کرد که آن پنج شاه
 مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبری با صندوق بنام شاه مردان نهاده اند
 حال آنکه آنجا آنحضرت نرسیده و گرامت بسیار مثل ابرصه داکمه دفع برص و غیره امراض
 میشود و قصه بن پنجمن شنیده ام که در وقت عالمگیر یا امیر شیعه مجتمع شده گفتند
 مرده ما دفن در قبور سنیان میشود قبور را باید ساخت که دفن شیعه باشد چنانچه
 پنجمن شده مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در اینجا نهادند ازین جا این قصه
 بعد سه ماه بموجب یاد خود که با عثماد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر
 عالمگیر رسید از دکن تقید خراب ساختن آن مکان فوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
 مردن عالمگیر سستی سلطنت آن سنگ با سنگ گیر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان
 بیگانهات و غیره مکان ساختند تا در عهد مرزا نجف خان و غیره کمال و نفوذ گرفت حالا از زیارتگاه
 عوام خلالت خصوصاً شیعه شده است و بسیار هجوم و میل میشود و ندور و فتوح
 و مجاوران شده اند و حق بزرگ که طلب عابران حاجات کرده بود ارشاد شد که
 ما دعای کنم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم گفته اند و روگرد جهان بگرد
 پائیکن - گریهجوی - یابی باز بلبه کن - چل صبح با خلاص بیا برد ما - که کار تو بر نیاید
 ز ما بگو کن - این مقوله حضرت بھادالدین نقشبند است فرمود چه روز است در جواب
 ارشاد فرمود که اگرین سه یا مرده سال تمام شود گوستان و حیض نشده و برآمده نماز
 و روزه فرض میشود در جواب سائل دیگر فرمود که اگر امام رابع از خاستن و نشستن بمان

با حرکت قویہ دست کرد نماز رفت اگر سبحان اللہ پشاور با انگشت کرد نماز دست است و تنگ
 فرمود که شیخ علی خیزن را تعصب با مردم هند در مقدمہ مذہب بسیار بود و ثابت رہ
 لاکہ طوائف ملوک بودند و اندر شاہ شاہ انجرا کشتہ این گرتختہ آمد بعضے گویند کہ خزان
 آنجا بستش بود و بعضے معتقد دست غیش فی الواقع خرج امیران داشت و از کسہ چندان
 نمیکرفت مردم ہند خصوصاً سراج الدین آزاد و توبیہ العائین در طعنہ و تحظیہ شش شعہ
 بعضے جا محض تعصب است قدرے عربیت ہم داشت و فارسی درست میدانستہ لان
 ہنگام کہ بدلی آمدہ حویلی کرایہ کردہ بود برادر آن فقیرے بود بدستور فقرانہا ہائے پیران صبح
 خواندے روزے صاحب خانہ تفتیش خیریت حویلی وغیرہ کرد گفت تمام آرام است مگر این
 تذکرۃ الاولیاء از دروازہ بردارید و نیز مرزا گری وغیرہ شعرا جمع شدہ آمدہ بود مدشعا با پنچ
 و تخمین باہم میگردند بر مزاج نازکش گران باز بر جاستہ رفتن شان باوہ منہ یکگرد
 کہ شنیدہ بدم در ہند واکہ میشود چنانچہ بر حویلی من امر و زو اکہ افتادہ بود سنجیہ عزیزی کر
 کہ در شجرہ حضرت نام سن دیگر نوشته مردم دیگر میگوییید فرمود این چین میشود تفسیر منہ
 بلکہ نامہائے دیگرے ہند چنانچہ ہندہ را عورات مسیتہ میگفتند و جہش آنکہ در شب بسنج
 رمضان وقت سحر تولد شدہ بود دم چون والدین را کوہک بسیار مردہ بودند مگر برائے سر
 آرزو کمال بود در آن ہنگام بزرگان بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاہ
 محمد عاشق مولوی نور محمد وغیرہ معتکف مسجد ہدائے بودند پس ما غسل دادہ در حجر
 انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان ما قبول کردہ از طرف خدا انعام کردند ارش
 شد کہ بجهت ضرورتے در تقرب شادی بر فیل سوار شدہ ام والا اتفاق نیفتاد و سخن
 تخلیف کشیدم و آخر پیادہ شدم ارشاد شد کہ پچو فیل فطی زبیر کہ بزرگ دیگا
 جانور نیشور بہ دین ملک بہ در ملک گیر مگر عنقا وغیرہ در قصداش ارشاد کرد کہ در زبا
 سابق در عہد ما فیلبانی بود کہ با خیالے آشنائی داشت روزے در زمی پارچہ سر

میدوخت چون نیل بالبح از پارچه لریج محبته وارد دست خود را دم بم آنسو می انداخت خیاطان
 موزن می زد چون از دریا مراجعت کرد قریب به کاش رسیده آب که آورده بود بجانفش
 انداخت که پارچه ها تگشت در زدی اقرار کرد که جرم من بود قیزار شاد شد که قریب عهد
 من نیل با نه باد شاه مرد باد شاد خواست که یکسره دیگر شو گو کوشش که خورد بود ذیل بسیار
 رگ و پتھر چون که ذیل با شاع این خبر بدستی و شوخی آغاز کرد و سواری ننمیداد و آب چاره
 نمی خورد و هم فیلبانان حیران شده عرض بیاد شاه که زند باد شاه حیران بود که ناگاه زیر
 علیی دانست و عسکر که طفل فیلبان قدیم را بر زند چنان کردند رام شد بروفا و خطن و آفرینها کردند
 در جواب سائل ارشاد شد که قصد الطیب یعنی ملوک دران فرمان باد شاه را می برد
 بر دست رسم بود که بر سر بسته می برنند بجز دیدن صوبه داران و غیره تعظیم میکردند و در ولایت
 بمی بفرستادند پس دران انداخته می برند ارشاد شد که اگر تمام
 ملان در ناز نشود و شنیدن قران نمیشود اگر چه یک آیت هم باشد در فرس باد زمین نباید
 رسانید در نفل مضائقه نیست تعریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر و دیگر
 و ترویج و تسبیحات شان در خلال محافل بارها فرموده که مال مرتبه تعریف نمود و در ذکر خراج اهل
 زبلی ارشاد شد که بخانه قمرالدین خان عورات غسل اخیرا کتاب میگردند و بخانه دیگر خواب سه
 صد روپیہ را هر روز گل و پان برائے عورات میرفت شخصی عسکر که با وجود استعداد اینچنین
 اعراس متضاده قویہ هوش و حواس حضور بجاست این قوت لکلیه است کار بشر نیست ارشاد
 فرمود که مشهور است و به تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگر چه سن از صد تجاوز کند خرافات
 نمیشود و حواس بر جای باشد و بنده را از خودی مبین کار مانده پس تعییر عید خواب فرموده اند
 مرید عرصن کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آری
 بنده را مفهوم میکرد و سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کسب میکند
 و مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه شیطانی که تخیل میکند پس فرمود فرق و امتیاز خوابها

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابه دیده بود که گویا سر را بریده اند و می غلطند
 حضرت فرمود شیطان نیست که فریب سازد چنانکه دیدن تعلق از سر راست بودن سر نماند چگونه دید
 بعضی گفته اند که خواب متوحش بود آنحضرت پس از تعبیر فرمود و آنهمه واقعه حضرت بود که سر راست
 بود خواب قابل تعبیر و بانی غیبی که اسمیل نام فرشته است ملک الانبیاء که آنچه
 شد نیست بکلمه خدا بیش تر می بنیاد سازد هم بکلمه الهی است و دیگر رویا می ملکی آنکه در
 افعال خیر مثل حج و عمره و وضو غسل بستر و یک خیر معنادار باشد چنانچه وضو برد یا یا قرآن در
 کعبه یا محافل قس علی هذا استیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد تبرک کردن چهارم
 رویا می الهی یعنی کشش قلب با جسم بی توصل جمل چنانچه انبیاء را همین می باشد
 فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر می شد فرق میان رویای الهی و غیبی بلکه جمیع
 سوغات آمورات مشکل است کلمه بصورت بد چهره تنگ را می بنیاد چنانچه خواب زبیده
 خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نه چنانچه در مکمل شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
 که در وقت امام جعفر صادق شخصی از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
 دو غم بر فرج زلزل می بگند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
 فرمود بسبب خبر آمدن تو از مقر امن موئی زیاده می برید فرمود عکس آن در وقت
 فرج میر قریب عهدا شخصه در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از حاکم
 تقسیم خدایات می کرد و ملکی با حبابی بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
 که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیار می کرد و خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود ایشان
 حقیقت امر میدانستند اگر چنانکه تعبیر سلطنت داده بودند عند الامر اجبت چنان اتفاق
 شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و اسپش دم کرد و کله با باور رسید بهنگامه
 برپا شد و باد شاه غفر می رسید و رسید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
 راستاده کرده بر ششید با فرمود بر دارند تخت از دوکان گرفته پیشش پیش شاه و فوج

تا قلعه بردند ارشاد شد بمنجا نزد پچین غلطی افتد پس فرمود که سلطان علاء الدین را
 بمنجا خبر دادند آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه برکنگره بادش کشتی
 خواهد رفت بادشاه متحیر شد بسبب جزای فرموده بمنجا را قیام دارند زنده نهار که از شهر
 برکوه نرود چنانچه بر روز موعود منتظر بودند که ناگاه ابرو باد پیش آمد و اندکس بارید و بر طرف شد
 بادشاه از بمنجا پرسید که ساعت گذشته گفتند آری و نیز گفتند که کشتی برکنگره روان
 معلوم میشود چون دریافتند که از کنگره خم شده بود و پوست بادام بران افتاده بود و مو
 مع کاسه در دست دران بادام و بر آب جمع گشته به کشتی میگردید معلوم کردند که این باعث
 غلطی بمنجا شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با بمنجا سردار می بود و ابو شمس منجم را
 حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گویند نرزد که خود رفت و گفت ادا کبلی را سرنگون
 کرده برنگنی آب پر کرده بند و بر آن نشاندند چون مردار دشت بنابر تجسس رفتند نیافتند
 آخرش از بمنجا خصوصاً از ابو الحان و غیره پرسید که کجاست بعد دریافت عرض کردند
 که جانب جنوب است در شهر مس که گرداد آب است و دران مناره ایست آهنی بران
 مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام زاده ایست جلای خواهد بود پس منادی اس
 کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یک که گفت چون در بخوم حکم آثار ظاهر میشود چرا
 آسمان عقل معتقد نگردد و فرمود دید اعتقاد اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر
 اعتقاد از بخوم است چنانچه از بعضی قاره بعضی حالات بمنص معلوم میگردد و چنانچه از بعضی
 علامات و قوا عد بخوم حال حادثات معلوم میشود این با علامات اندسهیات نیست اگر
 ندانیم و با بظهور می آید و الا لا ذکر تاثیرات بخوم هم است مثل تاثیراتش و غیره اشیاء باشد
 شخصی از دور آمده در میان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اند ارشاد شد استغفر الله ربی
 فرمود از همین جهت زمانه فراست که بخوم قطب اند پس فرمود حضرت بهاء الدین ذکر این
 بادشاه وقت آمدن بود و حضرت نظام الدین اویسیا عنایت کردند در میان طبع

سرکه انگوری هم بود حضرت رکن عالم سرکه را از میان خویش کشیدند و پسندیدند حضرت سلطان المشایخ
فرمود از جهت وطن جواب داد که از همین جهت ترش است پس فرمود همچنین حال
قطبیت است باز فرمود در میان کتب حضرت چشتیه مسطور است که پیش جنازه حضرت
سلطان المشایخ قوالان میروند این غزل سه سر و سیمینا به میروی - مختص به پیری
که بے مایروی - اے تماشاگاه عالم روئے تو - تو کجا بهر تماشا میروی - پس
سلطان المشایخ را وجد شد چنانچه دست بلند کرد حضرت رکن عالم قوالان بلند کرده دست
را در صندوق کرد و زمین بزرگ نماز جنازه هم خواند شخصی عرض کرد که از آواز تبسم وضو هم در
نماز می رود ارشاد شد ضحک مصطفی صلی الله علیه و آله مرتبه دارد و تبسم که دندان سپید شود و آواز نه
بر آید این نماز وضو می رود و ضحک که خود آواز شود و دیگران گرد و پیش نه شود و ناقص نماز است
فهمه که دیگران هم شوند آن ناقص وضو و نماز هر دو است اهل تجربه نوشته چهار رنگ گویا هر چهار
جانوران است - عرب بر شتر که در همه کار نایل و گاو در پست و اسب در تیر و قاطر در
ایران بازار شاد است که نجر راسل می شود عقیق است روزی محمد عارف نامی بزرگ
بیعت نمود و اظهار کرد که هر چند عزم بیعت از مدت بود لیکن الحال خوبه دیده ام که گویا
هر دو دست بنده گرفته اند لهذا عجلت نمودم ارشاد شد که معلوم نیست که در سلطانین
بیمواریه پسر اخته نمیکنند این روایت شاید غلط باشد مردم میگویند پس فرمود آبا
و اجدادشان مجوسی بودند و سواسی در بیت حضرت ابراهیم ختنه در پیج قوم نیست و نبود مگر بنیای
علیه السلام خنثون متولد میشدند سواسی حضرت ابراهیم و چه سابق و چه لاحق حضرت ابراهیم را
خدا برای اعلان این رسم خنثون نکرده بود حضرت ابراهیم و اولاد خود را ختنه میکرد پس فرمود که در
توریت دیده ام که این داع خدا بود ابراهیم و در ذریت او هم چنان جاریست گویا خاصکان خدا
غلام او شدند پس فرمود که مجوس العباد میکنند برین حرکت پس جواب ها گفته اند یک ازینها
آنست که حکما میگویند در عضو مکشوف او را کسب لذت کم میگرداند لهذا این عضو را که مباد

شهوت جماع است این حکمت کردند و نیز می باید که بر عین بدن هم علامتی باشد را که برودت
 و غیره می کردند خوب نه بود پس چنین کردند که مسنور باشد و چون در عین وقت غلبه
 شهوت بین تنبیه شود و از حرکات باز مانده اند علامت کسیت ارشاد شد که معنی
 رنج عند اطباء است که قرب الشمس و وجود امطار و معنی صیف قرب الشمس و فقد
 ان الامطار معنی خریف انکه بعد الشمس مع فقدان الامطار معنی شتا بعد الشمس
 مع کثرت البروج و الامطار این امر فصول در ولایت است اما در هند و مصر بعد الشتا صیف است
 که آفتاب نزدیک می آید و بارش نمی شود و بعد الصیف ربيع است که قرب آفتاب
 و کثرت امطار در آن می باشد و اگر گنده بهار و برش گال میگویند خریف و شتا بدست
 پس ذکر نهد بیان و تقریر شش رت و نام آنها و بهتر بیان فرمود پس نوکر سخن غیر منضبطه بمیان
 آمد ارشاد شد که کسی بیلی و مجنون بی معنی گفته چنانچه میگوید بیلی زردیچه تخم -
 میگرد و بفارسی هم - بابای تو یازده نخود داشت - دخت میزد و اسفناخ میگرد
 ارشاد شد که ملا شافعی شاعر را بادشاه وقت گفت شعر دروغ مگوئی گفت -
 چشمان تو زیبر ابرو است - دندان تو جمله در دهان است - بادشاه غصه فرموده
 که باز راست بگو گفت - در سمرقند گربه گم نخورد - در بخارا خروس سُرخ نراست
 مردمان رامیان این هر دو چشمها زیر ابرو و آن زیر راست در حدیث شریف وارد است
 که اصدق کلمه قالها الشاعر قول ابي الاکلی شی ما خلا الله باطل این مصرعه را خوانده فرمود که
 سخن بزرگوار بسیار شد کفار و آن میگویم شخصی نقل کرده که فلان مجذوب را دست و پا روز
 پنجشنبه جدا میشود در جواب ارشاد شد که در کتاب نهیده ام مگر مشهور میکنند و الله اعلم
 بالصواب در تذکره ارشاد شد که روزی در عهد نجف خان شخصی از اسب او افتاد
 چون توپ را از آن راه می بردند ضبط نمواست کرد توپ هر هجده محمود و نرگوان بن
 شخصی که زرد مردم دانستند که مرده باشد بعد مرد را آنها برخاست و نقل کرد که بعضی بار به

دریده شدند و باقی هیچ آسیب بمن نرسیده گویا کسے بردست نهاد که گذرانید این نفس را و در آن نقصه
برادر من و شاگردان و یاران حاضر بودند و دیدند و در قصه من بهم بودم که برای دزدان هر دم محافظت میکردند و آقا
سلام خود را بگمان دزدان گوئی گفتگوان آن کس آه همه آورده و منقضای چون دیدند و بر دشت
بر رسیدند بر سینه بالائی پستان هر دو گویا رسیدند و گویا پاریس سوخت
شده و ضرری به بدن بهم رسیده بود گویا اتفاقاً و صحیح ماند چون این دو قصه ادیم و شنیدیم یقین یافتن شد
هریدی عرض کرد که تراجم سنت بود که استیخام کلام اندر شاو شد و دیگر تراجم بود که تراست ختم اول سنت دیگر فضیله
سینوم ادبیا مام محمد گفته بعد یک ختم تراجم باید خواند اگر پس مام شود و یا بعضی پس مام و بعضی تنها حسابی شمار باید کرد
بعد از همه ادبیا کرد و ارشاد شد که بعضی تغییر است که تغییر است پناهی ام الفضل چچ حضرت گفتند خواب است و خوشی
گویا که از بدن شما پاره گشت تلخ کرده و در نهاد من نهاده اند فرمود که فاطمه حاکمه است پس نخواهد زد و بکنار تو خواهند نهاد
همچنان شد باز فرمود که صدیق اکبر را در بغل خود بسیار دست بود چنانچه عایشه خوابید که گویا در خانه من سه ماه طول
گرفته اند چون آنحضرت متعال فرمود گفت بن کما بود و کس دیگر که بهترین ارض اند مذنون خواهند شد چنانچه نزد ارشاد
که فرق در نبی دنا است که بنا بر اخلاص اهل انبیا شد چنانچه ضارب ز ضرب شکار و نبی استی است که عارض شده است
ضارب از وزن فاعل کما هر اطلاقی بسیار بنیسم هم آمده است کما خلقی الخ و فاعل اطلاقی بنیسم گاهی بر بنیاد نبی آمده است
ارشاد شد که با پوش نو پوشیده نماز خواندن جایز است ثابت شده است اما آنحضرت ارشاد شد که در عهد امام شافعی امیر
که که وضو خوب بنیک و چون مردم می گفتند می پسندید روزی مام نزد او رفت و عرض کرد که من وضو خوب بنیک مام پس مرا
تعلیم شو و چون آنکس نمیدانست تعلیم کرد و خود هم تنبه شد فرمود و طریق ارشاد چنین است به تجویب رسیده که چون
بالاستقلال کسی گفته میشود قبول نمیکند مگر در ضمن باز فرمود که عمر حاضر پنجاه سال بود قرشی باغی علی بود و از امام
بسیار کتاب داشت باز ارشاد شد جمیع امامان و پیغمبر می بودند تو مع امام عظیم بسیار بسیار و ذین فکری و نظر و اصول
و امام احمد بن حنبل محدث کلمان از ارشاد شد که چنانچه اول طریق باطن چهار اندیشه است و قادر به و نقشبندی و دهر و دیه
چنانچه اند و چون بر طریق شان اقصیت بهم رسیده همه به طریقه خوب اند چنانچه هر چهار امام بر طریق خود خوبان
هر یک طریقه را مرمی دارند چنانچه امام مالک و اسبیع را که صحبت با حاکم اشتد معتقد علیه شان عمل بدیث مدینه

حدیث کوفی و عراقی را گذشته معمول است همچنین شافعی جمیع حدیثات جمع کرده آنچه از آن مرجم و صحیح نگاشته
 بناء عمل بر آن گذشته و امام احمد بن حنبل در حدیث بنا کرده اگر متعارض شوند ترتیب کرده بعضی جالبی و بعضی
 جالبی و اگر حلال حرام گنجایشوند حکم بر حسب شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی نه بهیبت اگر دوسوسه شود چنانچه خود
 باز قصه نماز بنی قریظه و نماز عصر و عمل صحابه و دیگر امصیب استن اثخرت بیان فرمود و دیگر قصه خیمه خروار
 اکسنت و فاندن برای هتفاد و حکم مخالفت هر چهار صحابه و توثیب هر یک از شاد و ساهنت امام عظیم سیفر میند که آنچه
 احادیث پیش می آید کلیه شرایع دینی از آن روایت می یابیم قبول میکنیم و الا قبول نمی نمایم لیکن بر سبیل و بلکه
 معنی از آن خوب نمی شناسم شاید تحقیق داشته باشند یا سیاستا فرمود چنانچه مسئله مختص و ضوابط مسخر کما ظاهر
 حدیث دلالت بر آن دارد ولیکن خلاف قاعده کلیه باز فرمود که قیاس الی حنیفه از کسیه خود نه بر آورده بظلم
 حدیث ترجمه میند بلکه آنچه خلاف اصول کلیه که قرآن شریف حدیث مشهوره باشد میشوند یعنی پسند و اصل ابرار هم
 نمی زند بلکه تاویل آن مینماید پس فرمود که در دنیا هم چنین میکنند که آنچه در سند خود و این نوشته می یابند
 خلاف آن گور وایت را زیاد شاه کنند تاویل مینمایند پس فرمود بموجب قواعد خود و ما هر چهار نه بنی باندان و
 قاعده کلیه نه بهیبت حنفی و موافق قواعد حدیث و تفقیح آن اند بهیبت فنی چنانچه اکثر محدثین شافعی گذشته اند بگنجای
 که خود جهت ما و سیفر فرمود اگر چه بسیار بزرگ بود لیکن خطا و اجتهادش اکثر می بود چنانچه در سند رضا حنفی
 بزور برائی همین از بخارا بدر کردند درین محل عالمی عرض کرد که تمام حدیث روم حنفی اند فرمود نه اکثر عرب
 شافعی و روم و بغداد و بخارا حنفی مگر میند که دو حصه حنفی و سیوم رافضی اند در ایشان ذکر نیارس بزرگان آنجا
 خصوصاً شاه علی محمد صاحب توجه شان بجال مریدی ارشاد فرمود که مقبول است الله شدن هم نیست عظیم
 است و ترا خدا تعالی نصیب کند ارشاد شد سیاحمد از قبیل بنی رفاع فرزندان جعفر صادق علی اری بودند
 وفات روز پنجشنبه سبت دویم جمادی الاول سنه پانصد و هفتاد و هشت و عمر هفتاد ارشاد شد قاهر نام
 دار السلطنت مصر است بعضی جاچنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یک شود مثلاً شیر و گور است شخصی که از
 مرید گشته بود طلب شغال کرد ارشاد فرمود که این وقت لطف و دیگر متوجه است هر طریقی که متوجه میسر میشود
 دیگر خواهی آمد در جواب سبلی ارشاد شد که اگر در اعتکاف است اجب وقت نذریت بیرون رفتن بنا بر عبادت مرضی است

جنازه و حضور مجلس علم و گرفتن توجیه که آنهم بنحله حضور مجلس علم است کرده باشد حاضر شده باشد
 و اما در اعتکاف سنتی بے نذر و وقت نیست هم لباس بد و ادای نذر واجب اعتکاف و صوم رمضان
 شریعت اگر نیت رمضان کرده باشد میشود و الا بعد صوم در ماه دیگر داد کند و ترجیفه اعتکاف بی صوم
 در فصل سوائی رمضان درست است و نذر بعضی نه ثم اقل الاعتکاف التلویة لای کتبا و الا جهل و اکثر
 اللهم عند الثانی و ساعته فی کله الشیء بان اگر کسی داخل شود و نیت اعتکاف نماید و خروج بجهت جاست
 و نذر کرده ارشاد شده که سکنه و فرزند را زجمله نکران با من صحبتها داشته اند و فرزند که قابل قابلیت دوست
 است از من چیزی خوانده و سکنه را جابل است از جهت من بچم که و کان گو که الشایان را چندان اعتقاد از
 تقویر و طومار نیست لیکن با مضطر را رجوع کرد اینچنین اتفاق افتاد که فرزندان هستند و شپین هم دوسه
 بار آمده لیکن جابل بر طبق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کنه رفت و قصد کرد بجای می مولد
 بنائی طیار کند چنانچه نیا کرده بود مگر درست نشد چنانچه حسب ذکر پرسیده بود ارشاد شده که شپین
 انگیز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کنه بعضی شیرین شده است غم از دو
 جهت اول آنکه چون آبادی میشود قاذورات اثر در زمین میکند با طبع آب را خصل میکند چون
 دیران شد این چنانچه وقت گشت باز بدستور بهتر گشت و نیز در آبادانی بر آب اه با نیا نید چون
 دیران شد راه با بند گشت آب در زمین نفوذ میکند پس شیرین میگردد باز فرمود که سئیس حساب
 که قابل دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و سخن است که بیاید غرضیکه معرفت تقصیل حسین
 که لحد کامل بود و چون منترل میکرد راضی میشد حافظ نور اسد را که خوشنویسش کامل بود تقریب کرد
 ملاقات کنانید قطع گذرانید ندوران اول اول همین نوشته بود که در اخلاق همین گفته هرگاه نصا
 خدا هم اسد پس همین بدست خالص صاحب داد کمال نام شد پس فرمود که لطیفه خوب گفته بود مرا هم پسند
 افتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح بادشاه میکرد چون بادشاه شکست خود مدح مسلط هم مینمود چون
 باز بادشاه آمد باز بدستور حاضر شد و دزدی بادشاه گفت تو رفیق ما آنجا هم حاضر میشدی و من می
 گفتی عرض کرد که آنچه مدح شما میکردم اظهار توجع شعر محض مدح اندام باله ذکر تحفه و در خواست جواش

حسن رضا خان را از فضل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصی هم نام
 من در اکبر آباد صاحب شرح هدایه نسخه مختصر مسیحی بکشتن لوطا نوشته بود شاپه جان در ایران فرستاد
 جواب انهم نشد انگرس و مسئله تقریر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی و شیعی قابل تو اترا ند و محال است
 خلافت آن پس کتمان امر حد تو اتر هم غلط و محال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود پس چند هزار
 آدم کتمان کردند محال لازم آمد و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب غمیر غلط گردید بر همین دو مسئله
 بنا کرده در نسخه بخوبی این هم داخل است این در بخش رسا شرح کشف الغطا هم کرده ارشاد شده که عیادت
 شب روز موقوف نیست هر گاه خواهد بود و منع آن غلط است ارشاد شده که شخصی از حضرت قبله
 عرض میکرد که در بفریه رفته بودم آنجا سوائی نار جیل واهی از قسم طعام نمیشود مگر آنیکه از ملک گیر برند
 چنانچه آنسرا همشتاد و دو طعام از ترکیب همین هر دو پزیدن میدادیم از سید احمد صاحب که اجلائی خلعت
 حضرت اند عند الله ذکره ارشاد شده که دنیا جای بکثیر است اگر گفته شود بهتر است باز فرمود که سابق این
 در دل میگفتم که مادر و پد نام احسانها کردند مگر که خدا ساخته در بنده انداختند باز چون مولوی فخر الدین صاحب
 دیدم که سوائی یک پسر که در اها هم پیشتر خود که در ده کی اده آمده بود و متکفل پرورشش آن بزرگ بود
 و آنجا بکمال بی سقته میگذاشتند و نیکان در فکر احیا چنان مصروف بودند که مردم در فکر اهل و خیال خویش
 پس شکر خلیف انزوی کردم مردم بدی عرض کرد که اسپاده عقرب است خریدیم بانه ارشاد شده که در حدیث
 آمده نخست در سه چیز زن و حویلی و اسپ می باشد اشقر که از اسمند و شرعه گویند و شکی بچکلیان مجمل بهتر
 میباشد پس فرمود شر سمنده سینه را نوی بی نشان بچهره جاکه یابی بر در زرشان و پاپس
 فرمود و ارجل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بد و اتند این را اکثر اهل تجربه
 دانند ارشاد شده که خوب سیاح خوش چوب است به عرب میر دید در حدیث آمده که عثمان سقف بنوی
 از سیاح کرده بود و اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از سیاح و علاج و دیباج اکثر ارشاد داریم بخن اکوش
 ساجا و عا جاد و بیگما این سه چیز سمنده شهر است شخصی عرض کرد که در سیاحت دیده ام که سنگ اجماع
 همین سه میکند و میوزند فرمود در کشمیر در شادیها درخت جلفوزه از کمال درخت میوه شل میوزند ارشاد شده

گوی بی بی شریفه خانم که یکی از مستفیضان جد شریف بود صاحب توجه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
 قصد خانه اش میکرد برادران خود را برای تعظیم ارحم فرستاد بلکه طعام مغرب را بکحضرت هم طیار میکنند
 روزی عجیب افتد پیش آمده که حضرت بخانه اش میرفت تسبیح در راه افتاد این بزرگوار در خود را جلد جلد
 فرستاد و پتة نقل کرد که فلان جا افتاده است جلد بود بسیار رفتند یافتند چنانچه ارشاد شد که محکم رفتی
 برادر خود بی بی شریفه مذکور در وقت عدم از زبانی والد خود شنیده ام تحقیق است درین شب که نیست
 اگر چه این چنین قصه های تاثیرات سنگ چوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و قریب الهمد
 آن نیست که محمدمرغنی بطور شایقان حیف قرقره پرورش کرده بود ناگاه یکی کور شد بجمال وقت پرورش
 او مینمود بعد چندی یکی از آنها پرور از کرده رفت زیاده باعث ملولی گردید بعد غفتمه یا کم چوبی در چنگ گرفته و
 بدست ماده خود کور داد او یک چشم خود مالید بنیاشد کودکند کور بجمال بشاشت آن چوب را در دستار
 خود بسته روانه شد که باب یاران خود گوید ناگاه جنازه دید روان و پیش پیش دو پهلوان سیاه
 سفید کشتی میکردند درین تعجب وان شده از هر که می پرسید او میگفت دیوانه است همچنین این شخص را
 نشان تابیرین شهر رفت ناگاه در قیرو یکی سفید غالب مد همراه مرده رفت این شخص شور کرد که جوان نموده را
 چرا همراه او دفن میکنند مردم او را دیوانه گفته ناخوش شدند او از پهلوان سیاه کشتی داد و گفت حق می بینی مرا کسی نمی
 بیند من عمل نیک بدام پیش بر جنازه همین معامله میکنم انوقت عمل نیک غالب مد همراه رفت برابران کرده داد
 تشخیص معلوم کرد که از اثر چوب خواهد بود چون از دستار برگرفتند هیچ نبود از آن پس پانده بود بسیار کوبیدند بعد
 خشکی سر سبز هم بکار آمد همچنین حجر برافان هم از همین طور یافته اند یعنی بچه خفاش از عفرانی میکنند او میدانند که برافان
 شده است حجر برافان می آرد و اخذ میکنند همچنین در کستان حجر مطریعی هرگاه زیر آسمان دارند ابری بار و عجایب
 تاثیرات سنگ چوب است خوب میدانند ارشاد شد رضی اسن هم دید بودم لیکن قصه اتفاق پرسیدند
 از جهت صبات مولوی چار صد صبا سوال کردند که جانوران اکتشف میباشند فرمود بطور جبلت یعنی خواهش
 میدانند ارشاد شد که از حدیثی هم که ابوایوب مجابی بسبب القدر بر قبر کحضرت نهاده میگردد پس این
 دلیل را از متعسفین فقها که بنابر بوسه میزد و پدر و پسر میزدند نجات شد احدی در حق او کجی نمیکرد

را خط طلبنا بر ضرورتی بحال تا کی از وطنش آمد و مود که این بار رفتن تو بسیار گرانت هر روز بلکه هر دم دست
 یادخواهی آمد تا خود خواست که فتح غم نماید فرمود چون جدای ضروری است ضامولی از جمله ولی سگ گریانی نمی بینی
 تا پنج وقت مقرر نموده جانبی سه کهنه رونق افراشد آن مردی که زخم کرده فرستاد که اگر بخوابد بر شود بمول جاحا حشره
 رخصت شو فرمودی آنچنان خبر بر تشریف باشد از آن مردی که منتظر بود و انتظار رخصت نکشید غدری سی میان فرمود بدو
 انحرید و ضلکه که باز تجاریه تو به یکم و سنگیری مکر فرماید و اهل علم چه شود مصافحه بعیت تازه فرمود و از طرف بعضی مردم دیگر
 نیابنا انحرید تو به مصافحه نموده بعیت کرد و رخصت شد و حکام رخصت انحرید بر پای شریف افتاد و دست بسته عهده کردند
 هیچ عاملی بصادق نداد که بران دل نهند مگر محبت حضرت که در دل خود می پدید می آید و وسیله نجات می انکار و امید است
 که محبت حضرت رتزیاد باشد بران بماند و بگوید بران حشر شود و درین اثنا بران می قدرت بلکه که دراز را قدم شریف گشته
 میگرسیت احاج میکند می گفت بعضی مردم بنابر نجات عاقبت بعضی بنابر تهاده فاجی علمی حالی مری میشود و بنده در
 محض بنابر شش با بعضی مرید شده است می خواهد که همیشه در قیامتین مردن قیامت عشق مانخته باشد و چنانچه در دنیا مشهور
 محبت شده در بعضی مشهور محبت باشد آنحضرت هم بار او بهشت و دفع هر جا که باشند بنده را نگذارند بنده را رضی همراهی
 منطوب است کار او بهشت ارم نه بر دای نوزخ درین اثنا همه مردم وزن غلام کنیک حاضران از را میگرسیت رخصت
 را هم جدی در گرفت اول که قدری تا بر تعظیم رخصت خاسته بود تمام قد بر خاست و سر فرموده او که اگر گرفته اشک چشم
 مبارک می ریزد تو چه میار پس انحرید و رخصت تبرک نعلین بلبو سه تبرک بری وعده فرموده بود که در پنج تنگارا ارشاد شد
 بده انحرید از دست خود خواست که نعلین بپوشد که در پایی شریف و میگرسیت از دست خود خایه که در جوان را نذر و نحل
 با پوشش نه و نوزد فرستاد و مردمی آنخبر بدین گفته بود آنحضرت هم ارشاد فرمود که همچون باشد شیرینی و موه از اندون طلبیده
 بان مرید که است که در دنیا بختش تا شیرین محل سر او دوسه در دازه آمد و مردم و آنخبر بدین حضرت همه در گریه بودند و آنحضرت
 بعد خواست آنخبر بدعه با هم بودن دعائی از دایا محبت با ملاقات یکبار میفرمود و بحال محبت و عنایت عاگو بان و
 اشک بران رخصت فرمود و مکرر سر رسیدن و مرید را از آن برای اذان داد اکثر خادم و دیار قریب کس
 ناشاوره آمدند و رخصت کردند

اسم الله و المنة که نشو موقوفات طبقات زبده الکاملین قدوة الواصلین حضرت مولانا شاه
 عبدالغفر نیا صاحب دهلوی قدس سره بگاه ذیقعد ۱۱۸۴ هـ طبع پوشید

اعلان

بر شما تراباب و ما نکر پشیره سهراب که حسب

نشاء قانون بسم الله تمام حقوق این کتاب

مستطاب محفوظ و مصنون است باینکه هیچ کسی را

نباید که به تصدیقه طبع این نسخه و یا ترجمه پردازد

آرے هر قدر که بطلد اے در کار باشند از احقر و یا

والد ماجدم قاضی عبدالحمادی مستمطاب طبع مجتبی

میر محمد طلب فرایند

محمد بشیر الدین بر سن بیست و شش

تألیف و تصنیف

تألیف و تصنیف

